"بدون تئوری انقلابی، جنبش"
"انقلابی نیز نمیتواند، وجود"
"داشته باشد."

و.ای. لنین

۱۹ بهمن

تئوریک

www.iran-archive.com

مبرم‌ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظهٔ کنونی

- خصوصیات سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران.
- شعار استراتژیک مرحله‌ای جنبش انقلابی ما.
- عملیات قهرآمیز اساس و محور دیگر اشکال مبارزاتی.
- خصوصیات عمده، اپورتونیسم در جنبش ما.

ارگان سازمان چاپ دوم مرداد ۱۳۵۵ بهاء معادل ۲۰ ریال

توضیح

رساله "مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی در لحظه کنونی" تقریبا سه سال پس از آغاز مبارزات مسلحانه در ایران تنظیم گردیده است و اولین بار در فروردین ۵۴ توسط ۱۹ بهمن چاپ و پخش گردید. این رساله کوشیده است با توجه به سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران مسائل و مشکلاتی را که جنبش نوین انقلابی ما با آن روبروست شکافته و به معضل ترین سئوالات جنبش پاسخ دهد.

بخش آخر این رساله به بررسی مشکلاتی که جنبش مسلحانه با آن روبروست پرداخته و شاید برای اولین بار باشد که کمبودها و نقاط ضعف جنبش مسلحانه از دیدگاه معتقدان و پیروان مبارزه مسلحانه مورد بررسی انتقادی قرار میگیرد. بدیهی است این انتقاد صرفا بخاطر منزه کردن جنبش جوان مسلحانه از گرایشهای نادرست صورت گرفته است. برخورد انتقادی بگرایشهای "چپ روی" در جنبش مسلحانه از این جهت ضروری بوده است که همانطوریکه خود رساله تاکید کرده: "نقطه ضعفهائی که وجود این گرایشها در جنبش مسلحانه ایجاد کرده است مورد استفاده اپورتونیسم راست (و رژیم) قرار گرفته است".

از آنجائیکه این تجدید چاپ عینا" از روی چاپ دوم بعمل آمده است و متاسفانه حاوی اغلاط چندی است، از خوانندگان میخواهیم که قبل از مطالعه، با استفاده از غلط نامه ضمیمه، مبادرت به تصحیح اغلاط نمایند.

۱۹ بهمن

مرداد ۱۳۵۵

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۰	همکاری حمایت	همکاری و حمایت
۲	۵	۳۲ تا ۴۲	۳۲ تا ۴۱
۲	۶	موقعیت	مواضعیت
۲	۱۴	سرمایه واپسته	سرمایه داری وابسته
۳	۱	اقصادی	اقتصادی
۷	۴	ساخت اقتصادی را	ساخت اقتصادی سیستم را
۷	۱۴	مشول	شمول
۱۰	۲۱	جنبش	جنبش
۱۲	۱	سالهٔ و	مسئله دهقانان و
۱۴	۱۰و۹	تضاد عمده	تضاد اساسی
۱۵	۸	آغاز بحرانها	آغاز اولین بحرانها
۱۶	۴	وابسته(جا افتاده) باهمه	وابسته باسرمایه داری کلاسیك است درچارچوب های سرمایه داری دیگر اسی وحدتی با همه
۱۶	۲۱	لحاظ	لحظات
۱۸	۱۳	مالکیت	حاکمیت
۱۹	۲۴	دیکتاتوری عرب	دیکتاتوری و شیوه دیکتاتوری غرب
۲۲	۶	تروشیلو	تروخیلو
۲۴	۲	سیستم سرمایه داری	سیستم سرمایه داری وابسته
۲۴	۶	ممکن است	ممکن نیست
۲۵	۶	شاه دیکتاتور	شاه دیکتاتور
۲۵	۷	انقلاب دیکتاتوری	انقلاب دیکتاتوری توده ای
۲۵	۲۲و۶	تضاد اصلی و اساسی	تضاد اساسی
۲۶	۱۰	تضاد اساسی و اصلی	تضاد اساسی
۲۷	۱	شکار	شعار
۲۷	۶	با برخورد	ما برخورد
۲۷	۹	بر اینجا	ه در اینجا
۲۷	۱۲	جنگ واپس	جنگ ضد واپس
۲۷	۱۹	شکل مبارزه	شکل مبارزه ما یعنی مبارزه
۳۳	۲	اساساشکل به جنبش	محور استراتژیك جنبش
۳۷	۲۱	سود میبرد	سود میبرند
۴۸	۶	قهر برخورد	قهرانقلابی برخورد
۴۸	۱۱	در گرفت	در بر گرفت
۵۰	۱۰	(جا افتاده) امکانات	مهمترین عامل در ضرورت مبارزه مسلحانه "بازگشت دیکتاتوری رژیم" سلب امکانات
۵۰	۱۳	با نوع در حکومت	با نوع آن در حکومت
۵۰	۲۳	فعلی	قبلی
۵۱	۲۰	نشان میدهد	نشان میداد
۵۲	۱۸	انقلاب کبیا در مالیترین	انقلاب کبیا و نکاراگوا
۵۴	۱	هسته انقلاب	انقلاب
۵۴	۳	شناخته ای	شناخته شده ای
۵۵	۱۴	خود	خود
۵۶	۲۵	سرانجام	سر انجام

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۸	۶	جدا	جوان
۵۹	۲۵	مساله ارضی	مساله تقسیم ارضی
۶۱	۵	تبلیغی	تبلیغی
۶۱	۱۴	معینی "کوه"	معینی تکیه بر "کوه"
۶۱	۲۱	فراهم میشود	فراهم شود
۶۴	۴	ولی	و
۶۶	۱۸	مبارزه مسالمت	مبارزه مسالمت آمیز
۶۷	۹	یحنی	معنی
۶۸	۷	ضعف	صحت
۷۰	۳	مشتی	مشتی
۷۰	۵	زمین	مشین
۷۱	۲۴	رژیم داشته اند.	رژیم در منطقه داشته اند.
۷۲	۱۴	مبارزه	مبارزه مسلحانه
۷۲	۱۶	قهر انقلابی	قهر ضد انقلابی
۷۳	۷	نقطه استراتژیك	نقطه عطف استراتژیك
۷۴	۱۱	باید خاطرات	باید این خاطرات
۷۵	۲۰	زندانی	زندانی سیاسی
۷۶	۱۵	لنینیستهای	لنینیستهای
۷۷	۱۳	ایدئولوژی بورژوازی	ایدئولوژی بورژوازی ملی
۷۷	۱۴	مدعی طبیعی	مدعی طبیعی رهبری
۷۸	۲۵	از تاریخ	در تاریخ
۸۰	۷	بورژوازی	بورژوائی
۸۰	۲۳	ضد امپرگ	ماد امپرگ
۸۱	۳	حزب توده	۳- حزب توده
۸۱	۱۱	بر سلسله	برشد
۸۱	۲۱	تیروی	تیروهای
۸۱	۲۲	خونین با	خونین با دشمن با
۸۳	۲۷	ندارد	دارد
۸۴	۱	تکتیب	تاکتیك
۸۶	۳	وتند اری	واتند اری
۸۷	۵	ایجاب میکند ماسك	ایجاب میکند تا ماسك
۸۷	۱۸	خود را برای	خود را بر این
۸۸	۱	مارکزه	مارکوزه
۸۸	۱۸	بدو سال اخیر	بدو سه سال اخیر
۸۹	۱۹	موقعیت	مواضعیت انقلابی
۹۰	۹	تاکای	تاکائی
۹۱	۲۳	از یك رشته	در یك رشته
۹۳	۲۵	قهر متکی است	قهر انقلابی متکی است
۹۴	۱۱	تضاد	تضاد های
۹۵	۲۳	گریا با تاکید	گریا تاکید
۹۶	۹	منع کنیم	منع می کنیم
۹۸	۷	هنوز با توده ای	هنوز تا توده ای
۹۹	۷	مرحله فعلی با بی توجهی	مرحله فعلی ، بی توجهی

www.iran-archive.com

فهرست مطالب

سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران چه خصوصیاتی دارد؟ ۱
چه عواملی باعث میشود که در این سیستم طبقه حاکم نتواند مثل بورژوازی
در غرب بشیوه دمکراسی متوسل شود بی آنکه با خطر نابودی روبرو شود ۱۷
آیا شیوه‌ایکه فعلا رژیم در پیش‌گرفته است تنها شکل اعمال حاکمیت برای
حفظ سرمایه داری وابسته در ایران است یا اشکال دیگر نیز میتواند باشد ... ۲۰
دیکتاتوری خشن سلطنتی مدافع چه منافعی است ؟ ۲۲
شعار استراتژیك مرحله ای جنبش انقلابی کدام است ؟ ۲۵
مبارزه مسلحانه چیست و چه خصوصیاتی دارد ؟ ۲۹
بچه دلیل عملیات قهرآمیز اساس و محور دیگر اشکال مبارزاتی است؟ ۳۲
مبارزه مسلحانه چه ضرورتی دارد و چرا نمی توانیم از راههای مسالمت‌آمیز
به شرایط ضروری برای انقلاب برسیم ؟ ۴۳
شرایطی که مبارزه مسلحانه در آن ظهور و رشد کرده است ۴۹
تاثیرات تجارب انقلابات جهانی در تعیین شکل مبارزه در ایران ۵۲
شرایط حداقل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه در ایران چه بوده است . ۵۷
مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی به چه نتایجی باید دست یابد ۶۳
اثر مبارزه مسلحانه بر موقعیت توده ها طی سه سال گذشته ۶۸
اثر مبارزه مسلحانه بر رژیم و طبقه حاکم و امپریالیستهای حامی آنها ۷۱
نتایجی که مبارزه مسلحانه بر پیشاهنگ بجای گذاشته ۷۳
خصوصیات عمده اپورتونیسم در جنبش ما کدام است و راه مبارزه با آن چیست ۷۸
گرایشهای چپ روی در جنبش مسلحانه ۸۸

www.iran-archive.com

سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران چه خصوصیاتی دارد ؟

با توجه باینکه روابط فئودالی در ایران ملغی شده آیا هنوز میتوانیم این سیستم را نیمه مستعمره ــ نیمه فئودال بنامیم ؟ اصولا رفرم ارضی و تغییرات همراه آن چه نتایجی ببار آورده است ؟

سیستم حاکم بر ایران را میتوان سرمایه داری وابسته نامید . این سیستم حاصل تکامل جامعهٔ تحت سلطهٔ ماست . قبل از الغای مناسبات فئودالی (که در ایران بنام روابط ارباب ــ رعیتی شناخته میشود) یك سیستم ناقص که حاصل ترکیب مناسبات سرمایه داری و فئودالی بود طی بیش از نیم قرن بر ایران حاکم بود . در این سیستم ، باستثنای دوره هائی کوتاه (از جمله دورهٔ زمامداری دکتر مصدق) فئودالها و بورژوازی کمپرادور با همکاری حمایت امپریالیستها حاکمیت سیاسی را در دست داشتند و از این لحاظ میتوانیم این سیستم را فئودال ــ کمپرادور بنامیم . در واقع این سیستم همان است که نیمه فئودال ــ نیمه مستعمره نامیده شده است .

بطور کلی ظهور این سیستم ها نتیجهٔ سلطهٔ مستقیم یا غیر مستقیم استعمار بر بخش مهمی از جهان است . با ورود سرمایه داری به مرحلهٔ امپریالیسم مناسبات استعماری ادامه یافته در جامعه های تحت سلطه اثرات اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی طولانی بر جای گذاشته است . در نتیجهٔ این عامل مهم ، کشورهای تحت سلطه از سیر تکاملی طبیعی و گذار اندن مراحل رشد در فورماسیونهای اقتصادی ــ اجتماعی کلاسیك بازمانده و از مرحلهٔ فئودالیسم تا سوسیالیسم را در مسیری خاص میگذرانند . حاصل این نحوهٔ رشد ظهور فورماسیونهای ناقص و در حال گذاری است که از جملهٔ آنها میتوان سیستم مستعمره ، نیمه فئودال ــ نیمه مستعمره (یا فئودال ــ کمپرادور) و سرمایه داری وابسته را نام برد که همگی تحت سلطه اند . همچنین دموکراسی های ملی و دموکراسی های توده ای ادامهٔ تکامل این سیستمها پس از رهائی از سلطهٔ امپریالیسم اند .

سرمایه داری وابسته سیستمی است که نتیجهٔ ضروری تکامل سیستم فئودال ــ کمپرادور در جامعه بشمار میرود . اینکه جنبش رهائی بخش در مراحلی که طی نیم قرن پیموده نتوانست بانقلاب پیروزمند بورژوا ــ دمکراتیك دست یابد و در نتیجه سلطهٔ امپریالیستها و حاکمیت فئودالها و کمپرادورها در ایران ادامه یافته نمیتوانست باین معنی باشد که جامعهٔ تحت سلطهٔ ما از رشد و تکامل بازمانده . در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی علیرغم ناکامی خود در

www.iran-archive.com

جانشین ساختن سیستمی پیشرفته و آزاد که میتواند حاصل یك انقلاب باشد ، اثر تکامل دهنده ٔ خود را در تکامل جامعه بر جا گذاشته است . باینترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطیت ایران آغاز میشود ، در یك پروسه ٔ طولانی و پر فراز و نشیب به مرحله ٔ رفرم و البغای روابط فئودالی میرسد .

طی دهه ٔ قبل از رفرم (سالهای ۳۲ تا ۴۲) شرایط اقتصادی و اجتماعی برای این رفرم فراهم گشت و موفقیت سیاسی به بخشی از طبقات حاکم امکان داد که در یك پروسه ٔ تدریجی و تحت کنترل ، از بالا دست به عمل بزنند و حاکمیت بورژوازی کمپرادور و گسترش همه جانبه مناسبات سرمایه داری را در جامعه مستقر سازند . رشد سریع بورژوازی کمپرادور ، تضعیف و کانالیزه شدن بورژوازی ملّی ، کانالیزه شدن آهسته ٔ فئودالها در جهت بورژوازی کمپرادور ، نقش بازدارنده ٔ روابط فئودالی و شرکت فئودالها در حاکمیت که مانع ادامه ٔ رشد کمّی و کیفی بورژوازی کمپرادور شده و بصورت بحران اقتصادی در آستانه ٔ رفرم ظاهر شده بود و ضعف نیروهای خلق که پس از کودتای ۲۸ مرداد دچار شکست استراتژیك شده بودند عوامل داخلی ای بودند که رفرم را ضروری و ممکن ساخت . امپریالیستها که بر قراری سرمایه وابسته را برای گسترش مناسبات نو استعماری و ادامه ٔ سلطه ٔ خود ضروری میدیدند ، بویژه امپریالیسم آمریکا که رفرم را عامل تعیین کننده ای در تأمین برتری خود بر رقبایش در ایران میدید و از تجارب جهانی در ضرورت اجتماعی و نتایج رفرم (بخصوص در آمریکای لاتین) برخوردار بود نقش حامی رفرم را بازی کردند . باین ترتیب ، بخشی از مناسبات تولیدی (و نه همه ٔ آن) در جامعه ٔ ما تغییر یافت و راه رشد بورژوازی کمپرادور و همراه با آن طبقه ٔ کارگر برای یکدوره گشوده شد . از آنجا که بورژوازی کمپرادور در دوره ٔ قبل در حاکمیت سهیم بود و نقش او طی هر مرحله نسبت به فئودالها افزایش یافته بود و از آنجا که امپریالیستها عامل فائقه بودند و منافع آنها در حرکات متحدین داخلی آنها اثر قاطعی بجا میگذاشت ، فئودالها به کانالیزه شدن تدریجی و از دست دادن موقعیت قبلی خود تمکین کردند و مناسبات سرمایه داری که در دوره ٔ قبل در کنار مناسبات فئودالی برشد خود ادامه میداد توانست در شرایطی مناسب بسرعت در دهه ٔ اخیر گسترش یابد . باین ترتیب در حالیکه بقایای مناسبات فئودالی (ارباب ــ رعیتی) در بخشهائی از ایران و در بخشهائی از تولید کشاورزی هنوز دیده میشود ، این مناسبات بقایائی رو بنابودی بشمار رفته

www.iran-archive.com

و نقش تعیین کننده ای در سیستم اقتصادی و اجتماعی حاضر ندارد .

سرمایه‌داری وابسته پدیده‌ای نیست که تنها به جامعهٔ ما اختصاص داشته باشد ، این سیستم میتواند در بسیاری از کشورهای تحت سلطه مستقر شود و بنظرما در تعدادی از این کشورها تا کنون مستقر شده است . ما این سیستم را سرمایه‌داری میپنامیم زیرا مناسبات تولیدی بطور کلّی در این سیستم سرمایه داری است . و آن را وابسته میپنامیم زیرا در اینجا سرمایه داری وابسته بانحصارات امپریالیستی است و درک پدیده های اقتصادی در این سیستم جدا از پدیده های سرمایه داری در کشورهای متروپل غیر ممکن است .

پیدایش و رشد سرمایه داری در جامعه های مستقل (رشد کلاسیك سرمایه‌داری) در هر کشور ویژگیهای خود را داشته است لیکن پیدایش و رشد سرمایه داری وابسته در جامعه های تحت سلطه ، علاوه بر ویژگیهای هر کشور ، نسبت برشد کلاسیك تفاوتهای چشمگیری دارد که میتوان آنها را جمع بندی کرد . بهر حال آنچه برای ما ضرورت دارد شناخت خصوصیات عمدهٔ سرمایه داری وابسته در ایران است .

اولین خصلت سرمایه داری وابسته در ایران رشد کمّی و کیفی بورژوازی کمپرادور است که این قشر از بورژوازی را بآن درجه از تکامل میرساند که قادر میشود نقش یك طبقهٔ حاکم را به تنهائی بعهده بگیرد . درنتیجه امپریالیسم میتواند بر این " طبقه " تکیه کند و با همکاری او نتنها به سلطهٔ خود ادامه دهد بلکه استثمارخود را در زمینه های متنوع گسترش دهد . رشد کمّی بورژوازی کمپرادور بمعنی افزایش بیسابقهٔ سرمایه اوبمست . از این حیث طی دو دههٔ اخیر سرمایهٔ کمپرادورها چندین برابر رشد کرده است . رشد کیفی بورژوازی کمپرادور بمعنی پیدایش قشرهای جدیدی است که مناسبات سرمایه داری را در سطح جامعه میگستراند . بورژوازی کمپرادور که چندین دهه بصورت قشرهای اداری (بوروکرات) و تجاری رشد کرده بود در سالهای قبل از رفرم نطفهٔ قشرهای صنعتی ، مالی و کشاورزی را از بطن قشرهای قبلی (بویژه از بطن بورژوازی تجاری کمپرادور) بوجود آورد و این قشرهای جدید در دههٔ اخیر با شتاب فوق‌العاده‌ای رشد کردند . با وجود این ، ضعف تاریخی بورژوازی باعث شده است که سرمایه های دولتی و در رابطه با آن قشر بوروکرات کمپرادور در سیستم نقش عمده ای داشته باشد . باین ترتیب در اینجا ما

بجای بورژوازی کلاسیك با بورژوازی کمپرادور روبرو هستیم . بورژوازی کمپرادور "طبقه" ایست که زندگی و رشد خود را در گرو وابستگی بانحصارات امپریالیستی می بیند . بنا بر این در راه رشد خود، در راه متراکم ساختن هرچه بیشتر سرمایه برای خود، بسان زنبور عسل، سود عظیمی را به کیسهٔ سرمایه های خارجی میریزد . این خصلت به امپریالیستها امکان میدهد که بدون درد سر روابط نو ـ استعماری را در اینجا جایگزین روابط کهنهٔ استعماری سازند .

رشد و سلطهٔ کامل بورژوازی کمپرادور، نتایج مهمی در کل جامعه ببار میآورد که از آن جمله است رشد و تکامل اقتصادی طبقهٔ کارگر . طبقهٔ کارگر کهدر سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد بر اثر هجوم کالاهای مصرفی ساخت خارج و ورشکستگی صنایع داخلی و تعطیل رشته های مهمی از تولید عقب ماندهٔ کارگاهی از رشد باز مانده بود و تعطیل نسبی پالایشگاه آبادان (بخاطر تکیه بر صدور نفت خام) و اوتوماسیون این صنعت به ستاد کارگران صنعتی آسیب رسانده بود، پس از برقراری سیستم سرمایه داری وابسته، در رابطه با رشد بورژوازی کمپرادور و صنعتی گسترش صنایع دولتی و سرمایه گذاری های مهم خارجی، در دههٔ اخیر بسرعت رشد کرده است . این رشد سریع در تمام طول رشد طبقهٔ کارگر بیسابقه بوده است . در حال حاضر نزدیك به یك میلیون و هفتصد هزار (۱/۷۰۰/۰۰۰) کارگر روزمزد در قشر های مختلف طبقهٔ کارگر (یعنی کارگران صنعتی، کارگران کارگاههای سنتی، و کارگران ساده) را تشکیل میدهند . باین ترتیب باید بدانیم که اولا اکثریت قاطع طبقهٔ کارگر ایران جوان است و در سالهای اخیر از میان دهقانان وقشر های زحمتکش خرده بورژوازی بر خاسته است . ثانیا باید این رشد اقتصادی و اجتماعی را با رشد سیاسی طبقهٔ کارگر تفاوت بگذاریم زیرا که طبقهٔ کارگر تنها در پروسهٔ مبارزهٔ اقتصادی و سیاسی خود است که به آگاهی طبقاتی و رشد سیاسی دست مییابد . در شرایطی که دیکتاتوری سلطنتی رژیم مانع بزرگی در راه حرکت اقتصادی و سیاسی مردم و بخصوص طبقهٔ کارگر است، طبقهٔ کارگر جوان ایران بدشواری به سوی آگاهی طبقاتی پیش میرود .

دومین خصلت سرمایه داری وابسته در ایران، وابستگی بانحصارات خارجی است که عمدتا از طریق استقرار مناسبات نو استعماری بین انحصارات امپریالیستی و

جامعهٔ تحت سلطهٔ ما عمل میکند . مناسبات نو استعماری حاصل عواملی است که مهمترین آن عبارتست از : رشد و گسترش جنبش‌های رهائی بخش در کشورهای تحت سلطه که ادامهٔ مناسبات کهنه را با مقاومت جدی روبرو میسازد / افزایش قدرت کشورهای سوسیالیستی و کشورهای آزاد شده که سرکوب بی قید و شرط این جنبشها را از جانب امپریالیستها و آنهم بصورت تهاجم نظامی مستقیم مشکل میسازد / تکامل جامعه های تحت سلطه و رشد بورژوازی کمپرادور در آنها که قادر است جای فئودال ها رابطور کامل بگیرد و بالاخره تکامل سیستم سرمایه داری جهانی در کشورهای متروپل که ضرورت صنعتی شدن کشورهای تحت سلطه و نوعی تقسیم وظایف تولید را بین متروپل و کلنی (تولید مواد خام و کالاهای ساده و اولیه در کلنی و کالاهای پیچیده که نیازمند تکنولوژی پیشرفته و کارگر متخصص و ماهر است در متروپل) ضروری میسازد .

خصوصیت کلی روابط نو استعماری در اعمال سلطهٔ غیر مستقیم امپریالیسم و انحصارات جهانی است . در این روابط دخالت سیاسی ونظامی خارجی جای خود را به دخالت غیر مستقیم از طریق بورژوازی کمپرادور و رژیم میدهد . همچنین روی وابستگی اقتصادی تأکید میشود و در حقیقت این وابستگی پایه و اساس وابستگی سیاسی و نظامی میشود . در اینجا لازم است مکانیسم این وابستگی اقتصادی را در ایران یادآور شویم . اولین عامل وابستگی اقتصادی تکیهٔ سیستم بر اقتصاد یك پایه (و یا در آینده دو پایهٔ سرمایه) است . ایران در حال حاضر یکی از بزرگترین صادر کنندگان نفت خام در جهان است و صادرات مواد نفتی اکنون بیش از ۹۰ ٪ کل صادرات را تشکیل میدهد . نه تنها این صادرات که تحت کنترل انحصارات جهانی است از نظر بازار محتاج جلب موافقت امپریالیستها است بلکه مهمتر از آن نقشی است که ارز حاصل از این صادرات در بگردش آوردن کل اقتصاد ایران بازی میکند . میتوان ادعا کرد که اگر این صادرات بیمارگونه قطع شود یا بسختی آسیب ببیند تمام چرخهای صنعتی و بازرگانی و حتی سازمان اداری و نظامی ایران فلج میشود .

دومین مکانیسم وابستگی در وابستگی صنعتی است . صنایع ایران بخصوص در رشته های مصرفی از طریق سرمایه و وام و اعتبار و ماشین آلات و تکنولوژی و خدمات

صنعتی ، حق الامتیاز و درصد مهمی از مواد و کالاهای مورد نیاز یا قابل مونتاژ به سرمایه های انحصاری امپریالیستی وابستگی دارد . این پدیده که مختصراً صنایع مونتاژ نامیده میشود حلقهٔ محکمی برای حفظ وابستگی سیستم به انحصارات جهانیست.

سومین عامل وابستگی، سرمایه گذاری سنگین خارجی است که در زمینه های مختلف از صنایع نفت و گاز گرفته تا کشاورزی و دام پروری با مشارکت سرمایه های دولتی و یا بخش خصوصی بعمل میاید .

و بالاخره چهارمین مکانیسم ، کنترل بازار خارجی مورد نیاز تولیدات و صنایع مشترک است . صنایع وابسته برای رشد خود از طریق شرکای خارجی به بازارهای منطقه یا جهان دست مییابند . بورژوازی کمپرادور از این راه سهم دلالی خود را میگیرد و صمیمانه خواستار گسترش این رابطه است . باین ترتیب فرمول تولید تک محصولی و تک مشتری جای خود را به فرمول تولید مواد محدود و بازار تحت کنترل میدهد . از طریق این کانالها انحصارات امپریالیستی استثمار بی حد و حصر منابع و کار را گسترش میدهند و چندین بار بیش از آنچه در مناسبات قبلی عایدشان میشد مردم ما را غارت میکنند . از آنجا که بورژوازی کمپرادور با این وابستگی تضاد عمده ای ندارد (و تنها گاه بر سر سهم خود چانه میزند) در آینده تا مادامیکه این سیستم برقرار است وابستگی بانحصارات امپریالیستی ادامه مییابد . باین ترتیب این تنها بورژوازی کمپرادور به مثابهٔ یک عنصر داخلی نیست که مردم را استثمار میکند بلکه سرمایه های خارجی این استثمار را در چندان پساخته و در مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعهٔ ما نقش تعیین کننده ای بازی میکند . از اینجاست که خلق ما و از جمله طبقهٔ کارگر تنها در برابر "بورژوازی" قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور ــ هر دو بعنوان عوامل استثمارگر ــ روبروست . همچنین نه تنها زحمتکشان و آنها که در زیر سلطهٔ استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه بقایای بورژوازی ملی که اساساً در بخش بورژوازی کوچک بحیات رو بنابودی خود ادامه میدهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد . باین ترتیب در سیستم سرمایه داری وابسته تضاد اساسی (basic) سیستم تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است .

هم از اینجاست که جامعهٔ ما در مرحلهٔ انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد و خصلت رهائی بخش انقلاب آن را نهایتا در مرحلهٔ انقلاب دمکراتیک توده ای قرار میدهد .

باین ترتیب ما به دو خصلت مهم این سیستم اشاره کرده ایم . این دو خصلت مهمترین عناصر ساخت اقتصادی را بیان میکند معذلك خصلتهای عمدهٔ دیگری نیز باید مورد توجه قرار بگیرد .

سومین خصلت سیستم سرمایه داری وابسته در موقعیت خاص روستا و وضع دهقانان قرار دارد . رفرم ارضی مناسبات فئودالی را بطور عمده از روستای ایران بر انداخت و بقایای این مناسبات دیگر نقش تعیین کننده ای در مناسبات تولیدی روستا ایران ندارد . تولید سرمایه داری در بخش کشاورزی با خصوصیات عمده زیر مشخص میشود :

مالکیت بزرگ زمین (به تقریب از یکصد هکتار تا چند ده هزار هکتار) بکار روزمزد، تولید برای بازار (تولید کالائی) واستفاده از ابزار و ماشین های صنعتی و خصوصیات فرعی دیگری مثل سیستم آبیاری مدرن، اصلاح بذر، نهاد، نژاد دام، استفاده ازکود شیمیائی و دفع آفات وایجاد صنایع کشاورزی را میتوان بر شمرد . این سیستم در حال حاضر در مزارع مکانیزه و واحدهای کشت وصنعت ومجتمع های گوشت ولبنیات بطور کلی دیده میشود . گرچه آغاز این نحوه تولید بسالها ی قبل از رفرم باز میگردد ولی طی دهه اخیر این سیستم در اراضی مستعد مناطق سنتی روستائی و در اراضی جدید گسترش و تکامل یافته است. برخی از مالکان بزرگ قبل یا بعد از شروع رفرم توانستند اراضی با ارزش خود را زیر عنوان مزارع مکانیزه از مشمول قانون تقسیم خارج سازند . این زمینها در دست بورژوازی کشاورزی بنا بر سیستم تولید سرمایه داری کشت میشود .

سیستم خرده مالکی زمین دو منشاء دارد :

اول ادامه مالکیت خرده مالکان قدیمی که قشری از آنها با داشتن چند ده هکتار زمین خرده مالك مرفه بحساب میایند . منشاء دوم تقسیم اراضی است که بنا بر منطقه از دو تا ده هکتار زمین بهر خانوار دهقان داده است. خرده مالکان مرفه اغلب از کار روزمزد و کشت نیمه مکانیزه (استفاده ازتراکتور، استفاده از کود شیمیائی وغیره) استفاده میکنند ومحصول را اساسا برای فروش در بازار تولید میکنند . درعین حال در برخی نواحی هنوز مناسبات ارباب ـ رعیتی در قلمرو خرده مالکان مرفه بر قرار است. منشاء ادامه

این روابط اغلب سلطه "پدرانه" ارباب و عقب‌ماندگی دهقانان است.

خرده مالکان کم زمین ومیانه حال (اعم از قدیم وجدید) اساساً متکی بسیستم تولید خانوادگی هستند. این قشر از دهقانان که بزرگترین رقم جمعیت روستائی ایران را (در حدود ۲ میلیون خانوار) تشکیل میدهند مرکز ثقل طبقه دهقانان بشمار میروند. بخش اعظم مناطق کشاورزی سنتی ایران اینک قلمرو این قشر است. دهقانان خرده مالک اینک هدف سیستم پیچیده وچند جانبه استثمار بورژوازی کمپرادور ودرعین حال طعمه مناسبی برای بورژوازی کوچک است. این قشر دهقانان بعلت ضعف سرمایه قادر نیست حتی تمام زمین خود را کشت کند. هم اوست که زیر بار "مساعده" سلف‌خر و واسطه های فروش قرار دارد. اوست که وامهای کوچک وغیراقتصادی از بانکها میگیرد واز این راه نیز بازار صنایع وابسته را گسترش میدهد. قسط زمین، آب بهای سفگین وانواع عوارض دولتی را اوست که میپردازد. وبالاخره اوست که یکی از بزرگترین نقطه ضعف های سیستم سرمایه‌داری وابسته را از نظر اقتصادی و اجتماعی بوجود میاورد. دهقانی که نه میشود او را یکشبه در طبقه کارگر تحلیل برد و نه راهی برای رشد او وتبدیلش به بورژوازی روستا وجود دارد. سیستم تولید خانوادگی که نه قادر است نیاز روز افزون جامعه را بمحصولات کشاورزی پاسخ گویدو نه میتوان آن را بابخشنامه وزور و قلدری منحل کرد. حتی درآمد عظیم نفت نمیتواند این گره کور را بگشاید. اینجا است که مساله ارضی ومسأله دهقانان روی دست رژیم مانده است.

در حال حاضر باید بگوئیم که سیستم سرمایه داری بیش از آنچه در شیوه تولید روستاهای سنتی اثر گذاشته باشد درسیستم مبادله گسترش یافته است. سیستم تولید خانوادگی که چهره عمده روستاهای ایران است در مرحله مبادله زیر سلطه مناسبات سرمایه‌داری قرار میگیرد. هم ازاین راه استکه طی دهۀ اخیر اقتصاد شهرو روستا در ایران وحدت بیسابقه‌ای یافته است. قیمت ها و دستمزدها تقریبا باهم در شهرو روستا نوسان میکند. بحرانها ونوسانهای اقتصادی بنحو یکسانی در شهر وروستا اثر میگذارد. اینها دلیل گسترش مناسبات سرمایه داری در روستاست.

درحالیکه سیستم تولید سرمایه داری با سرعت در قلمرو کشاورزی رشد میکند سیستم خرده مالکی وتولید خانوادگی وابسته بان در حال رکود بسر میبرد. مزارع بزرگ مکانیزه واحد های کشت وصنعت وبالاخره سیستم شرکتهای سهامی زراعی این

سیستم عقب مانده را روبنا بودی میکشاند . شرکتهای سهامی زراعی در زیر پوشش "تعاونی" مالکیت دولتی وخصوصی بر زمین را تلفیق کرده عملا بسلب مالکیت از خرده مالکان منجر میشود . در این شرکتها اساس بر میزان مالکیت بر زمین است نه بر بازوی کار . بورو ـ کراتهای حاکم بر این شرکتهای اختیاراتی کمتر از فئودالها ندارند ودر این شرکتها زمین بکری برای گسترش استثمار بورژوازی بوروکرات میبابند .

قشر دیگر دهقانان، دهقانان بی زمین است که قریب یک میلیون خانوار را تشکیل میدهند . این قشر که در تقسیم اراضی چیزی نصیبش نشده طبعا محرومتر از خرده مالکان است. معذالك این قشر با سیستم استثمار پیچیده بورژوازی کمپرادور مستقیما ودائما طرف نیست . دهقانان بی زمین تنها فروشنده نیروی کار خود است وباصطلاح پرولتاریای روستا محسوب میشود . این قشر از دهقانان اغلب در حال انتقال ومهاجرت برای یافتن کار هستند وحتی آنهاکه منطقه خود را عوض نمیکنند در سال پیاپی روی یك زمین بکار گماشته نمیشوند تا هیچگونه حقوق وادعائی مطرح نباشد . نداشتن وابستگی بزمین وحرکت دائمی بدنبال بازار متغیر کار اغلب باعث میشود که این دهقانان ازهمبستگی و وحدتی که خرده مالکان بسبب درگیری با مسائل ومشکلات یکسان در یك منطقه از آن برخوردارند، بینصیب بمانند . این خصوصیات باعث این شده است که این قشر از دهقانان گرچه محروم تر از خرده مالکان هستند معذالك با سیستم حاکم در شرایط فعلی برخورد کمتری داشته باشند . میتوان گفت که پرولتاریای روستا در آخرین مراحل، هنگامیکه انقلاب در آستانه است بجنبش انقلابی میپیوندند . اینك وقتی ما از افزایش فشار استثمارگران طی سالهای اخیر در روستا سخن میگوئیم باین معنی نیست که سطح درآمد دهقانان (اعم از خرده مالکان ودهقانان بی زمین) از دوره قبل ازرفرم پائین تر رفته است . در ده سال گذشته تولیدات معدنی وصنعتی درجامعه بسرعت رشد کرده است. در بخش کشاورزی این رشد بسیار کند بوده بطوریکه این رشد بهیچوجه پاسخگوی نیازهای کل جامعه نیست . معذالك در این مدت روزهای کار در طی سال در روستا نزدیك بدو برابر رشد کرده است. این پدیده از یکسو بدلیل کاهش نسبی جمعیت روستا نسبت به شهر است (طی دوره پس از رفرم بیش از ۲۰٪ از جمعیت روستا نسبت به شهر کاسته شده) واز سوی دیگر بدلیل پیدا شدن یك رشته فعالیتهای فرعی در منطقه روستائی ویا در شهر ها برای دهقانان است . در تحلیل نهائی افزایش قدرت خرید

دهقانان و گسترش بازار صنایع وابسته به روستاها دلیل ارتقای سطح زندگی خانواده روستائی است. افزایش اشتغال و کاهش بیکاری پنهان باین معنی استکه دهقانان بیشتر کار کرده اند، بیشتر تولید کرده اند و بیشتر استثمار شده اند و در عین حال باین معنی استکه از این تولید سهمی هم نصیب خود شان شده است.

اینك بجاست که بپرسیم آیا بالارفتن سطح زندگی دهقانان باین معنی استکه نا رضائی در روستا کاهش یافته؟ باید بدانیم که نه در مورد دهقانان بلکه در مورد همه زحمتکشان شهر و روستا، تعیین میزان نارضائی آنان از راه تعیین میزان درآمد شان بطور مطلق انجام نمیگیرد. تکامل سیستم تولیدی باعث افزایش تولید (خواه ازراه تکامل ابزار تولید وخواه از راه افزایش اشتغال همراه با تکامل مناسبات وابزار) میشود. این تولید اضافی بین طبقات وقشرهای جامعه تقسیم میشود. بنابراین باید میزان رفاه یك طبقه رانسبت بافزایش رفاه در دیگر طبقات وقشرها سنجید. باین حساب رفاه دهقانان در مقایسه با بورژواها وحتی قشرهای خرده بورژوازی شهر و ده افزایش نیافته است. طی سالهای اخیر اقلیتی از خرده مالکان مرفه به ثروت خود افزوده اند. کسبه ومعامله گران روستا نیز سالهای درخشانی را پشت سر گذاشته اند. اینها همه نتیجه حذف استثمار فئودالی ازروستا بوده است. میزان درآمد و رفاه دهقانان را باید نسبت به رفاه این قشرها ودر مجموع نسبت بدرآمد عظیم ورفاهی که نصیب بورژوازی و صاحبان امتیاز شده است سنجید. اما برای تعیین میزان نارضائی باید عوامل پیچیده دیگری رانیز بحساب آورد ازجمله افزایش نیازها و خواسته ها که با استقرار مناسبات جدید و یکپارچه شدن اقتصاد شهر و روستا رابطه دارد. الغای روابط ارباب ـ رعیتی بندهائی را گسسته است که در پروسه تکامل سیستم فعلی نیازها وتوقعات بیسابقه ای را در دهقانان برمی انگیزد. علاوه براین عنصر آگاهی، خواه نتیجه عمل جنبش انقلابی باشد، خواه نتیجه برخورد طبیعی و خود بخودی دهقانان با شرایط در افزایش نارضائی نقش موثر دارد. با این ضوابط نارضائی در روستا در حال افزایش است. این نارضائی با تشدید فشار سرمایه های بزرگ در بخش کشاورزی و دامداری و با بحران های اقتصادی سیستم بسرعت رشد خواهد کرد.

واقعیت اینستکه "رعیت" سالهای نخست بعد از رفرم به تکه زمین سخت امید بسته بود، آزادی از قید بهره مالکانه، بیگاری، سیورسات و جور و ستم ارباب و

مباشران او برای رعیت امید بخش بود . ولی هرچه از عمر سیستم جدید گذشت این امید کاهش یافت . بخصوص برای نسل جوانی که طعم "رعیتی" را نچشیده است ، فاصلهٔ زیادی بین نیازها و پاسخی که بآنها داده میشود افتاده است . با همهٔ اینها درک سیستم پیچیده استثمار بورژوازی کمپرادور محتاج رشد بیشتر تضاد و عمیقتر شدن و حادتر شدن آن همراه با جریانهای آگاه سازنده است . باید توجه داشته باشیم که آنتاگونیسم تاریخی دهقانان با فئودالها حتی در آستانهٔ رفرم تحت تاثیر مجموعهٔ عوامل عینی و ذهنی تکامل اجتماعی تبدیل به برخورد حاد و خشن طبقاتی نشده بود . حال آنکه درک رابطهٔ استثمارگرانهٔ فئودالی برای دهقانان بسیار ساده بود . اینك نابجاست که انتظار داشته باشیم طی این چند سالی که از رفرم گذشته است تضاد دهقانان با بورژوازی کمپرادور خواه در چهرهٔ تضاد با رژیم و سازمانهای آن و یا موسسات خصوصی بآن درجه از رشد وعمق رسیده باشد که دهقانان را علیرغم عقب ماندگی و ناآگاهی آنان آمادهٔ حرکت و برخورد شدید با سیستم کرده باشد . درعین حال از دیدگاه جنبش انقلابی از دست دادن شعار استراتژیك "زمین برای دهقانان" در شرایط فعلی بآسانی قابل جبران نیستند . گرچه در گذشته نیز ما شاهد جنبشهای وسیع و حاد دهقانی نبودیم اما مناسبات فئودالی شرایط بسیار مناسبی برای فعال کردن هرچه حادتر آنتاگونیسم دهقان و فئودال بوجود آورده بود . امروز نیز برای دهقانان شعارهای اقتصادی پیرامون زمین (برای دهقانان بی زمین) وروابط استثمارگرانهٔ سرمایه داری وابسته مطرح است ولی این شعارها قدرت خرد کنندهٔ "زمین برای دهقانان" را در نبودی سیستم فئودال کمپرادور ندارد .

نتیجهٔ این بحث اینستکه دهقانان علیرغم اینکه با الغای فئودالیسم طبقه ای در حال تجزیه بشمار میروند وعلیرغم رشد طبقهٔ کارگر و قشرهای خرده بورژوازی ، سالیان دراز نقش تاریخی خود را بعنوان متحد عمدهٔ طبقهٔ کارگر و وسیعترین نیروی انقلاب دموکراتیك توده ای حفظ خواهند کرد . حل شدن دهقانان در طبقهٔ کارگر و یا تبدیل شدن آنها به کارگر کشاورزی و مهاجرت بشهرها و تبدیل شدن به کارگران صنعتی و ساده بیش از دو نسل در سیستم سرمایه داری کلاسیك بطول انجامیده است . در سیستم سرمایه داری وابسته مسألهٔ دهقانان امری لاینحل بنظر

www.iran-archive.com

میرسد . از نظر اهمیت اقتصادی و اجتماعی مساله‌ٔ و نقش‌ویژه ای که این طبقه در سیستم سرمایه داری وابسته بازی میکند (و تفاوت اساسی که نقش‌دهقانان در سرمایه داری وابسته با سرمایه داری مستقر در جوامع سرمایه داری کلاسیك دارد) موقعیت روستا و دهقانان را بعنوان سومین خصلت‌عمده‌ٔ سیستم بشمار میآوریم . چهارمین خصلت سرمایه داری وابسته رشد نا متناسب بخش‌خدمات در برابر بخش تولید است‌این پدیده که خود عمدتاً‌محصول درآمد ناشی از سیستم تك محصولی (درآمد هنگفت نفت‌در کشور ما) است باعث‌میشود که یك جامعه‌ٔ اقلیت‌مرفه مصرف‌کننده بوجود آید که نقش‌آن عبارت است‌از مصرف بخش‌مهمی از درآمد نفت بصورت‌مصرف‌انواع کالاهای ساخت‌صنایع وابسته و یا کالاهای مصرفی وارده از خارج . از نظر اقتصادی این جامعه‌ٔ مصرف‌کننده حلقه ایست که دایره‌ٔ صدور نفت‌و دریافت ارز خارجی ، ورود کالاها و مواد صنعتی در مقابل این ارز خارجی و مصرف این مواد و کالاها در بازار را تکمیل میکند . این جامعه‌ٔ مصرف‌کننده از قشرهای مرفه خرده بورژوازی و بورژوازی تشکیل شده است . قشر مرفه خرده بورژوازی عمدتا از کارمندان عالیرتبه‌ٔ افسران ارشد ، صاحبان مشاغل آزاد مثل پزشکان ، مهندسان ، وکلای دادگستری ، هنرمندان پر درآمد ، کسبه‌ٔ مرفه و واسطه‌های مرفه بازرگانی تشکیل یافته است و تفاوت‌عمده اش‌با صاحبان سرمایه در اینستکه تقریبا تمام درآمد خود را مصرف میکنند در حالیکه بورژواها علاوه بر مصرف (که بخش‌کوچکی از درآمد شان را تشکیل میدهد) دست به تراکم هرچه بیشتر سرمایه میزنند . در حال حاضر مصرف‌کنندگان کالاهای لوکس‌و گران قیمت ، داخلی و خارجی ، استفاده کنندگان از هتلها کازینوها ، شاهراهها ، هواپیمائی کشوری ، خارج کنندگان ارز برای جهانگردی ، تحصیلات خارج از کشور و بسیاری خدمات و کالاهای دیگر عمدتا همین قشر مرفه و ممتاز خرده بورژوازی است . این قشر که نقش‌اقتصادی اش‌ایجاد و گسترش‌بازار کالاهای پیچیده و گران خارجی است‌در شرایط‌معین و در طول زمان میتواند بخاطر امتیازات‌خود طرفدار ادامه‌ٔ وضع‌موجود بشود . لکن در شرایط فعلی حتی این قشر نیز از دیکتاتوری فردی ناراضی است . افراد جامعه‌ٔ مصرف‌کننده که شرایط مادی لازم برای پذیرفتن فرهنگ نو استعماری مترویل را دارند و بیش‌از هر قشر و طبقه‌ٔ دیگری تحت تاثیر این فرهنگ که بورژوازی کمپرادور مدافع آنست ، قرار گرفته اند

در برخورد با مسالهٔ دیکتاتوری دلشان اغلب در گرو دموکراسی بورژوائی غربی است و در حالیکه برای کل سیستم سرمایه داری وابسته مانع و معارضی بشمار نمیروند، حداقل مخالفان خاموش دیکتاتوری فردی هستند.

آیا در سیستم سرمایهٔ داری وابستهٔ بورژوازی کمپرادور نمیتواند قشرهای خردهٔ بورژوازی را بدنبال خود بکشد و یا اتکاء بانها حداقل بخش مهمی از زحمتکشان را بفریبد واز حمایت سیاسی آنها مثل بورژوازی در کشورهای سرمایه داری غرب بهره مند شود؟ آیا آنچه درمورد این قشرهای مرفه گفته شد در مورد کل خردهٔ بورژوازی صادق نیست؟

شناخت موقعیت تاریخی خردهٔ بورژوازی در ایران (وبطور کلی در اغلب کشورهای تحت سلطه) در شناخت زمینه های اجتماعی جنبش انقلابی اهمیت زیاد دارد. آنچه در مورد نقش دوگانه ومتزلزل و نوسانهای سیاسی خردهٔ بورژوازی در جامعه سرمایه داری کلاسیک گفته میشود عینا در جامعه تحت سلطه چه در سیستم فئودال ـ کمپرادور و یا در سرمایه داری وابسته صادق نیست. در جامعه سرمایه داری، خردهٔ بورژوازی در برابر تضاد اساسی سیستم یعنی تضاد کار (پرولتاریا) با سرمایه (بورژوازی) موقعیتی دوگانه و متزلزل دارد. خردهٔ بورژوازی از یکسو صاحب وسیلهٔ تولیدی مختصری است و از سوی دیگر صاحب نیروی کار است. باین دلیل نمیتواند با قاطعیت یك طرف را انتخاب کند. خردهٔ بورژوازی بنا براینکه خطر را از کدام سو متوجه خود ببیند بسوی دیگر تمایل نشان میدهد. این منشأنوسان وتزلزل خردهٔ بورژوازی در جامعهٔ سرمایه داری است. در عین حال خصلت دوگانهٔ استثمارگری و استثمار ـ شوندگی به خردهٔ بورژوازی خصلتهای محافظه کاری، تنگ نظری، تفرّد، تردید و موهوم پرستی را میبخشد. مجموعهٔ این خصوصیات است که به بورژوازی امکان میدهد که خردهٔ بورژوازی را بسوی احزاب و جریانهای سیاسی خود جلب کند و با وساطت آن حتی به بخش‌هائی از طبقهٔ کارگر دست یابد. موقعیت و ساختمان فعلی احزاب بورژوائی غرب نشان دهندهٔ این واقعیت است. حتی چند دههٔ پیش از ظهور فاشیسم و نازیسم در اروپا، این قشرهای وسیع خردهٔ بورژوازی بودند که بدنبال شعارها و برنامه های برتری جویانهٔ آنان بحرکت درآمدند و تودهٔ های عقب ماندهٔ طبقهٔ کارگر را نیز حتی بدنبال خود کشاندند. ادامهٔ دموکراسی بورژوائی بر این

اصل استوار است که احزاب و جریانهای سیاسی تحت رهبری بورژوازی قادرند برای دوره های طولانی اکثریت رأی دهندگان را بدنبال خود بکشند .

در جامعهٔ تحت سلطهٔ ما خرده بورژوازی نقش ویژه ای دارد . این ویژگی در پدیده های زیر نهفته است :

اولا — در اینجا عقب ماندگی بورژوازی صنعتی و سپس نقش اقتصادی نفت باعث رشد نا متناسب خرده بورژوازی شده و در حال حاضر نیز بخش هائی از خرده بورژوازی با رشد سرمایه داری وابسته بطور نا متناسبی نسبت به طبقهٔ کارگر رشد میبابند. اگر این پدیده از نظر اقتصادی اهمیت دارد، اهمیت نقش خرده بورژوازی در چیز دیگریست . در جامعهٔ ما نه در گذشته و نه در امروز تضاد عمده تضاد طبقهٔ کارگر و بورژوازی نبوده است . در اینجا در گذشته تضاد عمده تضاد مرکبی بوده است که در یکسوی آن امپریالیسم، فئودالها و بورژوازی کمپرادور قرار داشته و در سوی دیگر مردم یعنی طبقهٔ کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی . در حال حاضر از آنسوی تضاد فئودالها حذف شده اند و در اینسو بورژوازی ملی تضعیف شده است . در تضاد بین خلق و امپریالیسم و متحدانش خرده بورژوازی موضعی دوگانه و در حال نوسان ندارد . خرده بورژوازی از آغاز سلطهٔ استعمار تا پایان سلطهٔ آن یعنی تا پیروزی جنبش رهائی بخش ضد امپریالیستی بطور ثابت در طرف خلق قرار دارد و بخش مهمی از آن بشمار میرود . باین ترتیب در حالیکه خرده بورژوازی بطور کلی خصلت های محافظه کارانهٔ خود را که از موقعیت تولیدی و شرایط مادی آن ناشی میشود از دست نمیدهد ولی با همان ظرفیت و امکانی که این موقعیت باو میبخشد در تمام مراحل جنبش رهائی بخش شرکت میکند .

در دههٔ اخیر قشرهائی از خرده بورژوازی بموازات رشد سرمایه داری وابسته در معرض نابودی قرار گرفته اند . کسبه، پیشه وران، واسطه های کوچک و خرده پا و قشر پائینی دستگاه مذهبی از آن جمله اند . این قشرها نه تنها در هنگامیکه در سیستم حاضر بحران آغاز میشود رو بنابودی میگذارند، بلکه در دورهٔ شکوفائی آن، هرچند سرمایه های بزرگ رشد میکنند، هر قدر سیستم توزیع در جهت سرمایه‌داری تکامل میبابد عرصه را برای زندگی اقتصادی خود تنگ تر می بینند . این قشرها علیرغم دیکتاتوری رژیم از امکانات ویژهٔ خود استفاده کرده میکوشند بر ضد سیستم اعتراض

کنند . بسیاری واقعیتهای دههٔ گذشته این نتیجه گیری را تایید میکند . این قشرها در سالهای اخیر نسبت بدیگر قشرهای خرده بورژوازی (باستثنای روشنفکران) از خود فعالیت بیشتری نشان داده اند .

در برابر این قشرهای در حال زوال قشرهای در حال رشد خرده بورژوازی قرار دارند . کارمندان دولت و بخش خصوصی، فروشندگان فروشگاههای بزرگ، نیروهای مسلح، صاحبان مشاغل آزاد (هنرمندان، پزشکان و مهندسان وغیره) و بالاخره دانشجویان و محصلان قشرهای در حال رشد را تشکیل میدهند . این قشرها مانند طبقهٔ کارگر با رشد سیستم رشد مییابند و با آغاز بحرانها تحت فشار اقتصادی قرار گرفته بسوی حرکت رانده میشوند . نیروهای خرده بورژوازی خود منشأ جریانهای سیاسی مستقل از بورژوازی و طبقهٔ کارگرند، در حالیکه بخشی از این نیرو قادر است ایدئولوژی طبقهٔ کارگر را بپذیرد . در شرایط ضعف بورژوازی ملی، خرده بورژوازی مبارزه جو وارث سنتهای سیاسی تاریخی بورژوازی ملی میشود که طی چند دورهٔ طولانی رهبری مبارزهٔ ضد استعماری را بدست داشته است . جریانهای پیشرو خرده بورژوازی در این مرحله میکوشند میراث مبارزهٔ ملی را با دیدگاه طبقاتی طبقهٔ کارگر بهم بیامیزند و خلأناشی از ضعف بورژوازی ملی را پر کنند . خطری که این جریانها را تهدید میکند اینست که بدنباله روی از گرایشهای نومیدانه و واپس‌نگر قشرهای در حال زوال دچار شوند و از حرکتی انقلابی در جهت بسیج نیروهائی که نقش تعیین کننده در دفن کردن سیستم سرمایه داری وابسته دارند باز مانند . در فرهنگ سیاسی این دنباله روی بصورت در پیش‌گرفتن شیوه‌های ماجراجویانه و توطئه گرانه میتواند مشخص شود . حال آنکه نه تنها جریانهای وابسته به طبقهٔ کارگر بلکه جریانهای مترقی خرده بورژوازی وظیفه دارند این قشرهای در حال زوال را با ایدئولوژی انقلابی مجهز ساخته بآنان بقبولانند که راهی بسوی گذشته ندارند و تنها راه نجات آنان در اینست که به نیروهائی بپیوندند که قادرند سیستمی مترقی‌تر را جانشین سرمایه داری وابسته بنمایند .

آنچه تا اینجا در مورد خصوصیات سرمایه داری وابسته در ایران گفتیم خطوط عمدهٔ خصلتهای اقتصادی و اجتماعی این سیستم را مشخص میکند . در اینجا از خصلت سیاسی سرمایه داری وابسته سخن میگوئیم . روبنای سرمایه داری وابسته

www.iran-archive.com

دیکتاتوری بورژوازی کمپرادور است که با حمایت امپریالیستها در طول حیات سیستم پاسدار مناسبات نابرابر اجتماعی است . دیکتاتوری با اشکال مختلف آن شیوهٔ حکومتی است که بدون آن ادامه و رشد سیستم سرمایه داری وابسته ممکن نیست . این یکی از وجوه اختلاف سرمایه داری وابسته با همهٔ توتالی بودن آن و با همهٔ دوز و کلک‌هایش شیوه ایست که میتواند برای دهها سال سیستم را برپا نگهدارد . در اینجا هیچگاه دموکراسی بورژوائی بصورت جامع آن دیده نخواهد شد و دوره های کوتاهی از شبه دموکراسی در فاصله های دیکتاتوری های طولانی و همچون دقایقی برای تنفس در میان ساعات درس امکان ظهور دارد . همانطور که در جامعه‌های سرمایه‌داری تحت شرایط معینی و مثلاً هنگامیکه طبقهٔ کارگر بجان آمده و توده‌های ناراضی را بدنبال خود کشیده حاکمیت بورژوازی را بخطر میاندازد و یا هنگامیکه بورژوازی برای بدست آوردن منابع و بازارهای لازم برای ادامهٔ حیات سیستم نیاز به نظامی کردن جامعه و دست زدن به تجاوزات وحشیانه بکشورهای دیگر دارد، دیکتاتوری بصورت حکومتهای فاشیستی جانشین دموکراسی بورژوائی میشود .

در اینجا امپریالیستهای غارتگر و متحدان مرتجع آنها تنها هنگامی زنجیرها را شل میکنند که احساس میکنند ادامهٔ دیکتاتوری موجودیت سیستم را بخطر انداخته و یا هنگامیکه عوامل خارج از کنترل آنها مانع ادامهٔ دیکتاتوری میشود . از کودتای ۱۲۹۹ تا امروز تنها در شهریور ۲۰ تا ۳۲ (با وقفه‌ای از سال ۲۷ تا ۲۹) چیزی شبیه دموکراسی غربی در ایران وجود داشته . این دوره با ورود ارتشهای خارجی بویژه با نقش ارتش شوروی آغاز شد و در دورهٔ حکومت مصدق نیز بار دیگر تا حدودی حقوق سیاسی به مردم داده شد . فرصت سالهای ۳۹ — ۴۲ نیز در مقیاس کوچکتر و با شناخت کمتری به دموکراسی غربی از همین لحاظ کوتاه تنفس بشمار میرود . بقیهٔ سالهای این نیم قرنی که گذشته ایران در زیر سلطهٔ دیکتاتوری خشن و لجام گسیخته ای قرار داشته است . ممکن است گفته شود که این دیکتاتوری طولانی حاصل حاکمیت نسبی فئودالیسم بر جامعهٔ ماست . یا بعبارت دیگر ادعا شود که سرمایه داری وابسته ماهیتاً نیاز به دموکراسی بورژوائی دارد و ادامهٔ دیکتاتوری در سالهای پس از رفرم از بقایای فئودالیسم و یا وجهی از " فئودالیسم اداری " است . کسانیکه این برداشت را از سیستم دارند ماهیت بورژوازی کمپرادور و خصلتهای

www.iran-archive.com

سرمایه داری وابسته را نمی شناسند و آنرا با بورژوازی کلاسیک وسیستم سرمایه داری اشتباه میگیرند . دیکتاتوری پنجاه سال اخیر استبداد فئودالی نبوده است . استبداد فئودالی در انقلاب مشروطیت شکل تاریخی خود را از دست داد . کودتای ۱۲۹۹ کودتای فئودالها نبود و حکومت سیاه بیست ساله منشأ ظهور و رشد بورژوازی کمپرادور و اداری نظامی ایران بشمار میرود . امپریالیسم انگلیس با کمك یك دار و دسته نظامی دست به کودتائی زد که دهها نمونه آن در آمریکای لاتین قبل و بعد از کودتای ۱۲۹۹ دیده شده است . بدیهی است حکومت سیاه رضا خان مرکز ۳ وحدت بود : وحدت امپریالیسم ، فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور . گرچه رضا خان و دار و دسته اش طی بیست سال تبدیل به بزرگترین زمینداران شدند معذلك رهبری حکومت با فئودالها نبود . حتی حکومت به حکومت محلی فئودالها یا باصطلاح خانخانی ضربات سنگین وارد کرد . کودتای ۲۸ مرداد نیز با دخالت جدی امپریالیستهای آمریکائی وانگلیسی و با وحدت کمپرادورها و فئودالها به نتیجه رسید . بورژوازی کمپرادور رشد خود را مدیون همین سالهای سیاه دیکتاتوری است . بدون پایمال کردن حقوق اساسی مردم ممکن نبود که جنبش ضد امپریالیستی ایران مهار شود . در شرایط ادامه و گسترش جنبش رهائی بخش زندگی و رشد بورژوازی کمپرادور با خطری جدی روبرو میشد . باین ترتیب می بینیم که بورژوازی کمپرادور از دیکتاتوری و بخصوص از شکل جمعی یا اشرافی دیکتاتوری که در آن تنها مردم هستند که هیچگونه حق رأی و اعتراض ندارند و قشرها و جناحهای بورژوازی کمپرادور و جناحهای امپریالیستی متحد آنها حق مبارزه با یکدیگر و استفاده از تریبون های مختلف و اهرم های سیاسی گوناگون را برای خود حفظ کرده اند ، همواره سود برده است . تردیدی نیست که "دولت" در سیستم سرمایه داری وابسته نسبت به دوره قبل تکامل مییابد و همچنانکه وسائل و تکنیك تولید و سازمان آن پیشرفت میکند ، دولت نیز تجدید سازمان شده و قدرت و تمرکز و کاربری آن افزایش مییابد . اما این پدیده درست آن چیزیست که دیکتاتوری سرمایه داری وابسته را سازمان یافته تر وخطرناکتر میسازد .

چه عواملی باعث میشود که در این سیستم طبقه حاکم نتواند مثل بورژوازی در غرب بشیوه دمکراسی متوسل شود بی آنکه با خطر نابودی روبرو شود ؟

www.iran-archive.com

باین عوامل بطور ضمنی اشاره شده است اما پاسخ روشن به مسأله چنین است:
در جامعهٔ سرمایه داری با حاکمیت بورژوازی و برای یک دوره نسبتاً طولانی نیروهای تولیدی جدید امکان رشد مییابند و بورژوازی کلاسیک به نیازهای اقتصادی جامعه مدتها با کفایت پاسخ میدهد. از سوی دیگر بورژوازی استعمارگر از همان آغاز با غارت سرزمینهای عقب مانده جهان ثروت بیکرانی را بسوی متروپل سرازیر میکند که در نتیجهٔ آن استثمار طبقهٔ کارگر و زحمتکشان بطور کلی و تا حدودی تعدیل شده و باصطلاح "کره ای روی نان کارگران نیز مالیده میشود". تعدیل استثمار ورشد و تکامل وسائل تولید امکان بالا رفتن سطح زندگی را در کل جامعهٔ سرمایه داری باعث میشود. این عامل بنوبهٔ خود اجازه میدهد که بورژوازی بتواند موسسات سیاسی خود را در رقابت با سازمانهای طبقهٔ کارگر ایجاد کرده توده های نسبتاً راضی را بدنبال این موسسات بکشاند و زمینهٔ رشد مبارزهٔ طبقاتی را تضعیف کرده تضادهای طبقاتی را از برخورد های شدید بدور نگهدارد. این پدیده زمینهٔ مادی شیوهٔ مالکیت بورژوازی و یا دموکراسی غربی است.

در جامعهٔ تحت سلطهٔ ما عواملی وجود دارد که درست خلاف عوامل یاد شده عمل میکنند. اولاً در اینجا روابط استعماری و نو استعماری بمعنی استثمار وحشتناک خارجی است که در نتیجهٔ آن استثمار زحمتکشان چند برابر میشود. این استثمار خارجی که در آغاز توأم با زور و همراه با تحقیر مردم تحت سلطه است نه تنها از نظر اقتصادی زندگی آنها را دشوار میسازد بلکه تحقیر و ستم امپریالیستی مردم مرفه و حتی سرمایه داران ملی را به واکنش بر ضد این سلطه میکشاند. ثانیاً در این سیستم سطح تولید همواره نسبت به جامعهٔ متروپل بسیار عقب است. صنایع وابسته تنها بخش کوچکی از ارزش را تولید میکنند و در قلمرو کشاورزی همانطور که قبلاً گفتیم شیوهٔ کهنه ادامه مییابد. این عامل در پائین نگهداشتن سطح زندگی زحمتکشان نقش مهمی دارد. ثالثاً در این سیستم بورژوازی کمپرادور فاقد خصوصیات انقلابی بورژوازی کلاسیک است و در مقایسه با آن سخت بی کفایت است. این بی کفایتی که حاصل خصلت دلالی بورژوازی کمپرادور و ضعف تاریخی قشرهای تولیدی آن در برابر قشر اداری و تجاری است به فساد ناشی از تراکم سرمایه از راههای غیرقانونی و از طریق غارت درآمد هنگفت نفت افزوده میشود و بخصوص در سازمان اداری سیاسی

جامعه انحطاط وفساد علاج ناپذیری را بوجود میآورد که هرگونه زمینهٔ موافق برای حکومت را در بین مردم از بین میبرد و خود انگیزه ای میشود برای تهاجم سریع مردم برای نابود کردن حکومتی فاسد و نالایق . باین ترتیب عامل وابستگی به امپریالیسم که بمعنی تشدید ستم و استثمار خارجی است مهمترین مانع ثبات سیاسی دولت در شرایط دموکراسی یا شبه دمکراسی و ضعف اقتصادی و فساد اداری عوامل تشدید کنندهٔ آن بشمار میروند . در کشور ما تجربه نشان میدهد که در دوره هائی که حداقل حقوق سیاسی به مردم داده شده نیروهای خلق بسرعت علیه حکومت بسیج شده و احزاب دولتی و دار و دسته‌های ارتجاعی بهیچوجه قادر نیستند مردم را به دنبال خود بکشند . آخرین تجربه در سالهای ۳۹ تا ۴۲ نشان داد که حتی در غیاب یک جریان سازمان یافتهٔ انقلابی و پیشرو و با حداقل امکان برای حرکت سیاسی چگونه مردم بضد رژیم بسیج شدند و سرانجام پس از بارها توسل به قهر و تجاوز پلیسی و نظامی، تنها بقیمت یک قتل عام توانستند بار دیگر مردم را بزنجیر بکشند .

باین عوامل قدیمی که اعمال دیکتاتوری تحت سلطهٔ امپریالیسم را در کشور ما ضروری میسازد، در سالهای پس از رفرم عامل جدیدی نیز افزوده شده است . الغای مناسبات فئودالی و حذف فئودالها از حاکمیت سیاسی در سطح کل جامعه موجب رشد طبقهٔ کارگر، رها شدن دهقانان از قیود فئودالی، رشد سریع روشنفکران و در نتیجه افزایش خواسته های این نیروهای مترقی شده است . مطالبهٔ مردم برای دریافت حقوق اساسی با تأمین شرایط بهتر زندگی برای آنها رابطهٔ دیالکتیکی دارد . هرچه از عمر سیستم میگذرد این نیازها افزونتر شده ها افزایش میابد و فشار برای دریافت حقوق تشدید میشود . در این شرایط رژیم جبران برداشتن موانع اقتصادی و اجتماعی از جلو رشد این نیروها را با افزودن به سنگینی دیکتاتوری و هرچه بیشتر سازمان دادن این دیکتاتوری تأمین میکند . باین ترتیب در آغاز دههٔ اخیر در ازای رفرم ارضی دیکتاتوری مخوف و بیسابقه‌ای بر توده‌ها تحمیل میشود . اینها است عواملی که باعث میشود شیوهٔ حاکمیت بورژوازی کمپرادور عمدتاً و اساساً دیکتاتوری باشد و نه دمکراسی غربی . هرگونه اشتباه در این مساله، هرگونه توقع بیجا از این سیستم بصورت گرایش‌های سازشکارانه در جریانهای سیاسی انعکاس میابد . آنها که منتظرند تا در ایران ضرورتاً دمکراسی بورژوائی حاکم شود و راه برای فعالیت سیاسی آزادانه باز شود،

www.iran-archive.com

بیهوده انتظار میکشند . این جریانها باید با پذیرفتن واقعیت دیکتاتوری و آنهم خشن ترین شکل آن یعنی دیکتاتوری فردی شاه و فعالانه در دگرگون ساختن شرایط موجود شرکت کرده بانتظار کشیدن غیر فعال و منتظر حوادث و پدیدارهائی ماندن ـ که خود هیچگونه نقشی در تکوین آن ندارند ـ خاتمه دهند .

با توجه بآنچه در مورد روبنای سیاسی این سیستم گفته شد آیا شیوه ایکه فعلا رژیم در پیش گرفته است تنها شکل اعمال حاکمیت برای حفظ سرمایه داری وابسته در ایران است یا اشکال دیگر نیز میتواند مطرح باشد ؟

همانطور که قبلا گفتیم در اینجا اعمال دیکتاتوری ضرورتی است که از ماهیت سیستم ناشی میشود . معذلك در شرایطی رژیم ممکن است ناگزیر شود تا حدودی حقوق اساسی مردم را رعایت کند . در اینصورت چیزی شبیه دمکراسی بورژوائی یا کاریکاتوری از این نوع دمکراسی دیده خواهد شد . خطرات ناشی از عکس‌العمل شدید مردم نسبت به دیکتاتوری و تضاد درونی قشرهای حاکم و جناح بندی های امپریالیستی و بالاخره اثری که اوضاع منطقه و جهان در ایران میگذارد میتوانند عواملی باشند که جناحهائی از سیستم را به طرفداری از این دمکراسی نیم بند بکشانند . از این گذشته باید توجه داشت که حداقل دوگونه دیکتاتوری در ایران سابقه دارد : دیکتاتوری اشرافی یا جمعی طبقه یا طبقات حاکم و دیکتاتوری فـــردی . این دو شکل دیکتاتوری در کشورهای تحت سلطهٔ دیگر نیز قابل تفکیك است . منظور از دیکتاتوری جمعی یا اشرافی آن شکل از حکومت است که طبقات ممتاز و عوامل حاکم در حالیکه حقوق اساسی مردم را سلب کرده اند برای جناحهای داخلی خود حق رقابت و اظهار نظر را قائلند . در این صورت تریبونها و اهرمهای متعددی برای اعمال حاکمیت و تقسیم قدرت بچشم میخورد . سالهای نخست پس از کودتای ۱۲۹۹ و اختناق سالهای ۲۷ تا ۲۹ و بالاخره دیکتاتوری پس از کودتای ۲۸ مرداد تا ۴۲ دوره هائی از دیکتاتوری اشرافی بشمار میروند . در این دوره ها فئودالها و هیأت وزرا و مجلس و فرماندهی نیروهای مسلح و احزاب ارتجاعی و صاحبان جرائد و رؤسای روحانی و بالاخره دربار و شخص شاه قدرت حاکمه را بین خود تقسیم کرده بودند . جناحهای مرتجع داخلی و امپریالیستهای خارجی برای تأمین منافع خود و

www.iran-archive.com

مصالح خود از تریبونها واهرمهای مختلف استفاده میکردند. در این شرایط کرسیهای شوری و سنا بین فئودالها و کمپرادورهای بین انگلیس و آمریکا تقسیم میشد. فرماندهان عالی ارتش و روحانیون بزرگ و دربار نیز تریبونهائی برای خود بدست میآوردند. در این موقع مجلس شوری براستی مجلس نمایندگان بود ولی نه نمایندگان مردم بلکه نمایندگ جریانها و جناحهای ارتجاعی داخلی و خارجی. در دیکتاتوری اشرافی امراء ارتش در تعیین سیاست رژیم مستقیماً دخالت میکردند. روزنامه نویسها باج میگرفتند و بسوی این یا آن دسته جنجال براه میانداختند. فئودالها به مثابهٔ حکامی مقتدر تمایلات خود را تحمیل میکردند. نمایندگان امپریالیستها در بیرونی خانهٔ آیت الله ها به دستبوس میرفتند و حاصل همهٔ اینها بمنزلهٔ تقسیم قدرت بود. جناحی برتری مییافت و با رقابت جناح دیگر روبرو میشد. در دیکتاتوری اشرافی یک نظامی، شاه یا رئیس جمهوری قدرتمند برهمهٔ این تریبونها و اهرمها حکم نمیراند. در سالهای ۳۲ تا ۴۲ سپهبد زاهدی، علاء، اقبال و امینی کمتر از شاه در تعیین سیاست کشور دخالت نداشتند. دربار و شخص شاه در این دوره یکی از مراجع قدرت بحساب میآمد و نه همهٔ آن.

در دههٔ آخر حکومت بیست ساله رضاخانی دیکتاتوری اشرافی هرچه بیشتر جای خود را به دیکتاتوری فردی داد. تمام اهرمها زیر سلطهٔ بی چون وچرای دربار پهلوی قرار گرفت و رضاخان سلطنت مطلقه را به سیستم تحمیل کرد. در سالهای ۴۲ ببعد هر روز قدرت شاه افزایش یافت. دیکتاتوری فردی شاه همهٔ مراجع دیگر را به تصرف خود درآورد. فرماندهان نظامی که ممکن بود خطری بوجود آورند تصفیه شدند و اصولا در رأس نیروهای مسلح هیچکس مدت مدیدی نمیماند. مجلسین تبدیل به یک صحنهٔ نمایش خسته کننده شد و نمایندگان به کارمندان سادهٔ حکومت مبدل شدند. روحانیون بزرگ تنها بشرط فرمانبری بی چون وچرا از دربار میتوانند مقام خود را حفظ کنند. هیأت دولت فاقد شخصیت سیاسی است و بیشتر به کارگزاران امور شهرداری شبیه است تا کسانیکه مسؤولیت ادارهٔ کشور را بدست دارند. محمد رضا شاه شخصاً سیاست اقتصادی، داخلی و خارجی را تعیین میکند. عده ای مشاور که حقوق و اختیارات آنها بمراتب کمتر از مشاوران دربار قاجار است پیرامون او را گرفته اند. یک دار و دستهٔ کوچک که نقش خواجه سرایان را دارند زیر فرمان مستقیم شاه کشور را اداره میکنند. شاه در کوچکترین امور شخصاً

www.iran-archive.com

دخالت میکند ، خواه این امر کاشتن فلان نوع درخت در کویر باشد ، یا خرید فلان کالا از فلان شرکت خارجی . شاه بعنوان مالك مطلق کشور منابع ملی را بین امپریالیستها تقسیم میکند ، باین یا آن جناح امپریالیستی نزدیك میشود و جاه طلبی های بی حد خود را از راه صرف میلیاردها دلار درآمد نفت در جهت تأمین منافع امپریالیستهای متحد ش ارضاء میکند . در یك کلام استبداد مطلقهٔ شاه روی رژیم های باتیستا ، پاپادوك ، ترونیلو ، و فرانکو را سفید کرده و رژیم تزاری در برابر آن رژیمی معتدل بشمار میرود . درحال حاضر دیکتاتوری فردی شاه ، که خشن ترین و ارتجاعیترین شکل دیکتاتوری است برایران حاکم است . این دیکتاتوری نه تنها خلق را بشدت در زیر فشار پلیسی و نظامی خود خفه میکند بلکه حق رأی را از تمام جناحها و مراجع داخلی سیستم سلب کرده و خود راساً حاصل غارت توده ها را بین آنها تقسیم میکند .

اینك بجاست اگر سؤال شود که دیکتاتوری خشن سلطنتی مدافع چه منافعی است؟

به نظر ما دیکتاتوری شاه در درجهٔ نخست مدافع مناسباتی است که سرمایه داری وابسته بر آن استوار است و در این سطح متحد امپریالیستها و بخصوص آن امپریالیستی است که حامی این دیکتاتوری بوده و قدرت امکان آنرا دارد که به جاه طلبیهای شاه در منطقه جامهٔ عمل بپوشاند . در درجهٔ بعد مدافع آندسته از سرمایه دارانی است که در رابطهٔ متقابل با دیکتاتوری بیشترین سودها را بزیان رقبای خود میبرند . و بالاخره مدافع منافع دار و دستهٔ حاکم و منافع شخص خانوادهٔ سلطنتی و منافع شخص خود است . تا آنجا که وظائف دیکتاتوری شاه با پاسداری کل سیستم مربوط میشود، این دیکتاتوری نمایندهٔ تمام قشرهای بورژوازی کمپرادور و امپریالیستهای ذینفع در ایران است . و از آنجا که پای منافع یك امپریالیسم و بخشهای معینی از بورژوازی کمپرادور بمیان میآید این وظائف میتواند تضادهای درونی سیستم را تشدید کند . از آنجا که تمام اهرمها و تریبونها در دست شاه قرار گرفته در آن واحد نمی‌تواند منافع متضاد همهٔ امپریالیستها و همهٔ جناحهای بورژوازی کمپرادور را برآورده سازد و در نتیجه بر خلاف گذشته که این جناحها با استفاده از اهرمهای مختلف با یکدیگر تصفیه حساب میکردند ، در حال حاضر همهٔ نارضائیهای درونی سیستم متوجه شخص شاه میشود . از اینجاست که در یك روز شاهد دعوای شاه با وزارت

خارجهٔ آمریکا هستیم و یك روز دیگر شاهد فحاشی شاه به "بی.بی.سی." بریتانیای کبیر. یکروز سرمایه دارهای فرانسوی در پشت "لوموند" "مطالبهٔ" سهم بیشتری میکنند و روز دیگر چانه زدن شاه با آمریکا بر سر قیمت نفت در جرائد منعکس میشـــــــود.

در تعیین سیاست اقتصادی داخلی نیز شاه قادر نیست منافع همهٔ قشرهای بورژوازی کمپرادور را رعایت کند. اغلب بین بوروکراتها و بخش خصوصی بر سر این سیاست کشمکش است. در این کشمکشها بورژوازی بوروکرات دست بالا را دارد. بر سر نحوهٔ تقسیم منافع نفت همیشه بین قشرها و جناحهای داخلی کشمکش است. شاه میخواهد در جهت تثبیت موقعیت رژیم بخشهای خصوصی را بدون هیچ چون و چرا زیر فرمان داشته باشد. شاه حتی قوانین عینی اقتصاد سرمایه داری را نیز بزیر مهمیز میکشد. او میخواهد بزور پلیس و دادگاه نظامی بجنگ تورم برود. خودکامگی شاه نه تنها طبقهٔ کارگر و بقیهٔ خلق بلکه حتی صاحبان سرمایه را نیز گاه عذاب میدهد. ضرب المثل "کارد دسته اش را نمی برد" در مورد دیکتاتوری فردی صادق نیست. دیکتاتوری محمد رضا شاه علاوه بر قتل عام وحشیانهٔ خلق، خدمتگزاران خود را چه نظامی و چه غیر نظامی باشد و چه صاحبان سرمایه از حق تعیین سرنوشت سیستم محروم میسازد. در این شرایط حتی بزرگترین سرمایه داران جرئت اظهار نظری خلاف نظر شاه را ندارند. چنین است ماهیت و نحوهٔ عمل دیکتاتوری شاه در حال حاضر. باین ترتیب نه تنها دیکتاتوری خفقان آور شاه مهمترین مانع حرکت توده ها است بلکه در درون طبقهٔ حاکم و امپریالیستهای حامی آن نیز نارضائیهائی بوجود آورده است. ادامهٔ این دیکتاتوری میتواند موجودیت کل سیستم را به خطر اندازد. از اینجاست که حرکت جنبش انقلابی بر ضد دیکتاتوری نه تنها توده ها را به مبارزه میخواند بلکه تضادهای درونی هیأت حاکمه را تشدید میکند. این جناحها خواستار ادامهٔ حیات سیستم هستند و نه الزاماً خواستار ادامهٔ دیکتاتوری شاه به قیمت نابودی کل سیستم. جناحهای مخالف وضع موجود فکر میکنند میتوانند با دیکتاتوری اشرافی و یا حتی با توسل به دمکراسی نیم بند به حیات سیستم ادامه دهند.

www.iran-archive.com

دیکتاتوری رژیم که آنرا دیکتاتوری فردی شاه مینامیم در تعیین شرایط مبارزهٔ ما چه نقشی دارد و رابطهٔ آن با تضاد اساسی سیستم سرمایه داری چیست؟

دیکتاتوری شاه بمثابهٔ اعمال حاکمیت سیاسی بورژوازی کمپرادور و نمایندهٔ سلطهٔ امپریالیستی است. در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم، رژیم و سرمایه داران قرار دارند. این هر سه یک جبههٔ ضد خلق را تشکیل میدهند اما در شرایط معین ممکن است هر سه عامل بطور مساوی نقش داشته باشند. هنگامیکه امپریالیسم دست باعمال قدرت مستقیم (خواه سیاسی یا نظامی) میزند این عامل در سرکوب خلق و ایفای نقش ارتجاعی اهمیت درجه یک پیدا میکند. (مثلا در ویتنام و یا فلسطین). هنگامیکه شیوهٔ شبه دمکراسی بر قرار است مثلا در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ فئودالها و سرمایه داران غیر ملی بکمک دولت میشتابند و خود نقش سرکوب را بعهده میگیرند. نمونهٔ کامل این حالت در سالهای ۳۰ تا ۳۲ دیده میشود که حتی بخشی از قدرت حاکمه در دست بورژوازی ملی قرار دارد. و اما در شرایط دیکتاتوری و بخصوص در حالت دیکتاتوری فردی، رژیم یعنی دیکتاتوری شاه نقش عمده را بعهده دارد، دو عامل دیگر از طریق آن نقش ضد خلقی خود را بازی میکنند.

در حالیکه این سه عامل جنبه های مختلف یک پدیده اند و با یکدیگر وحدت ارگانیک دارند در شرایط معین یکی از آنها بر دو دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده بشمار میرود. در این شرایط مبارزه با دو عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است. از آنجا که در حال حاضر سلطه و استثمار خارجی بطور غیر مستقیم یعنی از طریق رژیم و سرمایه های وابسته عمل میکند ما با یک تجاوز مستقیم امپریالیستی روبرو نیستیم و از آنجا که رژیم (دیکتاتوری شاه) تمام تریبونها را و اهرمهای قدرت را در دست دارد مبارزه با ارتجاع داخلی تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده ترین مساله ای که سدّ راه جنبش رهائی بخش شده دیکتاتوری شاه است. نگاهی به مبارزات دههٔ اخیر و توجه به ترکیب نیروها و خواسته های آنان نشان میدهد که ماهیت سیاسی این مبارزات اساساً ضد دیکتاتوری است. اعتراض روحانیون و قشرهای مذهبی، حرکات روشنفکران و جریان های وابسته به ایدئولوژی طبقهٔ کارگر در دههٔ گذشته علیه دیکتاتوری بوده است. آنچه جریانهای پیشرو را بسوی مبارزهٔ مسلحانه رانده است نیز عمدتاً همین دیکتاتوری شاه

بوده است . و همهٔ اینها باین معنی نیست که ماهیت طبقاتی دیکتاتوری شاه و وابستگی آن به امپریالیستها مورد تردید قرار گیرد . بحث بر سر اینست که ماهیت جنبش رهائی بخش در مرحلهٔ فعلی دقیقاً شناخته شود و نیروهای خلق در زیر شعارهای مبهم و نارسا هدر نرود . در اینجا تقلید شعار جبههٔ دمکراتیک ویتنام جنوبی یعنی "مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیریش" می بایست تبدیل به "مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش" شود . در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد . طبقات وقشرهائی که عمده ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک توده ای هستند (یعنی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان) هنوز بسیج نشده اند . در حالیکه تکامل اجتماعی در جامعه ما به مرحله‌ای رسیده است که برای انقلاب دمکراتیک توده ای میبایست تدارک ببینیم، معذالك هنوز تا رسیدن بانقلاب فاصله داریم . تدارک انقلاب بسیج نیروهای خلق و رشد وتکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی، از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است، بنظر ما جنبش حاضر که مرحله‌ایست از جنبش رهائی بخش خلق با شعار استراتژیك مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود . در زیر این شعار استکه نیروهای حاضر متحد میشوند وباز در زیر این شعار است که هرگونه اعتراض اقتصادی و مطالبات صنفی از حرکتی پراکنده به جنبشی توده ای تبدیل میشود . باین ترتیب لازم است که شعارهای اقتصادی برای هر طبقه، قشر و صنف در رابطه با این محتوای سیاسی انتخاب شود . از این راه است که نیروهای عمدهٔ انقلاب دمکراتیک بسیج میشوند و تنها در آن هنگام است که شعارهای انقلاب دمکراتیک توده ای از جانب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر که رهبری مبارزه با دیکتاتوری شاه را بدست گرفته است و خلق را در یك جبهه متحد کرده است میتواند توده ها را بسوی خرد کردن تمامی سیستم هدایت کند . با این تحلیل است که میگوئیم در شرایط حاضر تضاد اصلی و اساسی جامعهٔ ما یعنی تضاد خلق با بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم در حال حاضر به تمامی، تضاد عمده محسوب نمیشود و دیکتاتوری رژیم که وجهی از این تضاد است نقش عمده را ایفا میکند . در پروسهٔ مبارزه با این عامل عمده است که تضاد اصلی و اساسی به تمامی عمده میشود . در چنان شرایطی ما در آستانهٔ انقلاب قرار خواهیم داشت و یا به عبارت دیگر شرایط ضروری برای انقلاب فراهم خواهد بود .

www.iran-archive.com

برای عده ای از ما که همواره از انقلاب صحبت کرده ایم ممکن است این نحوه برخورد با مساله ثقیل جلوه کند . پس باختصار توضیحی میدهیم . آنچه مرحلهٔ انقلاب را تعیین میکند اساساً سطح تکامل تولید جامعه و ساخت اقتصادی و سیستم حاکم بر آن است . تضاد اساسی سیستم بما نشان میدهد که محتوای انقلاب که باید این تضاد را حل کند در چه مرحله ایست . با این تعریف کشور ما از اوائل قرن در مرحلهٔ انقلاب بورژوا ــ دمکراتیک قرار داشته است و در دوره های اخیر هرگاه پیشاهنگ طبقهٔ کارگر قادر به تأمین رهبری خلق می بود این انقلاب میتوانسته به مرحلهٔ انقلاب دمکراتیک توده ای تکامل یابد . ولی آیا تعیین مرحلهٔ انقلاب باین معنی است که شرایط ضروری برای انقلاب نیز آماده است؟ ویا میتوان ادعا کرد که در تمام این دوران تضاد اساسی واصلی جامعه در عین حال تضاد عمده بوده است؟ هر دو پاسخ به نظر ما منفی است . در طی دوره های مختلف وجوه مختلفی از تضادهای موجود عمده شده و نیروهای خلق در زیر شعار های استراتژیک عمده ای که مشخص کنندهٔ مرحله ای از جنبش انقلابی است بسیج شده اند . مثلا مبارزه با شرکت نفت انگلیس یا ملی کردن نفت از جملهٔ این شعارها بود که نشان میداد تضاد عمده در آن موقع بین خلق و امپریالیسم انگلیس است . بهمین دلیل حتی امپریالیستهای آمریکائی و کمپرادورهای متحد آنان نیز از این شعار حمایت میکردند . در مراحلی نیز تضاد اساسی عیناً عمده شده و موقعیت انقلابی فراهم شده است . مثل شرایطی که به انقلاب مشروطیت منجر شد و یا شرایط یکسالهٔ سی ام تیر ماه تا ۲۸ مرداد که تمام نیروهای خلق علیرغم اختلافهای درونی خود در یکسو و فئودالها و کمپرادورها و امپریالیستها متحداً در سوی دیگر صف آرائی کرده بودند و توده ها وسیعاً از خود گرایش انقلابی نشان میدادند .

در چین قبل از انقلاب از هنگامیکه انقلاب بورژوا ــ دمکراتیک منجر به حاکمیت کومین تانگ شد انقلاب دمکراتیک توده ای (و یا انقلاب بورژوا ــ دمکراتیک نوین) مرحلهٔ انقلاب شد . اما تا سال ۱۹۴۶ که چین در آستانهٔ چنین انقلابی قرار گرفت چند مرحله طی شد . در هر مرحله تضاد عمده با مرحلهٔ بعد تفاوت داشت . مثلا هنگامیکه ژاپن حملهٔ سراسری خود را آغاز کرد تضاد عمده تغییر کرد و با دشمنان قبلی خود یعنی با بورژوازی سازشکار و فئودالها و امپریالیستهای متحد آنان

(آمریکا و انگلیس) متحد شدند . در زیر شکار جنگ ضد ژاپنی بود که خلق چین برای انقلاب دمکرات بسیج شد وحزب کمونیست توانست هژمونی خود را تامین کند . در فرانسه جنگ دوم جهانی ، طبقه کارگر و بورژوازی فرانسه ناگزیر بر ضد مهاجمان آلمانی بایکدیگر همکاری کردند حال آنکه تضاد اساسی جامعه فرانسه تضاد طبقه کارگر با بورژوازی بود . اینجا ما در صدد اتحاد با جناحهای ارتجاعی درون سیستم بر ضد دیکتاتوری شاه نیستیم و باین اتحاد نیازی نداریم . اما مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری عملا از امتیازهائی که ناشی از تضادهای درونی سیستم است نیز بر خوردار خواهد شد . همانطور که ژاپن امپریالیست بود ومبارزه ضد ژاپنی مبارزه‌ای ضد امپریالیستی ولی نه بر ضد همه امپریالیستها بود ، در اینجا مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری شاه مبارزه‌ای رهائی بخش است وماهیت دمکراتیک دارد ولی دربرگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیستها وهمه مرتجعین داخلی متحد آنها) نیست. مبارزه با دیکتاتوری رژیم برای ما در حد معینی نقش جنگ ژاپنی را بازی میکند و یا شبیه تر بان ، همان نقشی را دارد که مبارزه با دیکتاتوری باتیستا برای خلق کوبا داشت . درآنجا مبارزه با دیکتاتوری شعار استراتژیک جنبش ۲۶ ژوئیه بود . دیکتاتوری باتیستا در راه حفظ خود آنقدر اصرار ورزید تا کل سیستم را با خود به نابودی کشانند . در اینجا دلیل نیست که قطعا مبارزه با دیکتاتوری مستقیما منجر به نابودی تمامی سیستم شود . هیچکس نمیتواند چنین پیشگوئی پیغمبر مآبانه ای بکند . آنچه مهم است وقطعی اینستکه درحال حاضر مبارزه با دیکتاتوری استکه بما نیرو می بخشد وتنها محتوائی استکه شکل مبارزه مسلحانه را میبایست تثبیت کند بلکه رشد جریانهای پیشرو ووصول به پیشاهنگ واحد وانقلابی طبقه کارگر میبایست چنین مسیری را بپیماید . این احتمال وجود دارد که سیستم در راه حفظ خود درشیوه اعمال حاکمیت تغیری بدهد ، در این صورت نیروهائیکه این تغیر فرم را به رژیم تحمیل کرده اند در شرایط جدید نیز به سیر تکاملی خود ادامه خواهند داد . درعین حال احتمال دارد که شاه و دارودستهاش مانند باتیستا در حفظ وضع موجود اصرار بورزند ودیکتاتوری هارو وحشیانه‌ای را ادامه دهند ، در اینصورت جریانهای انقلابی در پیکار با دیکتاتوری وابسته بامپریالیستها خلق را بسیج کرده ، به پیش میروند و فعالانه در تسریع وتدارک شرایط انقلاب نقش خود را ایفاء کرده در یک انقلاب تمامی سیستم را بنابودی میکشانند .

www.iran-archive.com

در این مرحله از جنبش باید نقش نیروهای بالفعل وبالقوه را بدرستی باز شناخت وراه دست یافتن به نیروهای عمده را از راه نیروهای موجود پیدا کرد. نتنها در حال حاضر بلکه در تمامی مراحلیکه تا انقلاب میپیمائیم باید از اهمیت نیروهای متحد طبقه کارگر واز نقش عظیم آنان بویژه در کشور ما غافل نشد. در اینجا برخورد مطلق با "پرولتاریا "وتاکید یکجانبه بر نقش آن نتنها یك پدیده انقلابی نیست بلکه نوعی اکونومیسم بشمار میرود. در اینجا مانند جامعه سرمایه داری غرب "پرولتاریا بتنهائی در برابر بورژوازی قرار ندارد. اینجا مسأله بر سر خواسته های اقتصادی طبقه کارگر جدا از جنبش رهائی بخش مطرح نیست. امر مبارزه با دیکتاتوری شاه امر خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نیست. دیکتاتوری شاه پیش از همه مانع حرکات طبقه کارگر حتی برای تامین شرایط بهتر کار وزندگی است. زحمتکشان در زیر این فشار کوچکترین حقی برای مطالبات اقتصادی و سیاسی خود ندارند. کافیست کارگران و دهقانان بکوچکترین اعتراض دست بزنند تا سرنیزه رژیم را روی سینه خود لمس کنند. رهائی طبقه کارگر از استثمار سرمایه های وابسته تنها از راه مبارزه با دیکتاتوری شاه ممکن است. بنابراین وظیفه تمام جریانهای پیشرو طبقه کارگر استکه مبارزه اقتصادی وآگاه سازی طبقه کارگر را باجنبش رهائی بخش که در حال حاضر چهره آن ضد دیکتاتوری است وحدت بخشند. هر کارگر آگاهی امروز باید درك کند که " مبارزه در راه رهائی طبقه اش از مبارزه با دیکتاتوری فردی "(پهلوی) "تزاری جدا نیست".

کم بها دادن بمبارزه بر ضد دیکتاتوری بعدم درك ضرورت این مبارزه ونقش استراتژیك آن برای جریان های پیشرو طبقه کارگر بمعنی عقب ماندگی از جنبش رهائی بخش واز دست دادن امکان تصاحب رهبری این جنبش در آینده است. برای ما که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داریم توجه باین اصل اهمیت حیاتی دارد. تثبیت مبارزه مسلحانه تنها در گرو فرم آن نیست. محتوای آن که باید بازگو کنند عمده ترین ضرورتها باشد ضامن تثبیت این مبارزه است.

با اینکه از ظهور و تولد مبارزه مسلحانه در جامعه ما چند سال میگذرد این ضرورت بچشم میخورد که این مبارزه را باز بشناسیم تا تعبیر ها و تعریفهای گوناگون از این مبارزه جای خود را به برداشتی واحد و صحیح از آنچه مبارزه مسلحانه نامیده میشود بدهد.

www.iran-archive.com

مبارزهٔ مسلحانه چیست و چه خصوصیاتی دارد ؟

ظاهراً این مساله عجیب بنظر میرسد که بگوئیم چند سال است "مبارزهٔ مسلحانه" در سرزمین ما شروع شده ولی هنوز اتفاق نظر دربارهٔ تعریف آن وجود ندارد . واقعیت اینستکه در همین سالها برداشتهای متفاوتی، خواه رسمی یا غیر رسمی، از مبارزهٔ مسلحانه ارائه شده که نه تنها در حیطهٔ نظر مسائل جدی را بوجود آورده بلکه در جریان عمل نیز نتایج مهمی بسود یا زیان مردم بوجود آورده است . بنا براین طبیعی است که نیاز به باز شناسی مبارزهٔ مسلحانه داشته باشیم .

مبارزهٔ مسلحانه یك معنی خیلی عام دارد و آن اعمال قهر بهر صورت علیه دشمن است . با این تعریف تمام عملیات قهر آمیز از کوچکترین عمل فردی تا نبردهای وسیع توده ای در بر گرفته میشود . بدیهی است چنین تعریف کلی نمیتواند گرهی از مشکل ما بگشاید . در شرایط معینی که جامعهٔ ما دارد مبارزهٔ مسلحانه شکلی از مبارزه ایست که اساساً متکی براعمال قهر بر ضد دشمنان خلق است . این مبارزه در هر مرحله محتوائی دارد و فرم آن با تغییر محتوای آن تغییر میکند . در مرحله ای که جنبش نقش مقدماتی دارد یعنی هدفهائی را دنبال میکند که با رسیدن به آنها مقدمات انقلاب تدارك میشود ماهیت مبارزهٔ مسلحانه با ماهیت این مبارزه در مرحله ای که انقلاب آغاز شده یعنی توده ها بسیج شده اند و در زیر یك رهبری انقلابی به تغییر حاکمیت و نابودی سیستم حاکم دست زده اند تفاوت دارد . در مرحلهٔ فعلی عملیات مسلحانه از سوی جریانهای پیشرو با توجه به محدودیت کمّی این جریانها در مقایسه با نیروی خلق و همچنین با توجه به کیفیت نسبتاً عالی آنها نسبت به عقب ماندگی توده ها بکار گرفته میشود . این عملیات در حال حاضر اساساً ماهیت آگاه سازنده دارد، حال آنکه در پروسهٔ انقلاب حرکات قهر آمیز توده ها هدفی جز انتقال قدرت حاکمیت و نابود کردن سیستم موجود بخاطر جانشین ساختن سیستم جدید ندارد . برای شناخت دقیق مبارزهٔ مسلحانه در مرحلهٔ فعلی باید خصوصیات آنرا هم از نظر شکل و هم از نظر محتوی تعیین کنیم . به نظر ما خصوصیات این مبارزه در محتوی از این قرار است :

۱ ــ جنبش در مرحلهٔ مقدماتی و تدارکاتی خود است . یعنی نیروهای مبارز در حال حاضر میکوشند به عوامل ضروری برای انقلاب برسند . این مبارزه نمود نقش

www.iranarchive.com

تاریخی جریانهای پیشرو مردم یا بمعنی عام پیش آهنگ در تسریع شرایط انقلاب است" پیشاهنگ در پروسه تشدید تضادها و بسیج توده ها عملا خود را بمثابه بخشی از شرایط انقلاب تکامل می بخشد .

۲ــ شروع مبارزه مسلحانه بمعنی این نیست که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم شده و با آغاز این مبارزه انقلاب آغاز شده است . از آنجاکه این مبارزه ضرورت تدارکاتی دارد لازم نیست شرایط ضروری برای انقلاب آماده باشد تاپیشاهنگ حق داشته باشد دست باعمال قهر بزند . جنبش درحرکت خود به شرایط لازم خواهد رسید و در مرحله معینی توده ها به مبارزه مسلحانه پیوسته و انقلاب تحقق خواهد یافت . برای دست زدن به مبارزه مسلحانه شرایط و موقعیت معینی ضروری است که ما این شرایط را در بیان ضرورت مبارزه مسلحانه و تحلیل عواملی که این شکل از مبارزه را الزام آور میسازد سخن خواهیم گفت . مشی مسلحانه هر گونه برخورد مکانیکی با شرایط انقلاب را که منجر به تسلیم طلبی در برابر دشمن شده و نیروهای مبارز را به انتظار کشیدن غیر فعال دچار میسازد مردود میشناسد . همانگونه که در شرایط معینی نیروهای پیشرو از طریق مبارزات اقتصادی و سیاسی میکوشند نقش تسریع کننده پیشاهنگ را در تکامل اجتماعی و بمعنی دقیقتر تسریع و تسهیل شرایط انقلاب بازی کنند . در شرایط موجود پیشاهنگ تاکتیکهای نظامی را اساس و محور مبارزه خود قرار میدهد و همان نقش را ایفا میکند .

۳ــ در مرحله فعلی ماهیت سیاسی جنبش ماهیتی است ضد دیکتاتوری و شعار استراتژیک آن سرنگون ساختن دیکتاتوری شاه است . از آنجا که دیکتاتوری سلطنتی عمده ترین وجه تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است در مرحله فعلی شعار ضد دیکتاتوری میتواند نقش وحدت بخش در جنبش داشته باشد . اگر بخواهیم محتوای مرحله فعلی جنبش رهائی بخش را تعیین کنیم باید بگوئیم که جنبش ضد دیکتاتوری شاه ، و درعین حال توجه داشته باشیم که دیکتاتوری شاه با سلطه امپریالیستها و مناسبات سرمایه داری وابسته وحدت ارگانیک دارد . این باین معنی نیست که ما امپریالیستها و مناسبات سرمایه داری وابسته را فراموش کنیم . شناخت تضاد عمده بما نشان میدهد که چگونه میتوان بر ضد امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور در حال حاضر بطور موثر مبارزه کرد . بعبارت دیگر مبارزه علیه امپریالیسم و کل سیستم امروز اساسا در رابطه با مبارزه با دیکتاتوری شاه مطرح است و مادام که

این دیکتاتوری نقش عمده را ایفا میکند این قانون بجای خود معتبر است . باین ترتیب جنبش مسلحانه در این مرحله نمیتواند با تکیه بر شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای که مهمترین آن حاکمیت خلق زیر رهبری پیشاهنگ طبقهٔ کارگر است نیروهای موجود را متحد ساخته به حمایت توده ای برسد .

۴ ــ اگر محتوای جنبش در مرحلهٔ فعلی مبارزهٔ ضد دیکتاتوری است ، این دیکتاتوری برای همهٔ مردم عیناً به یکسان عمل نمیکند . دیکتاتوری بر مناسبات طبقاتی است . زحمتکشان در زیر فشار این دیکتاتوری ناگزیر شده اند بزندگی دشواری تن در دهند و حق هیچ اعتراض و یا کوششی برای بهبود شرایط اقتصادی خود نداشته باشند . گرچه اختناق فاشیستی رژیم مردم را وادار به سکوت کرده ولی همین مردم مادامیکه اعتراض نکرده و دست بحرکتی نزده اند از درک مستقیم و ملموس اختناق محروم میمانند . توده میتواند چهرهٔ خشن رژیم را در سرکوب فاشیستی جریانهای پیشرو ببیند ولی هنگامیکه خود سرنیزهٔ رژیم را روی سینه اش لمس کند جدی بودن اختناق و ضرورت مبارزه با رژیم را بخوبی درک میکند . از این روست که شعار سیاسی ضد دیکتاتوری باید با شعارهای اقتصادی که به مسائل زندگی روزمرهٔ هر طبقه ، قشر یا صنف مربوط میشود تلفیق گردد . جنبش باید به زندگی مردم و نیازهای مبرم آنها توجه کند و با تمام امکانات موجود بکوشد مردم را باعتراض‌ها و مطالبات اقتصادی بکشاند . این نه یك وظیفهٔ فرعی و کمکی بلکه یك ضرورت اجتناب ناپذیر است . بنا ــ براین مبارزهٔ مسلحانه در شرایط فعلی جنبشی است ضد دیکتاتوری و مرحله ایست از جنبش رهائی بخش مردم که با اتکاء به شعار وحدت دهندهٔ سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه و تاکید بر خواسته های اقتصادی مردم میکوشد نیروهای انقلابی را بسیج کرده و رهبری آنان را در یك انقلاب دمکراتیک بر عهده بگیرد .

حال ببینیم از نظر شکل خصوصیات مبارزهٔ مسلحانه کدامند : مشی جنبش انقلابی در این مرحله تلفیقی است از اشکال نظامی ، سیاسی و اقتصادی مبارز که در آن شکل نظامی نقش اساسی و محوری را بازی میکند . مبارزهٔ مسلحانه بمعنی مطلق گرفتن تاکتیکهای نظامی نیست . بکار گرفتن تاکتیکهای مسالمت آمیز در کنار تاکتیکهای نظامی صرفاً از جهت تقویت تاکتیکهای نظامی اهمیت ندارد . این تاکتیکها نقش مهمی در فعال کردن توده‌ها و پیوند دادن پیشاهنگ به توده دارد .

www.iranarchive.com

همچنین تاکتیکهای نظامی در این مرحله ماهیت آگاه سازنده و تبلیغی دارد . پس لازم است آنچه را که در این چند جمله گفتیم شرح دهیم :

۱ــ بچه دلیل عملیات قهرآمیز اساس و محور دیگر اشکال مبارزاتی است ؟

در شرایطی که از راه مبارزه صرفا سیاسی امکان ادامه حیات و رشد هیچ جریان انقلابی میسر نیست و فشار و اختناق فاشیستی بنا بر تجربه طولانی تاریخی در جامعه ما امکان رشد و تکامل به پروسه های سیاسی پنهانی نمیدهد و آنها را به خرده کاری ، بی‌عملی و سر انجام به پوسیدگی و یا نابودی میکشاند ، گروهها و سازمانهای پیشرو مردم که متعهد ایفای نقش پیشاهنگی هستند تنها در شکل سیاسی ــ نظامی آن میتوانند به رسالت تاریخی خود عمل کنند و در پروسه مبارزه از نظر کمی و کیفی به رشد لازم برسند . ازاین حیث اعمال قهر انقلابی که عنصر اساسی سازمان سیاسی ــ نظامی است نسبت به فعالیت سیاسی تکیه گاه و محور محسوب میشود .

در شرایطی که حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم پراکنده ، با فاصله ای طولانی و بدون جهت واحد و معیین آنهم در مقیاسهای کوچك بچشم میخورد و دربرابر اعمال قهر ضد انقلابی رژیم سرکوب شده توده را به نومیدی و تسلیم میکشاند ، مبارزه جوئی نیروهای پیشرو و اعمال قهر انقلابی آنها قادر است توده رااز نومیدی مطلق و تسلیم باز دارد ، حرکات مردم را وسعت و شدت بخشد و از این حرکات موضعی پراکنده یك جنبش عمومی بر ضد رژیم بوجود آورد . از این حیث اعمال تاکتیکهای نظامی در برابر تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی نقش تعیین کننده و محوری دارد . اگر مبارزه مسلحانه در برابر رژیم قرار نداشته باشد رژیم براحتی قادر است با مبارزات سیاسی و اقتصادی با اعمال قهر و خشونت مقابله کند .

از آنجا که سیستم تحت سلطه سرمایه داری وابسته برای بقای خود محتاج اعمال دیکتاتوری است ، از آنجا که توده های تحت ستم با رژیم سراپا مسلح متحد امپریالیستها تنها در یك پروسه قهرآمیز میتوانند مصاف داده در یك پروسه نبرد توده ای بپیروزی برسند ، مبارزه مسلحانه در طی مراحل مختلف جنبش رهائی بخش ادامه و تکامل یافته در حرکت تکاملی خود پیشاهنگ واحد و انقلابی مردم را که قادر است توده ها را در یك انقلاب به پیروزی رساند خلق خواهد کرد . با این مفهوم مبارزه مسلحانه

در تمام مراحل و حتی در شرایطی که رژیم به اشکالی شبه دمکراتیک بطور موقت متوسل شود و اهمیت اساسی خود را حفظ خواهد کرد . از این حیث مبارزه مسلحانه اساساً متکی به جنبش رهائی بخش بشمار میرود . باین ترتیب مبارزه مسلحانه اساساً متکی به عملیات قهرآمیز بوده و هم باین دلیل "مبارزه مسلحانه" نامیده شده و الاّ در این شکل از مبارزه از اشکال مسالمت آمیز استفاده میشود .

اهمیت کاربرد تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی (یا اشکال غیر نظامی) مبارزه در شرایط فعلی در چیست؟ یك اصل کلاسیك حاکیست که مارکسیست ـ لنینیستها از همه تاکتیکها و اشکال مبارزه استفاده میکنند . این اصل مورد قبول است اما در هر جنبش نوع معینی از تاکتیکها نقش عمده و اساسی دارند . شکل مبارزه از ضرورتهای اجتماعی و سیاسی معینی ناشی میشود و هرگاه انواع تاکتیکها بطور مساوی بها داده شوند بمعنی اینست که مبارزه فاقد استراتژی است . زیرا تاکتیك های محوری نقش ستون مهره‌ها را در مبارزه بازی می کنند و امکان بهره برداری از دیگر تاکتیکها را در ارتباط با استراتژی بوجود می آورند . بنابراین فقدان محور بمعنی فقدان یك استراتژی جدی است و نمودی است اپورتونیستی که بصورت خرده کاری ، بی هدفی و انتظار کشیدن غیر فعال در جنبش ظهور میکند .

در مبارزه قهرآمیز حتی در شکل وسیع و توده‌ای آن توجه باشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه منتفی نمیشود . در اینجا عده‌ای از طرفداران مبارزه مسلحانه بهمین گونه با مساله برخورد میکنند و میگویند استفاده از تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی و یا خیلی ساده‌تر ، استفاده از تبلیغات علاوه بر عملیات نظامی مفید است و میتواند به مبارزه ما کمك کند همانطورکه در ویت نام ، در اوج نبرد توده‌ای استفاده از این وسائل فراموش نشده است . بنظر ما ، این نحوه برخورد با مساله نادرست بوده نشانه ای از عدم درك مرحله فعلی جنبش و ماهیت مبارزه مسلحانه است . در این برخورد اشکال غیرنظامی تنها نقش کمکی آنهم با ارزشی کوچك دارند . این برخورد در حقیقت تخفیفی است در موضع نادرست قبلی این افراد که اصولا منکر استفاده از تاکتیکهای غیرنظامی بوده و حتی توده‌ها را از توسل به این تاکتیکها منع میکردند زیرا تصور می کردند که با این منع مردم بلا درنگ به ندای پیشاهنگ مسلح پاسخ داده سلاح بر میگیرند . اهمیت مساله به نظر ما در این است که در شرایط

www.iranarchive.com

فعلی توده ها قادر نیستند به فرمان پیشاهنگ دست به مبارزه مسلحانه بزنند . اعمال قهر انقلابی در این مرحله از تاکتیکهائی تشکیل میشود که تنها جریانهای سازمان یافته و پیشرو می توانند آنها را بکار ببندند . مبارزه چریکی شهری و هسته های چریکی در مناطق روستائی در این مرحله پیشاهنگ را در بر میگیرد و نه مردم را . این مبارزه گرچه روی مردم اثر جدی میگذارد و به ضعف مطلق آنان و به قدرت مطلق رژیم پایان میدهد معذالك قادر نیست که آنان را در صفوف نظامی خود جای دهد . نه تنها پیش بینی های قبلی که در آنها به نقش محوری عملیات مسلحانه و لزوم سازماندهی حرکات سیاسی و اقتصادی مردم توجه شده این واقعیت را درك کرده است بلکه تجربه چند سال اخیر آنرا اثبات کرده است . مساله اینست که در چنین شرایطی تکلیف توده ها چیست؟ آیا باید آنها تماشاچی مبارزه پیش آهنگ با رژیم بمانند و از مسوولیت خود دور شوند؟ اعمال قهر انقلابی و افشاگری پیشاهنگ مردم را به مبارزه با دشمن برمیانگیزد ، مردم که جسارت مطالبه حقوق خود را باز مییابند میخواهند دست بحرکت بزنند . آنها چه راهی را برمیگزینند؟ شکل مسلحانه را یا اشکال اقتصادی و سیاسی را؟ مردم در شرایطی دست به مبارزه قهرآمیز بر ضد رژیم میزنند که اولا ، ادامه وضع موجود برای آنها غیرممکن شده باشد و این نشانه رشد نهائی تضادها و عمق و حدت بیسابقه آنهاست و ثانیا ، قدرت توسل به سلاح را در خود ببینند و این بستگی دارد به نقش پیشاهنگ انقلابی آنها و ثالثا ، درك کرده باشند که رسیدن به خواسته های سیاسی و اقتصادی آنان از راههای آسانتر یعنی راههای مسالمت آمیز ممکن نیست . بنابراین مادامیکه چنین شرایطی فراهم نشده مردم به فرمان پیشاهنگ ، آنهم پیشاهنگ درکمیت و کیفیت فعلی آن ، برای نبرد مسلحانه پاسخ نمیدهند . بهمین دلیل است که ما میگوئیم مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی محتوای مقدماتی و تدارکاتی دارد و باصطلاح این مبارزه "تدارك قهرانقلاب" است. در شرایط فعلی توده ها گرایش دارند که با اشکال آشنای قبلی که امکان بکار بستن آنها را در خود می بینند دست بحرکت بزنند . دانشجویان علیرغم دیکتاتوری خشن نمایشهای اعتراضی براه میاندازند و در هر سال چندبار دانشکده ها و مدارس عالی بعلل سیاسی تعطیل میشوند . کارگران علیرغم شرایط اختناق و افزایش بیحد خشونت رژیم بیش از سالهای پیش دست به اعتصابهای اقتصادی میزنند . حرکات و گرایشهای

اعتراضی ازسوی دیگر قشرها همچنان دیده میشود . بی شك عملیات مسلحانه و خون‌ـ
هائی که در این چند سال ریخته شده در تشدید و تکرار این حرکات اثر گذاشته است .
آیا پیشاهنگ میتواند نسبت به این حرکات بی اعتنا بماند ؟ جنبش باید به اشکال
سیاسی و اقتصادی مبارزه بمثابهٔ کانالهائی که قادر است توده‌ها را بحرکت در آورد
بها داده و وظیفهٔ سازماندهی و رهبری خود را نسبت به مردم از این راه نیز
اعمال کند . بی توجهی به این اشکال بمعنی بی توجهی به نقش توده‌ها علیرغم
اهمیتی است که ما برای آن قائلیم . برای جلوگیری از اشتباه تاکید میکنیم ضرورتی
ندارد یك گروه یا واحد چریکی در درون خود دست به تشکیل هسته‌ها و شبکه هائی
برای سازماندهی حرکات سیاسی و صنفی مردم بزنند . این بیشتر میتواند بمعنی مخلوط
کردن اشکال مختلف مبارزه باشد تا تلفیق دیالکتیکی این اشکال . برای یك سازمان
ایجاد شاخه های مجزا با وظائف معین ضرورت دارد و برای جنبش ایجاد یك جناح
سیاسی و جناحی که بمثابهٔ پای دوم جنبش مسلحانه خواهد بود . در اینصورت جنبش
بر دو پا حرکت خواهد کرد و به پیش خواهد رفت .

کاربرد تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی در جنبش بمراتب چیزی بیش از "تبلیغات
سیاسی" توسط یك واحد سیاسی ـ نظامی است . در شرایط فعلی ما منکر
هرگونه امکان برای کار سیاسی یا حرکت جمعی نیستیم . این امکانات حتی در شرایطی
دشوار تر نیز کاملا قطع نمیشود . آنچه مهم است اینست که اختناق پلیسی و نظامی
امکان رشد و تکامل باین حرکات را نمیدهد . میتوان محفلی تشکیل داد و کتاب خواند
یا اعلامیه ای پخش کرد اما این محفل امکان ادامهٔ حیات و رشد تا تبدیل بسازمان
و سپس به حزب را پیدا نمیکند . دانشجویان میتوانند دست به اعتراض موضعی بزنند
و علیرغم کنترل رژیم ، کارگران یك کارخانه یا بخشی از یك صنف میتوانند دست باعتصاب و
اعتصابی که غالباً نافرجام است بزنند ولی این اعتراضها پراکنده و اعتصابهای
کوچك گاه و بیگاه نمی تواند تبدیل بجنبشی توده ای و تبدیل به موجی از اعتراض
هدفدار و امواج اعتصابات اقتصادی شود . جنبش که اساساً بر اعمال قهر انقلابی
متکی است قادر است از این حرکات پراکنده و مردم جنبشی توده ای و متحد بوجود
آورد که مستقیماً رژیم را مورد حمله قرار دهد . این اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه که
مردم با آنها آشنا هستند و در همین مقیاس محدود امکان و توان بکار بستن آنرا دارند

باید زیر رهبری پیشاهنگ که درحال حاضر شکل سیاسی-نظامی دارد قراربگیرند.
باین ترتیب تلفیق اشکال غیر نظامی با شکل نظامی مبارزه بمراتب اهمیتی بیش از نقش کمکی دارد و راهی بشمار میرود که می توان از آن برای پیوند یافتن مادی توده و پیشاهنگ استفاده کرد وبوسیله آن به غیر فعال بودن مردم در این مرحله ازجنبش خاتمه داد. اگر عملا مردم قادر نباشند حرکتی درحمایت از پیشاهنگ ازخود بظهور رسانند، اگر آنها ولوقلباً طرفدار جنبش باشند نقش تماشاچی را درمبارزه با رژیم بازی کنند وماعلی رغم اعتقادی که به نقش توده ها در سازندگی تاریخ داریم، عملا دچار پدیده های آوانگاردیستی شده وخود را به جدائی از توده وشکست محکوم کرده ایم.
بنابراین تمام راههائی که به "مردم" ختم میشود باید با مراقبت کامل مورد توجه قرار گیرد و در این میان اشکال سیاسی واقتصادی مبارزه، علی رغم محدودیت امکانات، جای مهمی دارد. تردیدی نیست که ما به آینده این اشکال در شرایطی که هرروز خشونت و دیکتاتوری رژیم آشکارتر وشدیدتر میشود با واقعبینی می نگریم. گرچه جنبش قادر است از یکسو با رهبری و سازماندهی این حرکات و از سوی دیگر باگسترش عملیات قهرآمیزخود به وسعت و کارائی این حرکات توده ای بیفزاید، باوجود این مادامیکه دیکتاتوری سلطنتی همچنان نقش عمده را در سرکوب خلق دارد، ما نمیتوانیم انتظار امواج وسیع حرکات اقتصادی وسیاسی را از جانب توده ها داشته باشیم. حرکاتی بسا چنان وسعت تنها در شرایطی امکان پذیر است که سیستم برای یک دوره موقتی به شیوه های شبه دمکراتیک اعمال حاکمیت خود روی بیاورد. نتیجه اینکه مادامکه توده ها در بروسه تکامل جنبش رهائی بخش تحت تاثیر رشد تضادهای اجتماعی واثرتسریع کننده ای که جنبش بر رشد و بلوغ این تضاد ها می گذارد وآگاه سازی و سازماندهی مردم توسط پیشاهنگ، آماده پیوستن به مبارزه قهرآمیز نشده اند، بکار بستن تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی اهمیت خود را حفظ خواهد کرد.

۳- خصلت دیگر مبارزه مسلحانه سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی در این مرحله است.

ببینیم سرشت تبلیغی یعنی چه واگر عملیات مسلحانه ما در این مرحله سرشت تبلیغی نداشته باشد چه ماهیتی می تواند داشته باشد؟ مفهوم سرشت تبلیغی اینست که با وارد ساختن ضربات نظامی به رژیم در روحیه توده ها بسود مبارزه اثر میگذاریم. انتخاب هدف ها در این مرحله باید چنان خصوصیاتی داشته باشد که قدرت مطلق رژیم را در چشم توده ها تضعیف کند ومتقابلا به ضعف مطلق توده ها خاتمه دهد.

حاکمیت جابرانه ، قدرت فوق‌العاده عوامل سرکوب و شکست های گذشته جنبش باعث شده که یک فرد عادی از توده به رژیم بمثابه قدرتی شکست ناپذیر و ابدی مینگرد . این فرد در ذهن خود نیز امکان رهائی از وضع موجود را نمیدهد . هرگونه کوشش در جهت متحد شدن و مبارزه کردن بی نتیجه و مشت بر سندان کوبیدن جلوه میکند . در این موقعیت است که گروهها و جریانهائی از میان مردم برمی خیزند و با مبارزه مسلحانه خود به رژیم اعلام موجودیت میکنند . گرچه این جریانها در مقایسه با نیروی رژیم بسیار کوچکند ولی مبارزه جوئی و فنا ناپذیری آنها در برابر تمام قدرت رژیم ، به واقعیت مطلق و یگانه رژیم خاتمه میدهد . مردم می بینند "موجودی" در زندگی آنها پیدا شده که غول رژیم علیرغم تمام امکانات خود قادر به نابود کردن آن نیست و حتی رژیم ناگزیر در مبارزه با آن ضرباتی نیز متحمل میشود و ناچار میشود بارها نابود ساختن این موجود را تکرار کند . باین ترتیب طرف دیگر تضاد ، یعنی خلق در چهره پیشاهنگ مسلح خود بر توده ها آشکار میشود و با رشد این تضاد ، هر روز اینطرف ضعیف یا فرعی رو برشد میرود . در این مبارزه عملیات نظامی پیشاهنگ بخاطر آگاه ساختن توده ها از موقعیت خود و دشمن خود بکار بسته میشود و بهمین دلیل انتخاب هدف های این عملیات امری است بسیار مهم ، تنها با شناخت صحیح مجموعه شرایط است که میتوان این ضربات نظامی را درست بهدف وارد ساخت ، بدون توجه به محتوای مبارزه مسلحانه در این مرحله بسیاری از حرکات نظامی ، جانبازی ها و آسیب هائی که به پیشاهنگ وارد میشود بهدر خواهد رفت . رژیم که در شرایط حاضر اساسا بمعنی دستگاه دیکتاتوری شاه است وظیفه مستقیم اعمال حاکمیت این دیکتاتوری ، مراکز مهم سرکوب خلق وحامیان امپریالیست این دیکتاتوری که بیشتر از همه از آن سود میبرد با موقع سنجی میتوانند هدفهای این ضربات نظامی بشمار روند . با این ضربات باید خلق را بیدار کرد و به اعتراض کشاند و در میان صفوف دشمن تفرقه انداخت . نه تنها باید خلق را بسیج کرد بلکه باید تضاد درون سیستم را از راه اعمال قهر تشدید کرد . چنین است سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی در این مرحله از جنبش رهائی بخش .

حال ببینیم که اگر سرشت تبلیغی از عملیات نظامی گرفته شود چه چیزی میتواند جانشین آن گردد . بنظر ما با دو برداشت میتوان این خلا را پرکرد . اول با این

اعتقاد که میتوان از طریق وارد ساختن ضرباتی برأس رژیم آنرا ساقط کرد واحیانا جا-
نشین آن شد . دوم با این اعتقاد که او راه این عملیات میتوان نیروی نظامی وساختمان
اقتصادی سیستم را منهدم کرد وجای آن را گرفت. هر دو اعتقاد نادرست است . در
مورد اول تقریبا هیچ مارکسیستی یافت نمیشود که رسما از این عقیده جانبداری کند .
پس از آنکه مارکسیسم برضد انارشیسم، ناردنیسم و آوانتوریسم مبارزه‌ای بی امان کرده و
روش‌های آنان را بی‌اعتبار ساخته است ، پس از آنکه لنین مشی ماجراجویانه سوسیا-
لیستهای انقلابی (اس‌ار ها) را افشاء کرده است دیگر جریانهای مارکسیست -
لنینیست از نظریه حمله براُس و توطئه گری بخاطر انتقال قدرت دفاع نمیکنند . معذ لك
میتوان انتظار داشت که این تمایلات در بخشی از جنبش حاضر بطور رسمی یا غیر-
رسمی طرفدارانی داشته باشد . نقش خرده بورژوازی در جنبش حاضر و فقدان رهبری
همه جانبه و قدرتمند کارگری از عواملی است که میتواند امکان ظهور باین گرایشها
بدهد . همچنین گرایشهای ایدئولوژیك قشرهای در حال زوال خرده بورژوازی که
در نومیدی بسر برده امید بازگشت گذشته را از دست داده اند می تواند زمینه دیگری
برای ظهور گرایش‌های ماجراجویانه وتروریسم باشد . اگر فرصتی داشته باشیم گرایش‌های
انحرافی در جنبش مسلحانه را جدی تروهمه جانبه ترمورد بررسی قرار خواهیم داد .
در اینجا کافیست بگوئیم که اگر بخواهیم عملیات نظامی را بااین برداشت ماجراجویانه
بکار ببریم، می بایست به تنهائی در برابر رژیم بجنگیم ومیتوان نتیجه چنین نبردی را از
هم اکنون تعیین کرد . ماتاکید می کنیم که در شرایط فعلی کشتن عناصر منفور رژیم تنها
بمثابه نشان دادن ضربه پذیری رژیم وبرانگیختن احساس تنفر وکینه مردم نسبت به رژیم
ارزش دارد . در این میان بزرگترین هدفهای فردی می توانند ازنظر کمی وکیفی اثرات
بزرگتری بگذارند ولی ازاین راه بهیچوجه رژیم ساقط نشده وسیستم متلاشی نمیشود .
عقیده دوم ازاشتباهی ناشی میشود که برخی افراد یا جریان ها ماهیت عملیات نظامی در
حال حاضر وماهیت این عملیات در نبرد توده‌ای مرتکب میشوند . در این اشتباه مارکسیست ها
وغیر مارکسیست ها شریکند . درنبرد توده ای هدف تجزیه کردن نیروی نظامی دشمن ،
ضربه زدن به این نیرو وسرانجام انهدام جزء به جزء نیرو تا شکست نهائی وانهدام قطعی
همه نیروست . در چنین مرحله ای ازمبارزه نابود کردن نیروی دشمن در هر مقیاسی
گامی است بطرف نابودی کل دشمن بنابراین هرفرد ازنیروی دشمن که ازمیدان خارج

www.iranarchive.com

شود ضربه ایست به کل نیروی دشمن . گرچه در آن مرحله نیز ارتش خلق دید طبقاتی وضد امپریالیستی خود را در نابودی نیروی دشمن از دست نمیدهد» معذلك نابودی عناصر ساده دشمن امری ضروری واجتناب ناپذیر میشود . حال اگر کسی تصور کند که ما چنان نبردی را آغاز کرده ایم، بخود اجازه میدهد که بخاطر یك سلاح (که حتی ممکن است بطریق دیگری تهیه شود) یك عنصر ساده را از پا درآورد . حال آنکه در این مرحله ما تنها هنگامیکه این عناصر ساده دشمن وحتی افسران آنها را مجا حمله می کنند ویا مانعی در سرراه عملیاتمان بشمار میروند آنها را ازپای درمی آوریم. مشخصه نبرد توده ای، پذیرفتن مبارزه مسلحانه از جانب توده است . چنین نبردی بمعنی آغاز پروسه انقلاب است. در حال حاضر بحتی نابود کردن امر دشمن جنبه نابود ساختن نیروی دشمن را ندارد . مامی دانیم که هر سال ده ها امیر نظامی مرتجع از خدمت خارج میشوند .جای فرسیو وطاهری را رژیم پا ده ها نفر دیگر پر می کند . معذلك ضربه ای را که رژیم با اعدام فرسیو و طاهری توسط چریك ها خورده است ،تنها با ضربات متقابلی که به چریك ها می زند می تواند تا حدودی جبران کند .در این پروسه می بینیم که نزاع بر سر اعمال قدرت رژیم واعمال قدرت پیشاهنگ است و نه انهدام نیروی خصم در میدان های نبرد .

سرشت تبلیغی عملیات مسلحانه در این مرحله می تواند علاوه برضرباتی که مستقیما متوجه رژیم واعمال حاکمیت آن می کند، در خدمت مبارزات اقتصادی وسیاسی توده ها نیز قرار بگیرد .اعمال قهرانقلابی در چنین زمینه هائی ازیك سو نیازمند رشد پیشاهنگ ونیرومند تر شدن اوست وازسوی دیگر مستلزم آمادگی توده ها در پذیرفتن این حمایت است. اگر جریانهای سیاسی ـ نظامی بدون توجه به موقعیت وآمادگی مردم بخواهند با عملیات نظامی از خواسته های اقتصادی آنها حمایت کنند این امر می تواند موجب رمیدن آنها شده و بحرکات توده ای آسیب برساند .چریك باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی وهسته های سیاسی ـ صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند وآنان را باهدفها وشیوه های خود آشنا سازد ودر موقعیت های حساسی توده ها از ضربات وحشیانه رژیم بخویش می پیچند وکینه قلبهای آنان را در هم میفشرد بمثابه سلاحی از آن مردم اعمال قهر انقلابی کند .با چنین شروعی است که می توان در آینده با دست بازتری ازحرکات وخواسته های زحمتکشان در برابر رژیم دیکتاتوری از طریق عملیات مسلحانه از آنها حمایت کرد .

www.iranarchive.com

کاربرد عملیات مسلحانه در وارد ساختن ضربات اقتصادی در مرحلهٔ فعلی امر ساده ای نیست . نمیتوان باین حساب که سرمایه های فعلی اغلب وابسته به انحصارات خارجیست به مراکز تولیدی و بازرگانی آسیب رساند . در اینجا باید به افکار توده ها و میزان پذیرش آنان توجه کرد . مراکز کار جمعی و وسائل مورد استفادهٔ وسیع مردم نمیتواند از جانب چریك مورد تهاجم قرار بگیرد مگر آنکه مستقیماً با اعمال قدرت دیکتاتوری رابطه داشته باشد . مثلا خرابکاری در مراکز نیرو مقارن جشنهای سال ۰۰ میتوانست برنامهٔ این جشنها را در حضور صدها مهمان و خبرنگار خارجی مختل سازد و اعتراض به دیکتاتوری را به مردم و به افکار عمومی جهان نشان دهد . در مراحلی که چریك قدرت نظامی بیشتری پیدا میکند ، مجاز است که به مبانی اقتصادی رژیم ضربات فلج کننده ای بزند . منابع نفت اساس قدرت اقتصادی رژیم دیکتاتوری است . اگر موجی از عملیات بتواند در استخراج و صدور نفت اختلال ایجاد کند خطر جدی متوجه ساخت اقتصادی سیستم و ازهمه بیشتر قدرت اقتصادی رژیم میشود . صنایع نفت هم دولتی است ، هم منبع عمدهٔ استثمار خارجی است و هم دولت بطور جدی محافظت آنرا بعهده دارد . بانکها نه از این نظر که سرمایهٔ آنها وابسته است مورد حمله و مصادره قرار میگیرند . زیرا از این حیث بین بانکها و صنایع و بازرگانی اختلافی نیست . بانك ها از این نظر که مراکز مالی تحت حفاظت رژیم اند ، از این نظر که از بزرگترین سرمایه‌ها محسوب میشوند (و پول مصادره شده از آنها متوجه فرد معینی نمیشود) و از نظر نیاز سازمانهای چریکی به پول ، آنان را تامین میکند ، هدفهای مناسبی برای عملیات نظامی کوچك محسوب میشوند . در این نوع عملیات تمام مراحل یك عمل چریکی انجام میشود و حفاظت کامل این مراکز برای رژیم بسبب نیروی انسانی و هزینهٔ سنگین آن غیر ممکن است . باین ترتیب نتیجه میگیریم که نمیتوان هر کارخانه یا مرکز بازرگانی را بصرف اینکه سرمایهٔ آن مشترك یا خارجی است در حال حاضر مورد حمله قرار داد . نمیتوان فلان سینما را منفجر کرد زیرا که فیلمهای منحط نشان میدهد . این نحوهٔ انتخاب هدف با روح مبارزه مسلحانه انطباق ندارد و از راه آنها نمیتوان مردم را بسیج کرد . اینجاست که تاکید می کنیم انتخاب هدف برای عملیات چریکی تنها با توجه به محتوای این مبارزه یعنی خصلت ضد دیکتاتوری آن میتواند به رشد جنبش ، تثبیت مبارزهٔ مسلحانه و بسیج توده‌ها منجرشود .

بین فرم و محتوای مبارزه مسلحانه ارتباط دیالکتیکی برقرار است . اگر جنبش ما یك مرحله از پروسهٔ جنبش رهائی بخش محسوب شده و خصلت ضد دیکتاتوری سلطنتی

www.iran-archive.com

ویژگی این مرحله است ، اگر این جنبش نسبت به انقلاب یك مرحلهٔ مقدماتی و تدارکاتی محسوب میشود ، پس اعمال قهر انقلابی در مشی ما سرشت تبلیغی دارد و نسبت به نبرد توده ای یك مرحلهٔ مقدماتی محسوب میشود . اگر لازم است که ما شعارهای اقتصادی را بر گرد محور شعار سیاسی اصلی یعنی مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه بکار بگیریم ، لازم است که از اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه بر گرد محور و شکل نظامی مبارزه استقبال کنیم . افراد و جریانهائی که تنها مبارزهٔ مسلحانه را در فرم میشناسند و محتوای آنرا در نظر نمی گیرند چه بسا دست به عملیاتی بزنند که نتیجهٔ آن برای مردم زیان بخش خواهد بود .

حاصل آنچه در تعریف مبارزهٔ مسلحانه گفته ایم و خصوصیاتی که برای آن برشمردیم این میشود که ما ، مارکسیست ها که مشی مسلحانه را بمثابهٔ مشی انقلابی در جنبش عمومی خلق میشناسیم در معرض درد و برداشت متفاوت از این مبارزه هستیم . یك برداشت میگوید : هنگامیکه جریان های پیشرو دست بمبارزهٔ مسلحانه میزنند ضروری نیست که موقعیت انقلابی (یعنی شرایط عینی انقلاب) فراهم باشد . پیشاهنگ خود در تسریع فراهم شدن این شرایط فعالانه شرکت میکند . بنابراین آغاز عملیات مسلحانه بمنزلهٔ آغاز انقلاب نیست بلکه این عملیات آغاز مرحلهٔ نوینی در جنبش رهائی بخش خلق است و محتوای این جنبش مبارزه ایست ضد دیکتاتوری فردی شاه . مبارزهٔ مسلحانه ترکیبی است از اشکال مسالمت آمیز و نظامی مبارزه که شکل نظامی نقش عمده و محوری را در آن بعهده دارد . اعمال قهر انقلابی در این مرحله سرشت تبلیغی دارد . این مرحله میتواند سالها بطول بیانجامد و از این راه است که پیشاهنگ خلق تکامل یافته و موفق به بسیج توده ها شده ، جنبش راه تکامل خود را بسوی انقلاب رهائی بخش می پیماید . جریانهای وابسته به طبقهٔ کارگر در این جنبش باید نقش فعال داشته باشند . رهائی طبقهٔ کارگر بدون توجه به جنبش رهائی بخش و در این مرحله بدون مبارزه با دیکتاتوری شاه غیر ممکن است . در پروسهٔ این مبارزه است که پیشاهنگ طبقهٔ کارگر رشد یافته طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان را بسیج کرده و به عالیترین شکل پیشاهنگ دست مییابد . چنین پیشاهنگی قادر است در جنبش رهائی بخش رهبری همهٔ خلق را بعهده گرفته و هژمونی طبقهٔ کارگر را در انقلاب دمکراتیك توده ای تحقق بخشد .

برداشت دیگری میگوید : شرایط عینی انقلاب در موقع شروع مبارزهٔ مسلحانه

وجود داشته و یا دارد . بنابراین توده‌ها آماده‌اند که بندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ دهند . کافیست که ما با جانبازی و فداکاری به رژیم حمله کنیم تا مردم پشت سر ما قراربگیرند . بنابراین با شروع اولین عملیات باید بسرعت آنرا گسترش داد . در مدت کوتاهی میتوان دست به سربازگیری در شهر یا روستا زد . حتی شرایط را به فنری که سخت فشرده شده تشبیه میکنند که تنها یك میخ کوچك آنرا نگهداشته است . وظیفهٔ ما اینست که این میخ کوچك را خرد کنیم ناگهان فنر منفجر خواهد شد . از نظر این افراد ، بشکهٔ باروت آمادهٔ انفجارست یك جرقه کافیست تا انقلاب آغاز گردد . پس محتوای مبارزهٔ مسلحانه انقلاب دمکراتیك توده‌ایست و از آنجا که در این انقلاب طبقهٔ کارگر نقش اساسی دارد پس همهٔ کوشش ما اینست که طبقه کارگر را آگاه سازیم . عنصر سوسیالیستی این انقلاب در ماهیت ضد سرمایه داری طبقهٔ کارگرنهفته است و از اینجاست که روی طبقهٔ کارگر تاکید یك جانبه میشود . باین ترتیب مبارزه مسلحانه بمنزله اولین مرحلهٔ یك جنگ توده ایست و شعار آن حاکمیت خلق تحت رهبری طبقهٔ کارگرست. شعارهای جنبش با این برداشت ، بطور یکسانی امپریالیسم ، سرمایه داری وابسته و رژیم را مورد تعرض قرار میدهد و از آنجا که تضاد عمده خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است هرچه شعارها بیشتر متوجه امپریالیستها باشد سودمندترست . علاوه بر عملیات نظامی باید از تبلیغات هم استفاده کرد . دیگر اشکال مبارزه حداکثر نقش کمکی دارند (البته در مواردی حتی گرایش خودبخودی مردم به اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه مورد انتقاد و نفی هم قرار میگیرد) توده‌ها بر اثر عملیات مسلحانه به پیشاهنگ روی خواهند آورد (زیرا شرایط عینی آماده است) و بنابراین مبارزهٔ مسلحانه از همین راه توده‌ای میشود .

هنگامیکه این رفقا با واقعیت سخت روبرو میشوند و می بینند که علیرغم کوششهای ما ، توده‌ها مسلح نشده‌اند و از انقلاب هنوز خبری نیست ، بجای اینکه بینش خود را از شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه تصحیح کنند و محتوای واقعی مبارزهٔ مسلحانه را در شرایط فعلی بپذیرند یا به دستکاری در اصول عام مارکسیسم ـ لنینیسم می پردازند و یا یکباره مشی مسلحانه را بعنوان مشی ای نادرست نفی کرده و خیال خود را راحت میکنند . اینجاست که گرایشهای اپورتونیستی چپ سر از تسلیم طلبی در میآورد . در اینجاست که استدلال میشود اگر شرایط عینی وجود داشته و انقلاب رخ نداده پس مشی ما غلط است و اگر شرایط عینی انقلاب وجود نداشته پس ما حق

توسل به سلاح را نداریم . جالب است که اساس استدلال اپورتونیسم راست نیز همین اصل است : مادامکه موقعیت انقلابی وجود ندارد ، پیشاهنگ نمی بایست دست به سلاح ببرد . بنابراین هرگاه جریانهائی علیرغم فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب دست بعملیات مسلحانه بزنند حرکت آنها جنبهٔ ماجراجوئی دارد و محکوم به شکست است ! در اینجاست که می فهمیم نه تنها جریانهای سنتی "مدافع" مارکسیسم-لنینیسم ، بلکه این رفقا نیز هنوز شناخت درستی از مبارزهٔ مسلحانه ، ضرورت آن و درک درستی از موقعیت اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی جامعهٔ خود ندارند .

محال است که با این دو برداشت بتوان یک مشی داشت و بیکسان عمل کرد . فرم و محتوای مبارزهٔ مسلحانه الزاماً در یکدیگر بافته شده و یک استراتژی و تاکتیک معین بوجود میاورد . هدفها و انتظاراتی که از مبارزهٔ مسلحانه داریم با این دو برداشت تفاوت فاحش میکند . گرچه هردو برداشت قائل به ضرورت مبارزهٔ مسلحانه هستند و در برابر حملاتی که به مبارزهٔ مسلحانه از موضع اپورتونیسم راست میشود از خود عکس‌العمل نشان میدهند ولی شناخت آنها از مبارزهٔ مسلحانه ، دلائلی که این مبارزه را ضروری میسازد و بالاخره درباره نتایجی که این مبارزه ببار خواهد آورد اختلاف نظر دارند . این اختلاف چیزی بیش از اختلافهای تاکتیکی است ، اینجا در شناخت شرایط اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی و در ارائهٔ راه حل برای مسائل مبرم و عمده‌ای که در برابر ما قرار دارد اختلاف وجود دارد . این اختلاف نمی تواند منجر به دو مشی نشود و ممکن است هر دو مشی نادرست باشد ولی قطعاً هر دو آنها نمی تواند درست باشد .

با اینکه تا کنون بطور پراکنده به شرایطی که مبارزهٔ مسلحانه را در ایران ضروری ساخته ،اشاره شده است اهمیت مساله ما را برآن میدارد که بپرسیم مبارزهٔ مسلحانه چه ضرورتی دارد و چرا ما نمیتوانیم از راههای مسالمت‌آمیز به شرایط ضروری برای انقلاب برسیم .

پیش از اینکه بخواهیم باین مسالهٔ خاص پاسخ دهیم بگذارید ببینیم اصولا چه عواملی شکل مبارزه را تعیین میکنند . در برخی از ما این تصور وجود دارد که گویا با مسالهٔ بسیار ساده‌ای روبرو هستیم . عده‌ای باین اکتفا میکنند که یک تحلیل مختصر از شرایط اقتصادی و اجتماعی بکنند ،طبقات جامعه را و قشرها را ذکر کنند. و حتی بدون توجه به شرایط سیاسی جامعه شکل معینی از مبارزه را پیشنهاد کنند . بنظر

www.iranarchive.com

ما برای تعیین شکل مبارزه در یك مرحلهٔ معین از جنبش باید عوامل متعددی را مورد بررسی قرار داد که عمده‌ترین آنها عبارتند از : ۱) موقعیت اجتماعی ــ اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه و تعیین مسیری که جامعه می پیماید ۲) موقعیت اجتماعی ــ سیاسی جامعه که شامل تعیین تضاد عمدهٔ جامعه ، شیوهٔ اعمال حاکمیت طبقات حاکم وامپریالیسم ، میزان قدرت و سازمان یافتگی رژیم ، کمیت و کیفیت جریانها و سازمانهای مبارز خلق میشود ۳) موقعیت روحی توده‌ها ، میزان تحرك ، جسارت و روحیهٔ تعرضی آنها (و یا روحیهٔ تسلیم ونومیدی آنها) ٤) سنتها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشتهٔ تاریخی نسبتاً نزدیك در مبارزه با دشمنان خود بکار بسته اند ٥) موقعیت سیاسی جهانی و منطقه‌ای ، نحوهٔ موازنهٔ نیروها و عوامل مثبت ومنفی برای جنبش و اشکالی که مبارزات خلق ها ، دور و نزدیك بخود گرفته است و به درجات متفاوتی مردم در جریان آنها قرار گرفته اند . برخی از این عوامل خود حاصل پروسه ها و رویدادهای متعددی هستند و تعیین دقیق آنها مستلزم شناخت این پروسه ها و رویداد هاست .

موقعیت اجتماعی ــ اقتصادی جامعه ، مرحلهٔ تکامل جامعه ، جهت رشد آن و سیستمی را که می بایست جانشین سیستم موجود شود تعیین میکنند . در تحلیل این شرایط است که به نقش تاریخی طبقات و قشرها در مرحلهٔ تغییر سیستم یا انقلاب پی می بریم . نیروهای عمدهٔ انقلاب تعیین میشوند و هدفهای نهائی جنبش شناخته میشود . تعیین مرحلهٔ انقلاب از این تحلیل بیرون میاید . از آنجا که هر مرحله از جنبش قدمی است در راه تدارك انقلاب ، بدون تعیین مرحلهٔ انقلاب نمی توان آنچه را که باید برای " فردا " تدارك کرد شناخت . چه بسا که نیروهای عمدهٔ انقلاب در مرحله یا مراحل قبلی فاقد تحرك باشند ، در اینصورت باید از نیروهای بالفعل برای بسیج آنها مدد گرفت . باین ترتیب موقعیت اجتماعی ــ اقتصادی پر دوام ترین عوامل را بما معرفی میکند عواملی که در سراسر پروسه یا (ادامه) ثه و در یك انقلاب دگرگون میشوند . باین ترتیب علی رغم اهمیت اساسی این عوامل در تعین مرحله انقلاب نمیتوان با استناد به آن شکل مبارزه را در یك مرحله تعین کرد . در حالیکه جامعه های متعددی میتوانند در عامترین خصوصیات اجتماعی ــ اقتصادی با یکدیگر شبیه باشند ، اشکال مبارزات مردم در این جامعه ها بطور کلی میتواند بسیار متفاوت باشد . معذلك تردید نیست که

www.iran-archive.com

دگرگونی شرایط اجتماعی ـ اقتصادی در تعیین شکل مبارزه اثر بنیادی میگذارد . مثلا در کشور ما اشکال مبارزات مردم در جریان انقلاب مشروطیت وحول وحوش آن با اشکال این مبارزه در سالهای پس از حکومت رضاخان و یا در شرایط فعلی میتواند بسیار متفاوت باشد . ساخت اقتصادی جامعه ، موقعیت شهر وروستا ، ترکیب طبقاتی جامعه وحدودی که این عوامل عینی برای عوامل ذهنی تکامل اجتماعی بوجود میاورد در کیفیت مبارزه مرحله معین اثر میگذارد . دومین دسته عوامل یعنی عوامل اجتماعی ـ سیاسی در تعیین خصوصیات هر مرحله از جنبش واشکال مبارزاتی هر مرحله اثر سنگین میگذارند . در جامعه‌ای با فرماسیون معین هرگاه موقعیت تضادها نسبت بهم تغییر کند ، هرگاه تضادی عمده شود وجای تضاد عمده قبلی را بگیرد مرحله ای از جنبش آغاز میشود که هدف معینی را دنبال میکند . اینکه دشمن عمده خلق کیست وچه خصوصیاتی دارد در شکلی که مبارزه بخود میگیرد اثر میگذارد . مثلا در چین جنگ ضد ژاپنی گرچه مبارزه ای مسلحانه بر ضد دشمن خلق بود با نبرد تودهای انقلاب دموکراتیک علیه چیانکایچک تفاوتهای چشمگیر داشت. اینکه ما در همین جامعه فعلی بر ضد یک نیروی مهاجم خارجی مبارزه کنیم یا بر ضد دیکتاتوری شاه در اشکال مبارزه ما اثر میگذارد . هم چنین شیوه‌ای که طبقات حاکم وامپریالیستهای مسلط بر جامعه در سرکوب خلق وبطور کلی در اعمال حاکمیت وسلطه خود در پیش میگیرند در اشکالی از مبارزه که ما باید در پیش بگیریم اثر غیر قابل انکار میگذارد . اینکه رژیم دیکتاتوری است یا شبه دموکراسی ، دموکراتیک ، اینکه امپریالیسم در حال تهاجم نظامی است یا از طریق رژیم عمل میکند در اینکه مردم وجریانهای پیشرو آنها چه امکاناتی برای مبارزه داشته باشند اثر سنگین میگذارد . وبالاخره از زمره همین دسته عوامل موقعیت پیشاهنگ است. باید دید جریانها وسازمانهای سیاسی مردم که علیه دشمنان آنها مبارزه میکنند در چه وضعیتی بسر میبرند . آیا مبارزات گذشته توانسته است برای مردم ، سازمانهائی پرقدرت و با تجربه بوجود آورد؟ اگر پیشاهنگ در حالت نطفه ای بسر میبرد واز کمیت وکیفیت ضعیفی برخوردار است آن اشکال از مبارزه را در پیش میگیرد که در حد توان اوست. باید دید ترکیب نیروهای فعال ، جنبش را میسازند چگونه است . آیا جنبش عمدتا از مردم شهری تشکیل شده یا از روستائیان ، آیا کارگران استخوانبندی جنبش را ساخته اند یا کسبه و پیشه وران ، بدیهی استکه طبقه وقشر در هر مرحله از جنبش نه مرحله معین

از تکامل جامعه ، ظرفیت و خصوصیات ویژه ای دارد که ازشرایط مادی زندگی آن و از فرهنگ آن واز آگاهی وسیزان سازمان یافتگی آن ناشی میشود . بنابراین نمی توان بدون توجه به ترکیب نیروهای بالفعل جنبش ، ظرفیت و خصوصیات آنها شکل مبارزه را تعیین کرد . سومین عامل یعنی وضع روحی توده ها خود پیچیدگی خاصی دارد . توده ها بنا بر شرایط مادی زندگی خود ، بنابر آثاری که مبارزات گذشته روی آنان باقی گذاشته و بنابر توان و قدرت پیشاهنگ ومبارزه جوئی او در برابر دشمن از خود روحیه های مختلف نشان میدهند. شرایط مادی رضایت بخش (توجه کنید که قبلا در مورد رفاه نسبیت آن و ناراحتی ورابطه آن با نیازها و توقع ها توضیح داده ایم) ، قدرت سرکوب رژیم ، شکست های پیاپی جنبش در گذشته وضعف پیشاهنگ در مقابله با رژیم میتواند توده ها را در حالتی از تسلیم ونومیدی قرار دهد . شرایط مادی بسیار دشوار که زحمتکشان را در دو راهی مرگ یا طغیان قرار میدهد ، حتی در خفقان آورترین شرایط موجب حرکات کور ، پراکنده وخشم اگین مردم میشود . ولی چنین شرایط مرگباری بندرت بر جامعه مستولی میشود . بنابراین عوامل دیگر ، یعنی شدت سرکوب و نحوه عمل آن در تعیین حالت روحی توده ها اثر قاطع می گذارد . اگر این عوامل بسود حرکت توده ها باشد ، بهیچوجه ضرورت ندارد برای اینکه شاهد مبارزات وسیع مردم بر ضد نظام حاکم باشیم ، وضع معیشت آنان بدرجات فوق العاده وخیمی تنزل کند . در صورت مساعدت این عوامل توده ها تحرک داشته بحال اعتراض جمعی بسر می برند . این حالت متفاوت توده ها که خود حاصل یکرشته عوامل مختلف است نقش مهمی در تعیین اشکالی از مبارزه که پیشآهنگ خود آنها را می گزیند و یا کار برد آنها را به مردم توصیه می کند ، دارد .

آخرین عامل که باید درتعیین شکل های مبارزه مورد توجه قرار بگیرد سنت های مبارزاتی و اشکالی است که مردم در گذشته تاریخی خود بوجود آورده اند . در اینجا منظور مبارزاتی نیست که نسل فعلی مبارز در آن خود شرکت داشته است . سنت های انقلابی که یک نسل بجای میگذارد ، شکل هائی که در مبارزه با دشمن نسل های پیاپی خلق بکار می بندند در فرهنگ طبقات و قشرها اثر می گذارد . مبارزات مسلحانه خلق های امریکای لاتین علیه اسپانیای استعمارگر ، در این قاره سنت های فرهنگی انقلابی برجای گذاشته که در مبارزات امروز این قاره اثر دارد . در کشور ما ، هنوز سنت های انقلاب مشروطیت ، جنگل و اشکال سیاسی واقتصادی مبارزه در سالهای ۲۰ تا ۳۲ در

تعیین شکل های مبارزه که امروز بر می گزینیم اثر دارد . قیام های عشایری ، حتی آنجا که ماهیت صد درصد فئودالی دارد ، یاغیگری مسلحانه که در بسیاری از مناطق ایران تا چندی پیش (و در مناطقی حتی امروز) رایج است در تعیین شکل مبارزات مردم وهیئآهنگ آنها بی تاثیر نیست .

آخرین دسته عوامل در تعیین شکل مبارزه عوامل خارجی است . توازن نیروهای ترقی خواه جهان در برابر نیروهای ارتجاعی از جمله عواملی است که می تواند در تعیین شکل مبارزه اثر بگذارد . آنچه چند دهه پیش برای خلق های تحت سلطه غیرممکن بنظر میرسید امروز شکل قابل قبول بشمار میرود . این توازن نیروتنها در جنبش های انقلابی حاضر محدود نمیشود . توازن کلیه نیروها از دولت های سوسیالیستی گرفته تا کشورهای رهانشده از بند امپریالیسم ، از جنبش های انقلابی گرفته تا نیروهای سیاسی در هر بخش جهان ، موقعیت امپریالیست ها ، تضادها و وحدت های آنان همه وهمه از زمره این نیروها بشمار میروند . بجز توازن نیروها ، در جهان وبخصوص در منطقه ، اشکالی که جنبش های خلق های جهان و بخصوص منطقه در مبارزات خود در پیش گرفته اند در جنبش ما اثر می گذارد . جنبش انقلابی مردم ویتنام در تمام منطقه هند و چین وپیرامون آن اثر گذاشته است . در منطقه ما ، جنبش فلسطین وظفار واشکالی که این جنبش ها بکار گرفته اند در تعیین شکل مبارزه ما اثر میگذارد . نه تنها نیروهای پیشرو بلکه توده ها تحت تأثیر این جنبش ها وشکل مبارزه آنها قرار می گیرند . مبارزه خلق های امریکای لاتین و در ریشه پیش آنها کوبا نه تنها در آن منطقه از جهان بلکه در سراسر جهان در تعیین شکل مبارزه اثر می گذارد .

این عوامل در یکدیگر اثر می گذارند وفرم و محتوای جنبش را در یک مرحله از پروسه تکامل تاریخی جامعه تعیین می کنند . بر خلاف یک عقیده عامیانه ، مارکسیست ها در تعیین اشکالی که مبارزه طبقاتی در شرایط معین بخود میگیرد تنها بر ساخت اقتصادی تکیه نمیکنند . بدیهی است ساخت اقتصادی جامعه وسطح تکامل تولید در یک جامعه عنصر اساسی مبارزه طبقاتی را در هر مرحله تاریخی تشکیل میدهد لکن عوامل رو بنائی در تعیین فرم این مبارزه طبقاتی نقش مؤثری دارند . اگر چنین پیچیدگی در کار نبود ، اگر بنا بود که تنها با یک فرمول ساده اقتصادی وبکمک یک تحلیل از طبقات و قشرهای جامعه فرم و محتوای مبارزه در شرایط معین را تعیین کنیم "کاربرد تئوری در

هر دوره از تاریخ که برگزینیم از حل یك معادلهٔ ساده درجهٔ یك آسانتر میشد " در اینصورت درك ضرورتهای حال و آیندهٔ جنبش دست کم باندازهٔ تحلیل گذشته آسان میشد .

حال برگردیم به مسالهٔ مورد بحث و ببینیم ضرورت مبارزهٔ مسلحانه در ایران چه بوده و هست . مقدمتاً بگوئیم که در تاریخ معاصر ایران چند بار شرایط بسیار مساعد برای کاربرد قهر برضد دشمنان خلق بوجود آمده که چشم گیرترین آن در سال ۳۲ در روزها و ماههای نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد بوده است . توسل به کودتا از طرف نیروهای ارتجاعی با حمایت علنی امپریالیستها ، سقوط حکومت مصدق که یکسال قبل با جانبازی درخشان مردم (در سی تیر) سر کار آمده بود ، آمادگی کامل مردم شهری برای حمایت از پیشاهنگ که طبقهٔ کارگر و تقریباً تمام قشرهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی را در گرفت ، موقعیت نسبتاً مساعد روستاها که ظرف همان یکسال گذشته حرکتهائی برضد ارباب ها از خود نشان میدادند و بالاخره وجود یك حزب با دهها هزار عضو و چند برابر آنها طرفدار همه وهمه جمع آمده بود و مبارزه را به آن درجه از حدت رسانده بود که یکی از دو طرف تضاد میبایست صحنه را خالی کند . در چنین شرایطی بود که شاه بعنوان مظهر نیروهای مرتجع فرار کرد ولی پس از کودتا بازگشت بی آنکه نفرت مردم از رژیم از رشد و شدت خود کاسته باشد . سقوط مصدق شرایطی بوجود آورده بود که برای هر حزب کارگری ایده آل است یعنی بی آنکه حزب توده برضد رهبر ملی حرکتی کرده باشد ارتجاع و امپریالیسم او را ساقط و اسیر کرده بود . در چنین شرایطی بدون هیچ تردید میبایست حزب توده با آنهمه امکاناتی که داشت ، (که سازمان نظامی قدرتمند آن بخشی از این امکانات محسوب میشود) دست به مبارزه‌ای قهرآمیز برضد رژیم کودتا زده و قهرمان رهائی خلق بشود . نه تنها طرفداران حزب توده بلکه تمام مردم (همهٔ مصدقی ها) نیز بحمایت از آن برمیخاستند ولی میدانیم اپورتونیسم ریشه داری که بر حزب و ستاد رهبری آن چیره شده بود این موقعیت انقلابی را از دست داد و خلق و طبقهٔ کارگر را به شکست کشاند . اشتباه نشود منظور ما این نیست که حزب توده میبایست و یا میتوانست یك شبه حکومت را در دست بگیرد ، نه ، حزب توده میبایست در آن موقعیت با آنهمه امکانات توده‌ها را به مبارزهٔ قهرآمیز با رژیم دعوت کند و در یك پروسهٔ انقلابی قهرآمیز در یك نبرد توده‌ای مبارزهٔ رهائی بخش را به پیروزی رساند . این همان

چیزیست که ارتجاع و امپریالیسم نیز از آن در هراس بودند . نتایجی که در رابطه با این بحث از این رویداد تاریخی میگیریم عبارتست از اولاً : می بینیم که بدون تغییر مهمی در ساخت اقتصادی جامعه در فاصلهٔ کوتاهی میبایست شکل مبارزه از مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز به مبارزه‌ای قهرآمیز تغییر کند ، از اینجا اهمیت نقش شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و موقعیت رژیم در تعیین شکل مبارزه بخوبی قابل لمس است .

ثانیاً : در میبابیم که ضرورت مبارزهٔ مسلحانه در دههٔ اخیر یعنی پس از رفرم و استقرار سیستم سرمایه داری وابسته بوجود نیامده بلکه از انقلاب مشروطیت ببعد ، در دوره‌های معین این ضرورت وجود داشته و البته اشکال متفاوتی از مبارزهٔ مسلحانه در هر دوره می بایست مورد استفاده قرار میگرفته .

میدانیم که نه تنها ماههای اول پس از کودتا بلکه در سالهای بین ۳۲ تا ۳۹ که دیکتاتوری رژیم تحکیم شده و تمام پیروزیهای مردم پایمال ارتجاع و امپریالیسم گشت نیز نیروئی بوجود نیامد که علیه رژیم دست باعمال قهر بزند . در فاصلهٔ سالهای ۳۹ تا ۴۲ دیکتاتوری بمیزان قابل توجهی عقب نشست ولی شکست استراتژیك جریانهای سنتی (جبههٔ ملی و حزب توده) خلأی بوجود آورده بود که به مردم اجازه نداد از این امکانات نتایجی پایدار بگیرند . معذلك طی این سالها نطفهٔ یکرشته جریانهای جدید بسته شد . در سال ۴۲ که دیکتاتوری دست به تهاجم زد و مردم را که هنوز نفسی نکشیده بودند وحشیانه سرکوب کرد ، این نیروهای جدید دربرابر چه باید کرد مبارزه قرار گرفتند . در این شرایط بود که جریانهای متعددی ، مارکسیست و غیر مارکسیست ، بسوی مبارزهٔ مسلحانه گرایش پیدا کردند . این جریانها طی دههٔ گذشته عملا مهمترین پدیده‌های مبارزاتی جامعهٔ ما بوده‌اند . بنابراین از نظر تاریخی ، در سالهای اول دههٔ اخیر گرایش بمبارزهٔ مسلحانه در جامعه ظاهر شد و پس از طی یکدوره جنینی در سال ۴۹ این شکل از مبارزه در جامعهٔ ما متولد گشت . برای درك ضرورت مبارزهٔ مسلحانه توجه به شرایطی که این مبارزه در آن ظهور ورشد کرده است ضروریست .

رفرم ارضی گرچه مقارن با آغاز گرایش به مبارزهٔ مسلحانه است ولی نقش مستقیمی در ضروری ساختن این مبارزه نداشت ، در سالهای نخست هنوز رفرم حتی آثار اقتصادی و اجتماعی خود را ببار نیاورده بود . نتایج رفرم از سال ۴۴ ببعد پیدا شده و هر چه گذشت مشخصتر شدند . همانطور که گفته شد قبل از سال ۳۹ ، در سیستم

فئودال ـ کمپرادور عوامل اقتصادی واجتماعی کمتر از سالهای پس‌از رفرم بسود مبارزه مسلحانه نبود ، آنچه عامل تعیین کننده در ضرورت مبارزه مسلحانه بشمار میرود تهاجم دیکتاتوری پس‌از یکدوره عقب‌نشینی آنست . در حالیکه تفاوت بین شرایط سال ۴۲ و ۴۰ قابل مقایسه با تغییر شرایط قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیست ، در حالیکه در سال ۴۲ نیروهای سازمان یافته مردم قابل مقایسه با این نیروها در سال ۳۲ نیستند ، در حالیکه مردم فاقد آن آگاهی و مبارزه جوئی سال ۳۲ هستند ، معذلك تهاجم دیکتاتوری شاه (که خصلت فردی آن نسبت به دیکتاتوری سالهای ۳۲ تا ۳۹ قابل تمیز است) با دیگر عوامل بنحوی ترکیب میشود که جریانهای محدود این دوره را به مبارزه مسلحانه با رژیم میکشاند .

امکانات محدودی که طی دوره کوتاه قبل به مردم (و بخصوص به نسل جدیدی که در میدان مبارزه پیدا شده بود) داده شده بود ، سرکوب خونین و وحشیانه مردم که حتی در ۲۸ مرداد هم سرکوب شبیه آن رخ نداده بود و بالاخره شکل فردی دیکتاتوری که خشن ترین و خفقان انگیزترین نوع آن بود و مردم بانوع در حکومت رضا خان از نظر تاریخی آشنائی داشتند ، بشمار میرود . همه اینها یك معنی میدهد : حکومت تمام قوانین موجود را که خود ظاهرا بموجب آن عمل میکند برای حفظ سلطه خود زیر پا میگذارد . مردم بی سلاح را که دست باعتراض و مطالبه حقوق سیاسی و اقتصادی خود میزنند به گلوله می بندد و از نیروی نظامی و پلیس مسلح بدون هیچ ملاحظه ای علیه مردم ، خواه دانشجو باشد ، کارگر یا کاسب و پیشه‌ور ، استفاده میکند . مردم که طی سه سال گذشته علیرغم اعمال خشونت نسبی رژیم بمیدان آمده اند بر سر صدها (یا هزاران) قربانی دیکتاتوری به مشتهای خالی خود با خشم و نفرت مینگرند . مردم از خود می پرسند که آیا با دست خالی میتوان با قدرت مهیب دیکتاتوری مصاف داد ؟ جریانهای مختلف سیاسی مخالف رژیم از خود می پرسند آیا در این شرایط جدید دست زدن بهمان حرکات سیاسی فعلی امکان پذیر است ، و آیا اصولا کاربرد شیوه‌های محدود سیاسی و اقتصادی در برابر دیکتاتوری شاه و اختناق نظامی و پلیسی ثمری دارد ؟ آیا در این شرایط مردم میتوانند به هدفهای اجتماعی خود از راههای مسالمت‌آمیز دست یابند ، آیا نیروهای پیشرو با توسل به شکل غیر نظامی مبارزه میتوانند مردم را بسیج و رهبری کنند ؟ گوارا در بیان حداقل شرایط برای آغاز مبارزه مسلحانه میگوید : "مردم باید بوضوح دریابند که برای رسیدن بهدفهای

اجتماعی خود بیهوده است که مبارزه را در چهارچوب شکل غیر نظامی آن حفظ کنند . هنگامیکه نیروهای سرکوب بآن مرحله میرسند که قدرت خود را با زیرپا گذاشتن قانون مورد قبول همه (قانون اساسی) حفظ میکنند ، دیگر صلح نقض‌شده است . در این شرایط نارضائی عمومی خود را در اشکال فعالتری نشان میدهد و بالاخره مقاومت مردم بصورت مبارزهٔ نظامی متراکم شده و طغیان میکند" . چنین است نقش دیکتاتوری در ضرورت مبارزهٔ مسلحانه . ولی آیا این عامل به تنهائی کافی بود تا جریان های پیشرو را که هنوز در حال جنینی خود بودند بمبارزهٔ مسلحانه سوق دهد ؟ این نیروی کوچك و پراکنده در این شرایط در این مرحله از جنبش‌رهائی بخش‌چه خصوصیاتی داشت که در برابر دیکتاتوری به مبارزهٔ مسلحانه روی آورد ؟ اولا ، جریانهای دههٔ اخیر از تجارب جنبش درگذشته استفاده میکردند و حاضر نبودند شکست و تسلیم طلبی سالهای پس‌از کودتا را بپذیرند . آنها میدانستند که مردم چه بهای سنگینی برای ضعف پیشاهنگ در برابر کودتا پرداخته اند . ازاین گذشته برای این جریانها (در بخش‌مارکسیستی جنبش) واقعیت مسالهٔ حزب ، جانشین اسطورهٔ حزب شده بود . مبارزه نمی توانست تا ایجاد حزب طبقهٔ کارگر معلق بماند ، برعکس‌حزب طبقهٔ کارگر تنها در پروسهٔ یك مبارزهٔ انقلابی بوجود خواهد آمد . بنابراین اگر درگذشته حزب‌توده بخود اجازه میداد تا به بهانهٔ کمبود شرایط‌عینی (ظاهراً فقدان جنبش های وسیع دهقانی) دست‌روی دست بگذارد ، این بارتنها پیشاهنگ در همان مرحله جنینی خود میخواست در تکوین این شرایط‌عینی شرکت کند و آنرا به پیش‌اندازد ، بلکه فقدان خود حزب‌نیز نمی توانست مانعی برای آغاز مبارزهٔ مسلحانه تلقی شود . ثانیاً ، تجارب‌گذشته نشان میدهد که در شرایط دیکتاتوری اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه دچار آنچنان محدودیتهائی است که هرگز تبدیل به یك جنبش‌توده‌ای انقلابی نمیشود و مقابله با رژیم در این شرایط نیاز باعمال قهر دارد . علاوه بر تجاربی که جنبش‌در دوره های قبل باقی گذاشته بود ، تجارب‌جهانی در تعیین شکل مبارزه در این مقطع تاریخی اثر گذاشته است . این تاثیر نه امری استثنائی است و نه قابل انتقاد . جامعه های بشری گرچه هریك حدودی دارند و بسطح معینی از تکامل رسیده اند معذلك بمثابهٔ پروسه ای واحد در یکدیگر اثر میگذارند و تکامل یکدیگر را تحت‌تاثیر قرار میدهند . برای نمونه به رویدادعظیم انقلاب‌اکتبر و تاثیراتی که در پروسهٔ تکامل جهان باقی گذاشته فکر کنیم . انقلاب‌اکتبر در ایران

www.iranarchive.com

اثرات سنگین سیاسی و اجتماعی بوجود آورد و تا آنجا که در بحث ما مربوط است یکرشته جنبشهای قهرآمیز را باعث گشت . چه کسی میتواند تاثیر انقلاب اکتبر را در تکامل جنبش جنگل ، قیام خیابانی و کلنل و جریانهای دیگر منکر شود ؟

در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۰ که مبارزهٔ مسلحانه در ایران دورهٔ جنینی خود را میگذراند ، پروسه های انقلابی مهمی بسوی مبارزه مسلحانه جهانرا تحت تاثیر قرار داده بود . از نظر اهمیت آثار انقلاب کوبا از همه چشم گیرتر بوده است . پیروزی جنگ انقلابی کوبا تقریباً بلافاصله در آمریکای لاتین موجی از مبارزات مسلحانه برانگیخت. جنبش انقلابی کوبا در سالهای ۳۹ تا ۴۲ بتدریج از جانب جریانهای مخالف رژیم شناخته شد ولی در مقطع سالهای ۴۲ ببعد بعنوان تجربه ای از آن پاسخی برای چه باید کرد مبارزه بیرون کشید مورد توجه قرار گرفت . انقلاب کوبا برای ما به باز — شناختن چند اصل عام کمک کرد . این اصول عبارت بودند از : الف) نقش مبارزه مسلحانه در بسیج مردم و امکان پیروزی نیروی نظامی کوچك خلق بر نیروی بزرگ حرفه ای ارتش رژیم ضد خلقی . انقلاب کوبا یکبار دیگر نشان داد هر قدر ارتش — های حرفه ای بزرگ ، مجهز و مدرن باشند مردم قادرند به آنها غلبه کنند . آنچه در مورد کوبا چشمگیرتر بود نحوهٔ آغاز جنبش مسلحانه در این سرزمین بود ، کوچکی هستهٔ اولیه این مبارزه و رشد سریع آن تا تبدیل شدن به ارتش خلق و پیروزی نسبتاً سریع برد شمن بود . اینها جاذبهٔ فوق العاده ای برای عناصر انقلابی وطن ما بسوی مبارزه مسلحانه ایجاد کرد . ب) انقلاب کوبا در عالیترین جنبش ۲۶ ژوئیه در آن نشان داد که تکوین پیشاهنگ طبقهٔ کارگر در عالیترین شکل آن یعنی حزب طبقهٔ کارگر امر مقدماتی مبارزه نیست و از این راه نظریه ایرا که در شرایط ایران در حال شکل گرفتن بود ، یعنی اعتقاد بکار گروهی و موکول نکردن مبارزه با دشمن را به تشکیل "حزب" تایید کرد و این اصل مارکسیست — لنینیستی را بجای شایستهٔ خود نشاند که حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر نتیجهٔ مبارزاتی است که طبقهٔ کارگر و عناصری که ایدئولوژی او را می پذیرند طی مدتی نسبتاً طولانی بعمل میاورند و تئوری اول جزب بعد مبارزه را که عملا به سنگ راه مبارزه و نتیجتاً به مانعی در راه ایجاد حزب تبدیل شده بود ، رد کرد و از این راه به درهم شکستن "اسطورهٔ حزب" و جانشین شدن واقعیت نقش پیشاهنگ و راه اصولی رسیدن به حزب طبقهٔ کارگر کمک کرد . ج) پیروزی انقلاب در کوبا نشان داد که یك جنبش انقلابی برای شروع و رشد خود محتاج کمکهای خارجی

www.iranarchive.com

نیست و بدون تصویب یك "قطب" جهانی میتوان مبارزه ای را که مطابق با شرایط تشخیص‌میدهیم آغاز کنیم . رشد نیروهای مترقی جهان و امکاناتی که از این لحاظ برای جنبش‌رهائی بخش‌ایجاد شده امری نیست‌که قطبهای جهانی بتوانند بدلخواه به جنبش‌اعطاء کنند و یا از جنبش‌دریغ دارند . تردیدی نیست‌که در جهانی که هر روز کوچکتر میشود روابط نیروها و جنبشها با یکدیگر اهمیت خود را حفظ کرده است،لکن برخورد مکانیکی با مناسبات بین المللی ، پائین آوردن این مناسبات تا سطح استاد و شاگردی (اگرنه ارباب و رعیتی) ، و بالاخره اعتقاد به اسطورهٔ دیگری بنام "قطب جهانی" می بایست‌پایان پذیرد . تجارب‌داخلی نشان میداد که برخورد مکانیکی حزب‌توده با این مناسبات بین المللی در طول حیات‌این حزب‌چه نتایج زیانباری نه تنها برای مردم ایران ، بلکه برای مردم و حتی دولت شوروی ببار آورده است . در سالهای پس‌از ۳۲ میرفت‌که با این مساله برخورد لنینی شود . جدائی سیاست رسمی شوروی از جنبش‌کارگری ایران که در سال ۳۳ و ۳۴ جامهٔ عمل پوشید ،پس‌از یك دوره جنگ تبلیغاتی بین دولت ایران و شوروی ، منجر به آشتی کنان میشود و خیانتی آنهم درست در آستانهٔ تهاجم دیکتاتوری بمردم گشت . این رویداد نهائی چشمهای کم‌سوتر را نیز گشود و "اسطورهٔ قطب‌جهانی" در معرض‌شکست قرار گرفت . پروسهٔ انقلاب‌کوبا به مارکسیستها نشان داد که میتوان با فکر خود و بنا بر ضروریات داخلی حرکت‌کرد و نیروها و مراجع مترقی جهان بهر حال ناگزیرند از جنبشهای رهائی بخش که توانسته اند خود را تثبیت‌کنند حمایت‌کنند . برای اینکه نیروها تازه نفس‌بتوانند در برابر تهاجم دیکتاتوری فردی شاه به مبارزه مسلحانه روی بیاورند لازم بود که این اسطوره ها درهم شکسته شود و واقعیت ها جایگزین "بتها" را بگیرد ، والاّ این جریان های جدید نیز میبایست‌منتظر تشکیل حزب‌طبقهٔ کارگر ، تایید رهبری جهانی و طی مراحل سنتی تکامل مبارزه از مبارزهٔ اقتصادی به سیاسی و سپس‌در یك نقطهٔ عطف به مبارزهٔ نظامی بمانند .

در برابر این نتایج درخشان انقلاب‌کوبا ، مثل همیشه استراتژی این انقلاب نیز جنبشهای دیگر را تحت‌تاثیر قرار داد تا آنجا که بدون توجه به شرایط و موقعیتهای مختلف گرایش‌به تقلید مشی "سیرا" رواج یافت . این اثر زود گذر بزودی از "مُد" افتاد ، ولی در کشور ما نیز این گرایش‌ها برای مدتی نیروهای جدید را تحت‌تاثیر قرار داده بود و بخصوص‌که موقعیت روستاها هنوز تغییر نکرده بود .

www.iranarchive.com

تجربه دیگر جهانی هسته انقلاب پیروزمند الجزایر بود. جنبش انقلابی در الجزایر نیز این ویژگی را داشت که از هسته های بسیار کوچك آغاز شده بود وعلی رغم تمایل جریان های سنتی که سوابق وعناوین شناخته ای داشتند مبارزه مسلحانه را شروع کردند و از حمایت مردم برخوردار شدند. شروع مبارزه مسلحانه از شهر، رشد سریع جنبش و تبدیل شدن آن به انقلاب رهائی بخش و مشابهت مذهبی خلق الجزایر با خلق ایران در جنبش ما اثر گذاشت و بخصوص برای جوانهای ناسیونالیست اثر آن از جنبش های امریکای لاتین بیشتر بود. برای مارکسیست ها، بخصوص در جلب توجه آنان بمبارزه چریکی شهری، پروسه الجزایر برگویا امتیاز داشت و بهمین لحاظ، در شرایطی که سنگینی مشی از روستا به شهر منتقل میشد این پروسه مورد توجه قرارگرفت.

نبرد انقلابی در ویتنام که مهمترین جبهه ضد امپریالیستی را بوجود آورده بود، تحسین همه جهان وتوجه نیروهای انقلابی ایران را بخود جلبکرده بود. در این میدان نیز مبارزه شکل قهرآمیز داشت و گرایش های قهرآمیز را تائید وتشدید کرد. علاوه بر ویتنام در افریقای سیاه نیز مبارزات مسلحانه در راه کسب استقلال جای مبارزات مسالمت - جویانه را می گرفت. تمام پروسه های انقلابی جهان مبارزه مسلحانه را تائید کرد. بعد ها از سال ٤٨ به بعد، جنبش فلسطین به مهمترین پروسه قهرآمیز منطقه وسیعی از جهان تبدیل شد. برای ما، این دیگر بغل گوشمان بود. این جنبش مسلحانه تنها تائیدی بر ضرورت مبارزه مسلحانه نبود بلکه می توانست نقش مادی در شکل دادن به جنبش در ایران بازی کند. باین ترتیب هر روز عوامل تازه ای در تائید مبارزه مسلحانه پیدا شد. یمن دموکراتیك و جنبش ظفار در منطقه بظهور رسیدند. اینها همه در تکوین مبارزه مسلحانه در ایران اثر گذاشته است. اگر تهاجم دیکتاتوری شاه وسلب کلیه حقوق مردم عمده ترین عامل وشرط لازم مبارزه مسلحانه بشمار میرود، تجارب داخلی و جهانی که نیروهای مبارز در این دوره کسب کرده اند شرط کافی برای آغاز این مبارزه در وطن ماست.

در چنین جوّی است که جنبش سنت های انقلابی گذشته را باز می شناسد. ستارخان ودلاوران انقلاب مشروطیت دوباره جان می گیرند. میرزاکوچك خان از ورای غبار تاریخ دوباره نمایان میشود. جنبش جنگل از نو مورد بررسی قرار می گیرد. هر - گونه اعمال قهر برضد دشمن در تاریخ معاصر (وحتی جنبش های تاریخی) توجه روشنفکران را جلب می کند. متاسفانه پس از حاکمیت دیکتاتوری رضاخان، خلق ما

علی رغم نیروهای وسیعی که بسیج کرد و علی رغم امکانات کم نظیری که بدست آورد به این سنت های انقلابی چیزی نیفزود . فرقه دموکرات دهها هزار نیروی مسلح را بتسلیم وانهزام کشاند و حزب توده در حالیکه می توانست حداقل سنت انقلابی سنگینی برای نسل بعدی مبارزه بجای گذارد پس از ۲۸ مرداد ، دست بسته تسلیم دشمن شد . اینجاست که نسل جدید مبارزه برای یافتن سنتی انقلابی به دو یا سه فصل قبل روی می آورد ، در حالیکه تجربه شکست های نسل قبل از خود را بدوش می کشد .

اینها عوامل عینی و ذهنی ای بود که مبارزه مسلحانه را در ایران ضروری ساخت در برخورد با تهاجم دیکتاتوری در سال ۴۲ ، دیکتاتوری ای که خشن تر ، جابرانه تر و سازمان یافته تر از دیکتاتوری سالهای ۳۲ تا ۳۶ بود مردم ، جریانهای سنتی و جریانهای نوین هر یک بنحو خاصی عکس العمل نشان دادند . مردم که هنوز بر پای خود نایستاده با چنان تهاجم خونینی رو برو شده بودند به اعتقاد قدیمی خود پناه بردند که : " با دست خالی نمیتوان بجنگ توپ وتانگ رفت " . این عقیده ای بود که اگر پیشآهنگ آماده درگیری مسلحانه با رژیم بود می توانست در آن موقع از آن بسود مبارزه مسلحانه استفاده کرده و پیش از آنکه مردم در نومیدی وخود فرو بروند آنان را به مبارزه ای قهر آمیز با دشمن خود دعوت کند . ولی می دانیم که جریانهای جدید در برابر همین دیکتاتوری بود که به ضرورت چنین مبارزه ای اعتقاد آوردند ، همانطور که علی رغم تجارب طولانی در کوبا ، این کودتا ۱۰ مارس ۵۲ بود که ضرورت مبارزه مسلحانه را در مقابل جریانهای جدید قرار داد .

جریانهای سنتی یعنی جبهه ملی و حزب توده در برابر تهاجم دیکتاتوری سیاست تسلیم طلبانه ای پیش گرفتند . جناح راست جبهه ملی (صالح و همکارانش) شعار " صبروانتظار " را مطرح کردند و بامید روزی که تضاد های خارجی امکان ظهور مجددی بآنها بدهد بخانه نشینی پرداختند . جناح چپ جبهه ملی که علیه این شعار موضع گرفت عملا نتوانست در شرایط جدید مشی انقلابی در پیش گیرد و بنابراین در حالیکه سدّ حرکت نیروهای جدید نشد اما خود عملا بحالت کمون فرو رفت . بهمین دلیل از دل این جریانها (چپ جبهه ملی) عناصر و جریانهای پیشروتری جدا شد و در تکوین جنبش مسلحانه شرکت کرد .

حال ببینیم جریان دیگر سنتی یعنی حزب توده در برابر تهاجم دیکتاتوری چه کرد . حزب توده که پس از شکست کوشش هایش در برقرار کردن رابطه با چند شبکه داخلی

طی سالهای ٣٥ تا ٤٠، با یك تاخیر چند ساله، درست هنگامیکه امکانات محدود علنی در پایان خود بود به فکر ایجاد یك شبکه در داخل کشور افتاده بود. تشکیلات تهران که بعد ها با تشکیلات جنوب و آذربایجان تکمیل شد، شبکه ای سیاسی بود که بدون توجه به تجاربی که طی دهسال بدست آورده بود، میخواست کار حزبی را از همانجا که در سال ٣٤ قطع شده بود، عیناً با همان اسلوب ادامه دهد. این شبکه موفق شد عده ای از عناصر جوان را که طی سالهای ٣٩ تا ٤٢ به صحنهٔ مبارزه وارد شده بودند جذب کند. تشکیلات تهران مدعی بود که میخواهد راه را برای تشکیل کنگرهٔ حزب باز کند. همهٔ انتقاد ها، اعتراض‌ها و برخورد با مشی حزب به چنان کنگره ای واگذار میشد. تشکیلات تهران شعار! "اول تشکیلات بعد تعیین مشی" را میداد و باین ترتیب عملا مسؤولیت هرگونه عکس‌العمل را از خود سلب میکرد. همانطور که همه میدانند پلیس از همان لحظهٔ اول در این شبکه نفوذ داشت و پس از بازداشت چند کادر مهم این شبکه، عملا این شبکه تبدیل به یك دام فعال پلیس شد و طی قریب دو سال فعالیت خود ضربات سنگینی به جنبش زد.

برخورد حزب توده با مسائل داخلی تنها محدود به فعالیت تشکیلات تهران نمیشود. رهبری حزب اول در برابر رفرم به گیجی و سردرگمی دچار شد. در برابر هجوم رژیم به مردم در ١٥ خرداد چند بار به فاصله های کوتاه موضع خود را ١٨٠ درجه عوض کرد. در برابر جریانهای ضد دیکتاتوری بلا تکلیف بود تا بالاخره در سال ٤٤ با پخش اثر مشهور گوارا بنام "جنگ چریکی" به نیروهای جدید در باغ سبز نشان میداد و در عین حال با گذاشتن یك مقدمه پر معنی عملا مبارزهٔ مسلحانه را بحال تعلیق در میاورد. بعد راد منش در مجلهٔ دنیا مقاله ای نوشت که طی آن اعلام کرد حزب خود قادر نیست جریانهای مسلحانه را بر ضد رژیم سازماندهی کند اما حامی هر گونه حرکتی در این زمینه است. ولی عملا هیچگونه حرکتی از حزب دیده نشد تا اینکه به دستیاری عباس شهریاری یا اسلامی معروف که در راس تشکیلات داخلی بود در صدد ایجاد جریانهای مسلح برآمد و آن تراژدی خنده آور را خلق کرد که همه صحنه های رقت بار آنرا در مصاحبه های امنیتی دیده اند. سرانجام شبکه ای که در راس آن یك کمیتهٔ رسمی پلیس قرار داشت، پس از دهسال همکاری سودمند با پلیس منحل شد و دهها کانال آلوده برای نفوذ در جریانهای بعدی را از خود باقی گذاشت. با همهٔ اینها هنوز مسالهٔ برخورد حزب توده با مبارزهٔ مسلحانه پایان نیافت. پس از

درگیری خونین سیاهکل وعملیات دنبال آن ، طی سال ۵۰ ، رادیوی حزب توده مدتها کج دار و مریز به مبارزه مسلحانه حمله کرد تا سرانجام که کمر به نابودی مبارزهٔ مسلحانه و جریانهای مارکسیست طرفدار آن بست و این جریانها را ماجراجو ، دست مشکوک استعمار و هر چیز دیگر خواند و موضع خود را با قاطعیت بر ضد مبارزهٔ مسلحانه اتخاذ کرد . معذلك با شناختی که ما از این حزب داریم جا دارنکه بگوئیم این حزب در تغییر مواضع سیاسی خود کمتر تابع ضوابط اصولی بوده است . از آنجا که "اپورتونیسم چون مار بین نظرات ناسخ و منسوخ می پیچد" بعید نیست که حزب توده بنا بر مقتضیات یکشبه موضع خود را در برابر مبارزهٔ مسلحانه ، بدون هیچ توجیهی ، از نظر قبلی خود تغییر دهد .

جریانهای نوین مبارزاتی که در همان سالهای ۳۹ تا ۴۲ نطفه شان بسته شده بود ، در برابر شرایط جدید کوشش کردند راه تازه ای بگشایند . از سال ۴۲ به بعد گروههائی بوجود آمد که هدف خود را تدارك مبارزهٔ مسلحانه قرار داده بودند . این جریانها هیچگونه تجربه ای از قبل برای عمل مسلحانه نداشتند . دو نسل فقدان مبارزهٔ قهر آمیز ورطهٔ عظیمی در برابر این جریانها گشوده بود . بنا بر این بر خورد این گروهها با مبارزهٔ مسلحانه متفاوت بود . هنوز شناخت واحدی از مبارزهٔ مسلحانه وجود نداشت . ضرورت این مبارزه نیروها را بسوی عمل میراند . در سالهای ۴۲ تا ۴۹ عملیات مسلحانه‌ای در جامعه ظهور کرد . بهمن قشقائی و دو نفر همکارانش کوشیدند در منطقه عشایری جنوب جنبش مسلحانه برپا کنند . در کردستان معینی شریف زاده و رفقایشان در همین راه شهید شدند . در چنین جوی بود که منصور ترور شد و شمس آبادی شاه را بگلوله بست . چندین گروه در این فاصله با مشی قهر آمیز در زیر ضربت پلیس قرار گرفتند . این دوره بمنزله رشد جنینی مبارزه مسلحانه است . در این سالهاست که مفهوم روشنتری از مبارزه مسلحانه و شناخت اصولی از فرم و محتوای آن بدست میآید و سرانجام در سال ۴۹ با یکرشته عملیات این مبارزه متولد میشود .

باین ترتیب اگر بپرسیم که شرایط حداقل برای دست زدن بمبارزه مسلحانه در ایران چه بوده است ؟ باید بگوئیم که اولا : وجود نارضائی مردم از شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه که حاصل سیستم طبقاتی سرمایه داری وابسته و رژیم دیکتاتوری فردی بود ، خواسته های مردم رو بافزایش بود و رژیم برای جلوگیری از هرگونه حرکت تودهای به

www.iran-archive.com

دیکتاتوری آشکار و اعمال خشونت بی سابقه‌ای دست زد که دومین شرط حداقل برای این مبارزه را بوجود آورد بنابراین ، ثانیا : وجود دیکتاتوری آنهم به خشن ترین وعقب‌مانده ترین شکل آن یعنی دیکتاتوری شاه که هر گونه امکان گسترش و تکامل مبارزه را از طریق مسالمت‌آمیز غیر ممکن ساخته بود و از هرگونه حرکت اعتراضی مردم ولو برای رسیدن بخواسته های صرفا اقتصادیشان جلوگیری میکرد . ثالثا : وجود نیروهائی که از نظر سیاسی این تجربه را داشتند که علیرغم کوچکی و جدا بودن خود بمقابله با این دیکتاتوری برخیزند و شکل فعال تری از اعتراض‌را بر ضد رژیم و کل سیستم بعمل آورند . هنگامیکه این سه شرط حداقل یعنی نارضائی مردم ، دیکتاتوری خفقان انگیز شاه و پیشاهنگ مبارزه جو باشد ، دیگر جز زمان لازم برای رسیدن بشکل ممکن و موثر این مبارزه که حاصل تجربه پراتیک این نیروها میتوانست باشد چیزی برای آغاز مبارزه مسلحانه کم نداشتیم .

در مطالبی که گفتیم باین مطلب اشاره شد که اصلاحات ارضی و بطور کلی رفرم در ضروری ساختن مبارزه مسلحانه نقش‌مستقیمی نداشته . آیا این بمعنی رد هرگونه تاثیر رفرم روی این شکل از مبارزه‌است ؟

اگر قبول کنیم که رفرم در استقرار سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نقش داشته بنابراین در ترکیب نیروهای جنبش و زمینه های اجتماعی و اقتصادی جنبش در مرحله فعلی اثر میگذارد . اما آنچه مربوط بشکل مبارزه است ، میتوان گفت رفرم از دو راه در تعیین شکل مبارزه نقش‌بازی کرده‌است . اول ازراه سیاسی ، باینترتیب که در مرحله‌ایکه رفرم در حال تکوین بود ، مجموعه عوامل داخلی و خارجی شرایطی بوجود آورد که دیکتاتوری مجبور بعقب‌نشینی موقتی شد . این عقب‌نشینی نیروهای جدیدی را بمیدان مبارزه آورد و در پایان این دوره کوتاه تهاجم دیکتاتوری این نیروهارا بسوی مبارزه مسلحانه راند . از سوی دیگر درهم شکستن مناسبات فئودالی از نظر سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه خواسته های اقتصادی و سیاسی مردم را افزایش‌داد و این نیز عاملی بود که رژیم را بسرکوب خشن مردم میکشاند ـ اینها تاثیرات غیر مستقیم رفرم روی جنبش‌است . این تاثیرات در همان سالهای نخست نقش‌خود را بازی کرده بعبارت‌دیگر حل سیاسی مساله که بسال ۴۲ پایان میپذیرد ومقارن با تهاجم مجدد دیکتاتوری میشود پایان نقش‌سیاسی رفرم روی جنبش‌است.

www.iran-archive.com

طریق دیگری که رفرم در تعیین شکل مبارزه مسلحانه اثر گذاشته از راه نتایجی است که الغای مناسبات ارباب ــ رعیتی در روستا ببار آورده است . این نتایج بلافاصله ظاهر نشد و پس از اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی بتدریج ظهور کرد و رفرم بدهقانان صاحب نسق زمین و آب را که خواست عمده آنانرا تشکیل میداد فروخت و عملا مناسبات فئودالی و ستم مربوط بآن پایان یافت و رعیت صاحب زمین شده برای مدتی بآینده خود امیدوار شد . تضادهای جدیدی که در روستا جایگزین شده بود طی سالهای نخست پس از رفرم هنوز شکل نگرفته بود و مدتی باید میگذشت تا این خرده مالک تازه بزمین رسیده دریابد که تکه زمین وسیله ایست برای استثمار او .

ما قبلا بشرایط جدید روستا اشاره کرده ایم . آنچه در اینجا باید بگوئیم اینست که هیچ فرد یا جریان سیاسی نمیتواند نسبت باین تغییرات روستا بی تفاوت بماند . گوارا مینویسد : " در آن دسته از کشورهای آمریکای لاتین که عقب مانده اند روستا منطقه اساسی برای مبارزه مسلحانه است " . او از انقلابهای چین ، الجزایر ، کوبا و بسیاری جنبشهای رهائی بخش دیگر نتیجه میگیرد که ساخت اقتصادی و اجتماعی جامعه و بخصوص روستا و گرسنگی دهقانان برای زمین عاملی است که مبارزه چریکی روستا را تبدیل به مساله بنیادی استراتژی مبارزه مسلحانه میسازد . در این سرزمینها شعار " زمین برای دهقانان " شعاری است استراتژیک و چریک در عین حال یک "رفرمر" است . در ایران ، مادامیکه مناسبات ارباب ــ رعیتی ادامه داشت جریانهای طرفدار مبارزه مسلحانه روستارا در تمام مراحل مبارزه پایگاه اصلی چریک میشناختند . در آن شرایط چریک با ضربه زدن بمنافع ارباب مستقیما تضاد ارباب و رعیت را شدت میبخشید و امیدوار بود که در چنین پروسه‌ای خیلی زود از حمایت روستائیان برخوردار گردد . در این شرایط مبارزه چریکی در شهر نقش درجه دوم داشت و عاملی کمکی بشمار میرفت . در بین رفقای ما کسانی یافت میشوند که بدون توجه بموقعیت روستا از تغییر استراتژی جنبش تعجب میکنند . آنها نمیدانند که تاکید بر روستا و فرعی بودن مبارزه شهری در سالهای نخست رشد جنبش با ادامه مناسبات فئودالی در روستا رابطه داشت . طرح مساله ارضی در سال ۴۰ و ۴۱ میتوانست اشتهای دهقانان را برای زمین تیزتر کند بدون آنکه بآنها زمین و آب بدهد . سقوط امینی و سپس ارسنجانی (که دومی مظهر رفرم ارضی شده بود) و عقب نشینی رژیم در سال ۴۲ از برنامه پیش‌بینی شده ، همه به جریانهای طرفدار مبارزه مسلحانه نوید

میدادکه در روستا نه تنها شرایط برای رشد مبارزه مسلحانه تضعیف نشده بلکه تقویت نیز شده است . در سالهای ٤٤ به بعد بود که نتایج ابتدائی رفرم ارضی آشکار شد . جنبش در این سالها در تحلیل خود از نتایج اصلاحات ارضی ناگزیر تجدید نظر کرده، از این پس باید این واقعیت مورد قبول قرار میگرفت که گسترش مبارزه مسلحانه در روستا کند تر و جلب حمایت روستائیان از این مبارزه مستلزم کوشش و صرف وقت بیشتر و از آن مهمتر محتاج عمل کردن در سطح کل جامعه و تاثیر گذاشتن روی رژیم و کل سیستم در شهر و روستاست . البته جریانهائیکه معتقد بکار روستائی و بطور کلی پیاده کردن استراتژی انقلاب چین در ایران بودند تا همین اواخر (و شاید امروز هم) منکر این تغییرات اساسی در روستا بوده اند و به مشی خود ادامه داده اند ولی ما از جریانهای جنبش مسلحانه صحبت میکنیم . این جریانها پس از درك واقعیت رفرم و نتایج آن ، روی مبارزه چریکی در شهر تاکید کردند . این تنها بخاطر کاهش شرایط گسترش مبارزه مسلحانه در روستا نبود بلکه در عین حال بمعنی رشد نیروهای شهری در پرتو استقرار مناسبات سرمایه داری وابسته بود . باین ترتیب مبارزه مسلحانه در شهر و روستا همسایه قرار گرفت . در مرحله نخست این مبارزه به مبارزه شهر از نظر تاکتیکی تاکید میشود و شهر بر روستا در مرحله فعلی میچربد ولی ایجاد هسته های چریکی در منطقه روستائی از همان آغاز ضروری بنظر میرسد و "کوه" بتدریج بر شهر پیشی میگیرد و سرانجام نقش عمده را بعهده میگیرد . در این فاصله است که تضادهای جدید روستا رشد میکند و عمیق تر میشود . حضور مبارزه چریکی در منطقه روستائی خود مسائلی را بدنبال میآورد که برشد این تضادها مستقیما کمك میکند . بیهوده نیست که رژیم چهار چشمی روستاها را زیر مراقبت گرفته و از هرگونه نزدیکی چریك بروستا در هراس است . باینترتیب رفرم از این راه نیز در استراتژی مبارزه مسلحانه اثر گذاشته است . بهمین دلیل است که میبینیم برخی گروهها که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند تنها روی چریك شهر تاکید میکردند وحتی کوشش در جهت ایجاد هسته چریکی در منطقه روستائی را در برنامه خود نگنجانیده بودند . این مساله را نمیتوان جز با تغییراتی که در روستا پس از رفرم بعمل آمده توجیه کرد . تردیدی نیست که گسترش مبارزه مسلحانه شهری (چریك شهر) و تجارب جنبشهای آمریکای لاتین در زمینه کانون چریکی در شکل دادن بنظر این جریانها تاثیر داشته، لکن دگرگونی مناسبات در روستا عامل عمده بی توجهی بچریك "کوهی" شده است .

بنظر ما ، پذیرش تغییرات اقتصادی و اجتماعی در روستاهای ایران منتج به نفی مبارزه مسلحانه در منطقه روستائی (کوه) نمیشود . این شکل از مبارزه مسلحانه از جهات مختلف دارای اهمیت است . از آنجا که روستا بخش مهمی از جامعه ما را تشکیل میدهد و دهقانان بخش مهمی از زحمتکشان بشمار میروند مبارزه مسلحانه در منطقه روستائی میتواند اثر تیلیغی روی این بخش داشته باشد . هم چنین در شرایطی که رژیم خود را آماده درگیر با چریک در سراسر جامعه کرده است، نبرد چریکی در "کوه" روی کل سیستم و رژیم دیکتاتوری اثر خود را بجای میگذارد . انعکاس این مبارزه در شهر نیز با جنبه سمبولیکی که مبارزه "کوهی" دارد بهیچوجه کمتر از انعکاس مبارزه شهری نیست . چنانچه مقدمات این مبارزه تدارک شود نتایج تاکتیکی آن نیز در مقایسه با عملیات شهری کم ارزش تر نیست و بهر حال در مقابل تلفات وارده از این راه نتایج کمتری بدست نمیآید . اما از دیدگاه استراتژیک مبارزه در منطقه روستائی واجد اهمیت دیگری است . اولا بسیج دهقانان عمدتا حاصل چنین مبارزه‌ای خواهد بود گرچه اشکال دیگر مبارزه در شهر نیز روی روستا اثر میگذارد . ثانیا تکامل مبارزه شهری در مرحلهٔ معینی "کوه" را ضروری میسازد . این ضرورت هم بلحاظ خصلت نظامی مبارزه در کوه است که امکان پیوستن تودههای وسیع باین نوع مبارزه را میدهد و هم از نظر محدودیت شهر برای رشد چریک شهری و خطر تراکم زائد این نیرو در شهرهاست . نباید فراموش کنیم که چریک شهری نمیتواند بدلخواه خود لحظه خروج از شهر را تعیین کند . گذشته از آن ، برای اینکه یک نیرو مهم به "کوه" برود و در آنجا بتواند ضربات گسترده و سازمان یافته دشمن را بخوبی از سر بگذراند تجربه و امکاناتی لازم است . این تجربه و امکانات نمیتواند در یک مدت کوتاه آنهم در تنگنای مقتضیات تاکتیکی فراهم میشود . باینترتیب ایجاد هسته های مبارزه مسلحانه در کوه از برنامه جنبش حذف نشده است . اگر تا امروز تجربه سیاهکل ادامه نیافته نه بخاطر رد مبارزه در کوه بلکه عمدتا بخاطر مشکلاتی است که جریانهای پیشرو در تدارک مجدد این نوع مبارزه داشته اند . اگر تجربه سیاهکل در شرایط مساعدی که ما آنرا انتخاب میکنیم تکرار شود (و نه آنکه در زیر فشار شدید دشمن شرایط نامساعد بما تحمیل گردد) ، اگر یک واحد چریک بتواند چند ماهی در یک منطقه با دشمن مصاف دهد ولو آنکه تلفات و خسارت سنگینی بدهد . نتیجه بسود جنبش خواهد بود .

www.iran-archive.com

مبارزه چریکی در روستا شعارهای اقتصادی خاص خود را باید داشته باشد. الغای باج و خراجهای دولتی مثل اقساط زمین و آب بها و هر گونه عوارض، حمایت از نیازهای مادی و معنوی دهقانان و بالاخره شعار تقسیم اراضی بزرگ اربابی، که بطریق روزمزد کشت میشود و معمولا مرغوبترین اراضی فئودالی را که تقسیم نشده است تشکیل میدهد، بین دهقانان کم زمین و بی زمین میتواند با شعارهای حق طلبانه برضد رژیم و بویژه دیکتاتوری شاه همراه شود.

در مورد شکل مبارزه مسلحانه در روستا جنبش در مرحله فعلی بیشتر روی هسته های متحرک چریکی فکر میکند زیرا این فرم از مبارزه با ترکیب نیروهای ما (که تماما شهری و عمدتا روشنفکری است) و امکانات ما متناسب بنظر میرسد. اما جنبش باید اشکال دیگر مبارزه در منطقه روستائی را نفی نکند و برای عناصر و جریانهائیکه امکانات آن متفاوت است این اشکال را معرفی و تائید کند. مهمترین این اشکال تکیه بر جنبشهای خلقهای اقلیت تحت ستم رژیم است. کردها، بلوچها و عربها علاوه بر همه ستمهای ستم ملی را نیز تحمل میکنند. برای نیروهای پیشرو این خلقها امکانات بالقوه چشمگیری در این جنبشهای خلقی نهفته است. در اینصورت مناسبات چریک در این مناطق با مردم از آغاز عملیات چه بسا که با مناسبات هسته چریکی با مردم محلی متفاوت بوده و از همان آغاز از حداقل حمایت مردم برخوردار گردد.

هم چنین از توجه به سنتهای عشایری که در ایران سابقه تاریخی دارد نباید غافل بود. اگر امروز جریانهای چریکی نمیتوانند کار خود را بر اساس این سنتها و یا تضاد خلقهای تحت ستم با رژیم قرار دهند بخاطر موقعیت و امکانات آنهاست و الا در هر مورد که چنین مبارزه ای در گیرد، جریانهای چریکی بایست حتی الاکثر کمک ممکن را بآنها بکنند.

اکنون جا دارد باین پرسش که در مرحله فعلی، ما از مبارزه مسلحانه چه میخواهیم پاسخ داده شود.

www.iran-archive.com

مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی به چه نتایجی باید دست یابد؟

مقابله با دیکتاتوری شاه مهمترین هدف مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی است. از مبارزه مسلحانه انتظار داریم که در پروسه رشد خود بتواند موانعی را که دیکتاتوری در سر راه حرکت مردم ایجاد کرده از میان بردارد. البته این باین معنی نیست که در مبارزه مسلحانه دیکتاتوری از بین رفته و جای خود را به شیوه دیگری از اعمال حاکمیت رژیم بدهد. این یک شق مساله است. شق دیگر اینست که مبارزه مسلحانه رشد کرده و بتواند نخست نیروهای بالفعل را عمدتا متحد و یک پارچه سازد و سپس مردم را در یک جنبش توده ای بر ضد رژیم بسیج کند و از این راه علیرغم ادامه شیوه دیکتاتوری و حتی خشن تر شدن آن بتواند بر آن غلبه کند. باین ترتیب در حالیکه محتوای سیاسی مبارزه مسلحانه اساسا مقابله با دیکتاتوری است ولی این مقابله می بایست بدو هدف دست یابد: اول، متحد ساختن عمده ترین نیروهای بالفعل در زیر یک شعار و یک مشی انقلابی که از آن زیر عنوان تثبیت مبارزه مسلحانه یاد میشود و دوم، بسیج توده ها که بمعنی بحرکت آوردن مردم در برابر رژیم زیر یک رهبری انقلابی است.

این دو هدف یعنی تثبیت مشی انقلابی و بسیج توده ها با هم پیوند ناگسستنی دارد. هنگامی میتوان مردم را بسیج کرد که بخش عمده نیروهای فعال مخالف رژیم که مجموعا پیشاهنگی پراکنده را تشکیل میدهند به مشی واحد انقلابی معتقد شده باشند و هنگامی میتوان این نیروهای فعال را متحد ساخت که حرکت بسوی توده ها آغاز شده و اولین نتایج آن صحت مشی انقلابی را اثبات کرده باشد. بعبارت دیگر نمیتوان مبارزه مسلحانه را صرفا با تاکید بر فرم آن تثبیت کرد. نمیتوان صرفا با تکیه بر جانبازی، شجاعت و قاطعیت چریک از نیروها و جریانهای فعال خواست که مشی مسلحانه را بپذیرند. این فداکاری و جسارت تنها در رابطه با محتوای انقلابی ای که این مبارزه دارد میتواند ارزش خود را اثبات کند. اگر چریک ضرور تهای جامعه خود را در این مرحله درک نکند و از درون آنها شعارهای زنده ای بیرون نکشد نمیتواند جهت درستی به عملیات نظامی خود بدهد. در این صورت این عملیات علیرغم جانبازی چریک قادر نخواهد بود که در جامعه یعنی بر رژیم، توده ها و پیشاهنگ اثر جدی و استوار بگذارد. بنابراین لازمه اینکه مبارزه مسلحانه جای خود را در بین نیروهای فعال بگشاید باید بر محتوای انقلابی

www.iran-archive.com

آن تکیه کرد . محتوائی که باید از ضرورتهای مرحله فعلی مبارزه ناشی شده باشد .

تاکتیکهائی که برای تثبیت مبارزه مسلحانه بکار میرود از همان آغاز روی توده ها نیز اثر میگذارد . هنگامیکه اولین عملیات چریکی ظاهر شد مبارزه مسلحانه را در سطح جامعه مطرح کرد ولی اثر جدی خود را روی جریانهای مبارزاتی موجود باقی گذاشت. باین ترتیب میتوان گفت تثبیت مبارزه مسلحانه در حالیکه با بسیج توده ها رابطه متقابل دارد نسبت بآن تقدم زمانی دارد . عملیاتی که با رستاخیز سیاهکل مشخص میشود بیش از هر چیز در پی مطرح ساختن این مبارزه در سطح نیروهای موجود جنبش بود . در این دوره همراه با عملیات نظامی مبارزه ایدئولوژیک در جهت تثبیت مشی انقلابی تشدید میشود و عملا تا رسیدن باین هدف با پی گیری دنبال میشود . نتایجی که این عملیات ببار می آورد ، شکست ها و پیروزیهای تاکتیکی اثره نیروهائی که بمیدان میکشاند ، افشاگری بی سابقه‌ایکه از دیکتاتوری بعمل میآید همه عواملی است برای تثبیت مبارزه مسلحانه . اما درعین حال همه این عملیات ، افشاگریها و اشکال دیگری از مبارزه که در پیش‌گرفته میشود از همان آغاز توده هارا از بی اعتنائی خارج کرده آنان را بموضع گیری میکشاند . لیکن با ادامه مبارزه مسلحانه و با تکامل کیفی آن موقع‌آن میرسد که عمدتا روی تاکتیکهائی تاکید شود که توده هارا بمبارزه میکشاند . باین ترتیب در دو مرحله تفاوت بر سر تاکیدی است‌که بر این دو هدف میشود : نخست‌تاکید بر تثبیت مشی است و سپس‌تاکید بر بسیج مردم به مبارزه .

در مرحله نخست‌عملیات‌خیره کننده نظامی شروع دوره جدیدی را از مبارزه به مردم اعلام میکند و از همه نیروهای پیشرو میخواهد که اشکال بی ثمر مبارزه را بکنار بگذارند و مشی انقلابی را پذیرا شوند . اهمیتی که ما برای سیاهکل قائلیم وآنرا رستاخیز می نامیم از این دیدگاه است . مردمی که نزدیک‌به دو دهه در زیر اختناق دیکتاتوری بسر میبرند سرانجام موفق میشوند از دل خود اولین واحد چریک را برای مقابله با دیکتاتوری ظالمانه بوجود آورند . با این رویداد تاریخی جنبشی که چند سال رشد جنینی خود را میگذراند متولد میشود . مبارزه مسلحانه در برابر چشم تمام جریانهای سیاسی قرار میگیرد وآنان را وادار میسازد که موضع‌خود را نسبت‌بآن روشن سازند . اعدام سیزده تن چریک ، اعدام انقلابی فرسیو بتلافی آن همه یک معنی میدهد : از امروز نیروئی در این جامعه متولد شده که با همه جوانی وکم تجربگی خود قادر است‌نقطه عطفی در مسیر تکاملی جنبش‌رهائی بخش

باقی گذارد . در چنین شرایطی است که ستن های مدافع مبارزه مسلحانه جان میگیرد و با ولع از جانب نیروهای جلب شده بسوی جنبش بلعیده میشود . والا در یك شرایط عادی ، در شرایطی خالی از پراتیك مبارزه مسلحانه ایسن متنها قادر نبود شور و شوقی در نیروهای فعال برانگیزد . از اینجاست که از دیر باز اصل تبلیغ مشی مسلحانه عمدتا از راه پراتیك و نه صرفا از طریق تئوری مورد توجه جریانهای معتقد بایسن مبارزه بوده است . مبارزه ایدئولوژیك در مقیاس وسیع خود تنها پس از مطرح شدن عمل مبارزه مسلحانه توانست به نتایج پیش‌بینی شده دست یابد .

بنظر ما ، تثبیت مبارزه مسلحانه در عمل بمعنی آنست که سازمانهای چریکی یا جریانهای سیاسی ـ نظامی که این مشی را اعمال میکنند ، موفق شوند بخش مهمی از نیروهای فعال را بسوی خود جلب کنند و در بخش نظامی و در بخش سیاسی جنبش بتوانند رهبری خود را تثبیت کنند . باید این جریانها در پروسه تکامل خود به عمده ترین جریان سیاسی مخالف رژیم هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی تبدیل شوند . در این صورت ما بهدف اول خود رسیده ایم . بدیهی است در حال حاضر گرچه در این راه گام های امید بخشی برداشته شده ، هنوز تا هدف فاصله داریم و بهمین دلیل باید تاکید بر تاکتیکهائی که روی تثبیت مشی انقلابی تکیه میکند ، ادامه یابد .

بسیج توده ها بمعنی بحرکت آوردن مردم علیه رژیم است . حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم در آغاز از شکل قهرآمیز مبارزه فاصله دارد . در حالیکه پیشاهنگ اساسا بر مبارزه قهرآمیز متکی است مردم اصولا به شیوه های مسالمت آمیز گرایش نشان میدهند . باین ترتیب بسیج مردم بمعنی مسلح شدن آنان و یا توده ای شدن مبارزه مسلحانه نیست. تنها در مراحل بعدی است که مردم آگاهی و توان لازم را برای بکار بستن فعالانه ترین شکل اعتراض یعنی شکل مسلحانه آن بدست میآورند و مبارزه مسلحانه توده ای میشود . چنین تحولی بمنزله تبدیل شدن مبارزه مسلحانه با مفهوم کنونی آن به نبرد توده ای است . پیشاهنگ در شرایط فعلی با ترکیبی از مبارزه مسالمت آمیز با مبارزه قهرآمیز است که میتواند توده ها را بحرکت دعوت کند . باید بخواسته های اقتصادی مردم توجه شود و چریك بزندگی روزانه آنها داخل گردد . باید مبارزه بر ضد بیعدالتی با مبارزه در راه زندگی بهتر

برای مردم ، (نه زندگی بهتر پس از پیروزی بلکه رسیدن بشرایط بهتر زندگی همین امروز) تلفیق شود . مردم که در حال حاضر بیشتر دیکتاتوری را در برخورد رژیم با جریانهای سیاسی پیشرو می بینند ، هنگامی که برای دریافت شرایط بهتر زندگی بحرکت میآیند سرنیزه رژیم را روی سینه خود حس کرده ، دیکتاتوری و ضرورت مبارزه با آن را بخوبی لمس میکنند .

با این توضیحات میتوانیم بگوئیم هدف های مبارزه مسلحانه در این مرحله عبارتست از پایان دادن به رکود جنبش که در دو پدیده : یکی بی عملی و تسلیم طلبی پیشاهنگ و دیگری سکون ، نومیدی و تحمل ستم از جانب توده ها ، نمودار شده بود . هنگامی که بخشی از جریانهای پیشرو به ضرورت مبارزه مسلحانه پی بردند و در صدد تدارک و اعمال این مبارزه برآمدند ، بین خود و توده ها فاصله‌ای حس کردند و دریافتند که رشد جنبش مستلزم کوتاه کردن این فاصله و نهایتا از بین بردن این فاصله است . هنگامی که پیشاهنگ با اتکاء باگاهی خود با شور انقلابی در صدد درهم شکستن سدهای رژیم بر می آید و در همان حال توده ها در خمود و بی حرکتی بسر میبرند یك شبه تضاد در حالت این دو پدیده بچشم میخورد . مبارزه مسلحانه میبایست این شبه تضاد را حل کند . میبایست پیشاهنگ را بتوده خود متصل کند . در اینجاست که گفته میشود پیشاهنگ از این راه نقبی بسوی توده میزند . مبارزه مسلحانه با اختناق و ترور دیکتاتوری که عامل عمده بی حرکتی و تسلیم توده هاست مقابله میکند و در شرایطی که مبارزه مسالمت نمیتواند جنبش را بابعاد توده‌ای آن برساند با توسل باعمال قهر انقلابی بمثابه عمده ترین وسیله بن بست را میگشاید . درعین حال در چنین پروسه ای است که هدف دیگر این مبارزه یعنی ایجاد پیشاهنگ انقلابی جامه عمل میپوشد و در رشد و گسترش جنبش این پیشاهنگ بتکامل میرسد .

حال که هدفهای مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی مورد اشاره قرار گرفت باید بپرسیم که طی سالهائی که از ظهور مبارزه مسلحانه میگذرد چه نتایجی از آن حاصل شده است . بعبارت دیگر برای درك مثبت بودن این مشی باید راندمان چند ساله آن مورد بررسی قرار گیرد . پس می پرسیم دستآوردهای مبارزه مسلحانه در سه سال گذشته چه بوده است ؟

با این مساله میتوان دو نوع برخورد کرد : اول باینصورت که ببینیم از مبارزه

مسلحانه چه انتظاری داشته ایم و بعد نتیجه بدست آمده را با این انتظارات مقایسه کنیم، و دوم باین طریق که موقعیت جامعه را در سه سالی که گذشته با قبل از شروع این جنبش مقایسه کنیم و راندمان این مبارزه را محاسبه کنیم. درصورت نخست این اشکال جدی وجود دارد که همه معتقدان به مبارزه مسلحانه از این مبارزه یك شناخت و یك توقع نداشته و ندارند. هنوز هم عناصر و حتی جریانهائی در حول و حوش جنبش یافت میشوند که معتقدند در مقطع سال ٤٩ موقعیت انقلابی وجود داشته بنابراین جنبش مسلحانه (که از نظر ما بخشی از پیشاهنگ پراکنده فعلی خلق را تشکیل میدهد و از نظر این عده اغلب بمثابه کل پیشاهنگ تلقی میشود) با دست زدن بعملیات نظامی، انقلاب را آغاز کرده. معنی این اعتقاد اینست که ما هم اکنون داریم پروسه انقلاب را از سر میگذرانیم. ما نمیدانیم این رفقا چگونه کمبود توده ها را در این مبارزه مسلحانه توجیه میکنند وحتی فقدان جنبشهای خود انگیخته را در گذشته و حال نادیده میگیرند و یا چگونه تفاوت جنبش را در مرحله فعلی با "انقلاب" درك نمیکنند. آنچه غیر قابل تردید است اینست که با چنین اعتقادی از جنبش، می بایست مبارزه مسلحانه در این مدت که از ظهور آن گذشته تبدیل به یك نبرد توده ای شده باشد. داشتن چنین انتظاری از مبارزه مسلحانه در شرایط سال ٤٩ وحتی در شرایط فعلی نه تنها نادرست بلکه خطرناك است. خطر در آنجا نهفته است که این توقع برآورده نمیشود و عناصری که چنین انتظاری دارند محکوم به یاس میشوند. عناصری که در شرایط فعلی دست بمبارزه مسلحانه میزنند باید بخوبی موقعیت جنبش، خصلت اعمال قهرو هدفهای مبارزه مسلحانه را بشناسند و بدون هیچگونه اشتباه و توهمی به مبارزه ای سخت و طولانی بپاندیشند. این خصوصیتی است که هر فرد از یك جریان پیشرو مارکسیست ـ لنینیست در برخورد با مبارزه مسلحانه باید داشته باشد. بهر حال در برخورد با مساله حاضر، توقع و انتظارات این عناصر از مبارزه مسلحانه با آنچه بدست آمده فاصله زیادی دارد. شناخت دیگر از مبارزه مسلحانه که بر واقعیت متکی است در مقایسه با آنچه از این مبارزه بدست آمده و آنچه از آن انتظار داشته است فاصله عمیقی نمی بیند. ما برای اینکه در این بررسی هر چه بیشتر خود را از نظر به واقعیت نزدیك کرده باشیم طریق دوم را برمیگزینیم یعنی شرایط امروز را با دیروز مقایسه میکنیم: ایرادی که میتوان باین شیوه بررسی گرفت اینست که چگونه میتوان در آنچه امروز هست سهم

مبارزه مسلحانه را از دیگر عوامل تغییر شرایط جدا کرد؟ ممکن است کسی مدعی شود که اگر مبارزه مسلحانه در کار نبود امروز حتی شرایط بهتر از اینبود که هست. ما در برخورد با این پلمیک میگوئیم عواملی که در تغییر شرایط اثر میگذارند دو دسته اند: عوامل عینی و ذهنی. عوامل عینی خارج از اراده و کنترل ما عمل میکنند بنابراین جنبش بمثابه یک عامل ذهنی می بایست حرکت این عوامل را محاسبه کرده و مشی خود را برآن متکی کند. بنابراین هیچگاه منکر نقش این عوامل در تعیین شرایط جنبش نبوده و نیستیم درست برعکس یکی از دلائل ضعف مشی را در انطباق آن با تحول و رشد عوامل عینی تکامل اجتماعی می شناسیم. اما در برخورد با عوامل دیگر ذهنی، در بررسی خود نشان خواهیم داد که این عوامل چه سهمی در بدست آوردن این نتایج داشته اند.

بر اساس شرایط عینی و ذهنی انقلاب. در بررسی دستآوردهای سه ساله مبارزه مسلحانه ما سه زمینه را انتخاب میکنیم: اول موقعیت توده ها، دوم موقعیت رژیم و سوم موقعیت پیشاهنگ. میخواهیم باختصار بگوئیم که در فاصله سالهای پس از سرکوب مردم تا ظهور جنبش و در سه سال اخیر چه تغییراتی و در کدام جهت، در این سه موقعیت بوجود آمده.

اثر مبارزه مسلحانه بر موقعیت توده ها طی سه سال گذشته

دستاوردهای مبارزه مسلحانه بطور کلی دو کیفیت دارند: آنچه بصورت کمیت قابل اندازه گیری است و آنچه بآمار در نمیآید. پدیده‌های قابل بررسی آنهائی هستند که در جامعه ظهور یافته‌اند یعنی قابل رویت و لمس ظاهری اند. آنچه امروز نهانی وجود دارد، آنچه در بطن جامعه درحال تکوین است با بینش عمیق‌تری قابل تشخیص است. ما از هر دو نوع پدیده ها سخن خواهیم گفت. در سالهای ۴۲ تا ۴۹ توده ها بسکون و رکود فرو رفته بودند. زحمتکشان تقریبا هیچگونه حرکت اعتراضی نداشتند. روشنفکران تنها در چند مورد از خود حرکتی نشان دادند. مهمترین این حرکات در جریان فوت تختی و ماجرای اتوبوسرانی بود. دانشجویان نیروی عمده این اعتراض‌ها بودند. تازه این اعتراضهای دانشجوئی اغلب در رابطه با جریان پنهانی مبارزه مسلحانه و یا حیات جنبش مسلحانه بود. اگر این عوامل را نخواهیم بحساب بیآوریم باید بگوئیم که اعتراضهای عمومی

نزدیك بصفر بود . در این سه سال ما شاهد اعتصابهای کارگری پراکنده ای بودیم که از مجموع اعتصابهای دوره قبل چند بار بیشتر بوده است . جالب اینجاست که این اعتصابها حاصل عقب نشینی دیکتاتوری و پیدا شدن امکانات شبه دمکراتیك (مثل سالهای ۳۹ تا ٤۲) نبوده و درست بموازات رشد سریع خشونت و اختناق رژیم رشد کرده است . اعتصاب جهان چیت ، شرکت واحد ، پالایشگاهها و چندین اعتصاب کوچك دیگر کارگری در این سه سال رویداده که در برابر اغلب آنها رژیم بخشونت متوسل شده است .

طی سه سال گذشته تظاهرات دانشجوئی تقریبا هیچگاه قطع نشده . اغلب دانشگاهها هر سال تعطیل شده و دانشجویان در برابر اعمال خشونت رژیم از خود مقاومت نشان داده اند . اینها آن نمودهائی است که بآمار در می آید . اما مهمتر از اینها تغییری است که در مناسبات توده ها با جنبش رویداده است . آنچه از مبارزات دوره های قبل در ذهن مردم مانده بود عبارت بود از شکست ، تسلیم طلبی و باز شکست . توده ها نه تنها همواره در پشت سر رهبری خود شکست خورده بودند ، بلکه بارها شاهد تسلیم طلبی رهبران ، سازش و از میدان گریختن آنها بودند . این پدیده در مردم بی اعتقادی به مبارزه ، بی اعتقادی به عناصر پیشرو و بی اعتقادی به نیروی خود را بوجود آورده بود . جنبش مسلحانه طی سه سال مبارزه خونین باین بی اعتقادی مطلق ضربات خردکننده زد . مردم اینك پس از این مبارزه خونین پیش خود میگویند : این بچه ها ، یك چیز دیگری هستند . مردم اینك اعتقاد دارند که چریکها اگر کم تجربه اند، اگر با دشمنی بسیار نیرومند سرو کار دارند ولی عزمی استوار دارند و در برابر دشمن سازش ناپذیرند . مردم با چریکها ابراز همدردی میکنند . آنهارا از خود میدانند . گرچه هنوز بحمایت مادی از آنها برنخاسته اند اما طی سه سال گوش بزنگ حیات و حمایت آنها بوده اند . مردم با انتقال اخبار و پخش صدها شایعه بسود چریکها رژیم را بستوه آورده اند . هر چریکی که از پای درآمده بدنبال خود افسانه های قهرمانانه باقی گذاشته . بدنبال حمله به پاسگاه سیاهکل و حتی پس از اعدام سیزده نفر ، جنگلها مملو از دسته های چریك شد . پس از اعدام فرسیو و تعیین جایزه برای نه چریك فراری مردم با ساختن ده ها لطیفه رژیم را بمسخره گرفتند . پویان پس از شهادت بارها زنده شد . صفاری در جنگ و گریزهای خود قدرتی مافوق انسانی یافت و در هنگام

www.iran-archive.com

شهادت ساعتها یك تنه با دشمن جنگید . مهرنوش با مسلسل از بامی به بامی می جست و عوامل دشمن را از پای در می آورد . زیبـــرم افسانه های ملی را در جوانمردی و انسان دوستی بار دیگر زنده کرد . اینها نشانه های مشتی از همدردی و علاقه مردم نسبت به مبارزه مسلحانه است . مردم که همواره خود را پاك باخته و زبون می یافتند . این بار عنصری را در برابر دشمن خود می بینند که مرگ را به بازی میگیرد و بی آنکه چشمداشتی بمردم داشته باشد تا آخرین نفس در راه عدالت می جنگد . این پدیده ای نیست که در حیات جامعه اثر نگذارد . مردم نمیتوانند برای همیشه در برابر این عنصر بی تفاوت بمانند . باینترتیب در این سه سال نه تنها ما شاهد رشد فعالیت مردم بر ضد رژیم بوده ایم . بلکه فاصله بین تـــوده و جنبش کوتاهتر شده و یخ جدائی در برابر شور انقلابی چریك در حال ذوب شدن است . مردم که در گذشته چیزهائی از درنده خوئی رژیم می شنیدند . اینك با چشم خود چهرهٔ بدون ماسك رژیم را می بینند . آنها حتی قدمی جلوتر رفته اند و سرنیزه دیکتاتوری شاه را روی پوست خود احساس میکنند . رژیم هیچگاه طی دو دهه گذشته این چنین نزد توده ها رسوا نبوده است . دیگر اعصاب عناصـــر پیشرو بخاطر عوامفریبی رژیم خرد نمیشود . هرچه فشار، خشونت وستم افزایش یافته ولی دیگر رژیم هیچ امیدی بفریب دادن مردم ندارد . دیگر برنامه های عوامفریبانه قادر نیست چشم مردم را تیره سازد . مردم اینك دشمن خود را بهتر از پیش میشناسند . هنوز از او هراس دارند اما دیگر در برابر این دشمن تنها نیستند . این دگرگونی در توده ها حاصل رشد تضادهای سیستم و اثری است که جنبش مسلحانه روی این تضادها گذاشته است . اگر جنبش نمی بود ، تضادها می توانستند مدتهـــا برشد خاموش خود ادامه دهند . اما اینك پیشاهنگی در میدان است که رشد این تضادها را تسریع میکند و نیروهائی را که در دو طرف تضاد قرار دارند به برخورد میکشاند .

اینهـــاست دگرگونیهائی نه در موقعیت توده ها پیش آمده . بی شك اینها گامی است در جهت تدارك شرایط انقلاب . این نتایج را حتی مخالفان مبارزه مسلحانه نمیتوانند بآسانی انکار کنند . اما در حالیکه این نتایج نسبت بآنچـــه قبلا بود چشمگیـــر است در برابر آنچه باید در آینده بآن دست یابیم ناچیز

www.iran-archive.com

می نماید . در آینده باید توده ها در ابعاد وسیعتری، بصورت متحد برضد دشمن خود دست بحرکت بزنند . جنبش باید رهبری مردم را در کلیه سطوح بدست بگیرد . سرانجام باید مردم به مبارزه قهرآمیز با رژیم روی آورند . در برابر چنین دورنمائی است که باید از نتایج بدست آمده دچار غرور نشویم . باید باین نتایج پر بها ندهیم و با هوشیاری به مبارزه خود ادامه دهیم .

اثر مبارزه مسلحانه بر رژیم و طبقه حاکم و امپریالیستهای حامی آنها

رژیم دیکتاتوری پس از سرکوب تاریخی سالهای ۳۲ تا ۳۴ هیچگاه تا ظهور جنبش مسلحانه با یک جریان داخلی خطرناک روبرو نبود . رژیم که توانسته بود حزب توده و جبهه ملی را ، با آنهمه نیرو و امکان ، حداکثر ظرف دو سال سرکوب کند ، اینبار با جنبشی روبرو شد که بتدریج امید غلبه بر آن را دارد از دست میدهد . رژیم که در آغاز فکر میکرد با یک ضربه جنبش را در نطفه خفه خواهد کرد ، بتدریج دریافت که با حریف بی گیر و خطرناکی روبروست . لاف و گزاف های اولیه رژیم جای خود را به تدارک طولانی و همه جانبه سرکوب داد . " کمک آشپزهای ارتش شاهنشاهی " جای خود را به "کمیته مشترک " نیروهای مخصوص کار دهای مختلف که بقیمت اجیر کردن دهها هزار نفر نیرو و صرف میلیاردها خرج بوجود آمده اند ، دادند . تلویزیون ها ، رادیوها ، روزنامه ها ، نمایندگان مجلس ، خود شاه و همه نوکرانش سه سال است به جنبش مسلحانه حمله میکنند . پس از جنگ رادیوئی ایران و شوروی و ایران و مصر و عراق چنین حمله گسترده ای بیسابقه بوده است . اهمیت موضوع در اینست که اینبار هدف حملات یک جنبش کاملا داخلی است . در این فاصله هر روز دیکتاتوری شاه چهره خشن تری بخود گرفته ، هر روز ماسک رژیم بیشتر دریده شده . رژیم بمثابه دشمن آشکار مردم ایران و ژندارم بی آزرم امپریالیستها در منطقه شناخته شده است . در این میان از جمله عواملی که به جنبش کمک کرده ، جنبشهای انقلابی منطقه و تضادهای منطقه ایست. جنبش فلسطین و جنبش ظفار نقش چشمگیری در افشای چهره رژیم داشته اند . بخصوص جنبش ظفار تبدیل به باتلاق کوچکی برای رژیم شده که میتواند گسترش یابد و پایه های رژیم دیکتاتوری سلطنتی را بلرزه در آورد . رژیم دیگر نزد افکار عمومی جهان هیچ حیثیتی ندارد . بی شک دیکتاتوری شاه یکی از خون آشام ترین دیکتاتوری های جهان معرفی شده

www.iran-archive.com

است . دیگر امیدی به جبران مافات نیست . در برابر جنبش مسلحانه و جنبشهای انقلابی منطقه ، نقش فردی شاه هر روز عمده تر شده است . مشاوران سیاسی و رجال نظامی همه بدرجه نوکران در خانه "خان" تنزل کرده اند . شاه و خانواده سلطنتی مهمترین مقامات و بیشترین سودها را بجیب خود می ریزند . ضرورت اعمال خشونت هرچه بیشتر ابعاد بیسابقه ای به دیکتاتوری فردی بخشیده است . این امر تضادها را در درون طبقه حاکمه و جناح های امپریالیستی تشدید کرده است . سرمایه داران از خود میپرسند : آیا راهی بجز دیکتاتوری خشن شاه برای حفظ سیستم وجود ندارد؟ آیا باید حیات سیستم را فدای خودکامگی شاه و خانواده او کرد؟ جناحهای ناراضی امپریالیستی با این صداها همراه میشوند . آنها میپرسند : آیا هنگام آن نرسیده تا دیکتاتوری را مانند نگوین دیم و امثال او فدای مصالح خود سازیم . البته در منطقه ما این عمل جسارت آمیز و خطرناک است . معذالك شاه زیر فشار قرار میگیرد تا راه های عاقلانه تری برای حفظ سیستم بیابد . این نیز نمود دیگری از تشدید تضادهای درونی سیستم است . آیا مبارزه در این میان نقشی نداشته است؟ آیا در روند ماسك های رژیم ، رسواکردن آن نزد مردم و جهان حاصل مبارزه مسلحانه نیست؟ رژیم که همواره عادت داشت جنبش را با مشی مسالمت آمیز آن در برابر اعمال قهر انقلابی خود مات کند ، رژیم که از شبکه‌های سیاسی با تمسخر یاد میکرد و میرفت که مبارزه مسلحانه را نیز در سیمای "پایگاه دهقانی" آن بمسخره بگیرد ، سزای خود را دید و درست هنگامی که فکر میکرد همه چیز بر وفق مراد اوست با ضربه خیره کننده چریك روبرو شد . مبارزه قهر آمیز از سوی چریك به رژیم تحمیل شد . قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی علم شد . رژیم به میدانی کشیده شد که همواره از کشیدن به آن در هراس بود .

اینك این دیکتاتوری شاه است که با رسوائی در برابر جنبش بخود می پیچد و هر روز چهره واقعی خود را آشکارتر میکند . جنبش در مصاف با رژیم دوره حساسی را میگذراند . دوره هائی که طی آن نیاز به عزمی استوار و اعصابی پولادین دارد . برای عناصر آگاه این اراده پولادین حاصل آگاهی و ایمان انقلابی آنهاست . آمادگی برای ادامه مبارزه تا هروقت لازم باشد . دشمن باید بداند که چریك به مبارزه ادامه خواهد داد ، حتی اگر تا آخرین فرد گروه سیاسی ـ نظامی

www.iran-archive.com

موجود شهید یا اسیر شوند . دیری نمی گذرد که جنبش نیروهای تازه‌ای را جانشین آنها خواهد ساخت . شرایطی که مبارزه مسلحانه را ایجاب کرده است نیروها و سازمانهای لازم آنرا پیدا می آفریند . سرانجام این رژیم است که از پیروزی نومید خواهد شد نه جریانی که نماینده مردم در برابر رژیم است . در آینده ، در برابر رشد و گسترش مبارزه مسلحانه باید رژیم بیش از پیش موقعیت خود را از دست بدهد . هنگامی فرا میرسد که دستگاههای اجرائی در دل اعتراف میکنند که پیروزی غیر ممکن است . این یك نقطه استراتژیك است . ما هنوز باین نقطه نرسیده‌ایم اما از آن فاصله زیادی نداریم . سرانجام باید بآنجائی برسیم که رژیم در میان تضادهای خود غرق شود . هرکس و هر دستگاهی بفکر نجات خود و پر کردن جیب خود خواهد افتاد . گسترش نیروهای مسلح و بسیج رژیم خواهد شد . جنبش باید در آینده بچنین موقعیتی دست یابد .

نتایجی که مبارزه مسلحانه پیشاهنگ بجای گذاشته :

جریانهای سنتی در برابر اختناق و اعمال قهر انقلابی رژیم از مبارزه بازمانده و کوشش‌های آنان محدود بحرکات نارسا و پراکنده‌ای شده بود که بهیچوجه قادر به پیوند دادن حرکات مردم با یکدیگر و ایجاد یك جنبش یکپارچه علیه رژیم نبود . قبلا باین نحوه برخورد جبهه ملی ، حزب توده و سازمانهای مشابه آنان اشاره کردیم . در اینجا کافی است بآخرین سالهای قبل از ظهور جنبش مسلحانه نظری بیاندازیم و موقعیت جریانها و نیروهای پیشرو را که مسئولیت آگاه ساختن مردم و هدایت حرکات آنان را بعهده داشتند مورد بررسی قرار دهیم :

طی چند سال آخر دوره مورد بحث (۴۹—۴۲) جناحهای مختلف جبهه ملی هیچگونه نمود سیاسی نداشتند . جریانهای وابسته به جناح چپ این جبهه نیز ناگزیر از سکوت شده بودند . تنها عناصر مبارزی که خواستار ادامه حرکت بودند از این جریان جدا شده و به جنبشیکه در حال رشد جنینی خود بود ، پیوسته بودند . حزب توده ، پس از آشکار شدن نقش پلیسی شبکه داخلی خود بیش از پیش به بی عملی دچار شده و نومیدانه به تبلیغات کمرنگ رادیوئی خود که کمتر شنونده ای می یافت ، ادامه میداد . طی این دوره تنها جریانهائی که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند ، حتی اگر برخی از آنها اعتقادی روشن و شناختی دقیق از مبارزه

www.iran-archive.com

مسلحانه نداشتند ، در برابر رژیم مقاومت میکردند و حتی در هنگام بازداشت و یا شکست خود نیز از موضع مردم در برابر رژیم دفاع میکردند . معذالك این جریانها که در مرحله ای از تدارك یا در آغاز حرکت خود ضربه میخوردند قادر نبودند شناخت روشنی از "پیشآهنگ" به مردم بدهند .

درست در آستانه ظهور جنبش مسلحانه رژیم با برپا ساختن چند "شوی" امنیتی روحیه مردم و بخصوص جریانهای مخفی مبارز را زیر ضربات خود گرفته و تخم یاس و بدبینی را در بین آنها پراکنده میساخت . عده ای از سردمداران سازمانهای خارج از کشور که مدعی رسالت انقلابی در زیر شعارهای "چپ نما" بودند درست در همین آخرین سال ، دست های خود را در برابر رژیم بلند کرده و بدیگران نیز فرمان تسلیم بلا قید و شرط میدادند . برای اینکه بدانیم اینك چه داریم ، باید خاطرات دردناك را یادآور شویم . عناصر و جریانهائیکه بسیار مبارزه را بدوش گرفته بودند در یك چنین جوی نومید کننده قرار داشتند که شاهد تولد خونین جنبش مسلحانه شدند . درست هنگامی که رژیم کمتر از هروقت انتظار داشت، از دل مردمی که محکوم به شکست ابدی شده بودند ، آتش فشانی سر طغیان برداشت . نفس در سینه‌ها حبس شد ، در میان بهت دوست و دشمن عنصری پا بمیدان گذاشت که مردم تاکنون از وجود آن بی خبر بودند .

ضربات وحشیانه رژیم با ضربات متقابل پاسخ داده شد . جانبازی و جسارت چریك مردم و همه عناصری را که بنحوی با مبارزه سروکار داشتند بحیرت تحسین آمیزی واداشت . از آن پس چه شده است ؟

رژیم وعده نابودی این نیروها میداد ولی هرچه گذشت، ناگزیر اعتراف به شکست خود در انجام وعده هاش میکرد . در این سه سال بیش از صد تن در برخورد با عناصر سرکوب ، در کوه ، خیابان و میادین تیر از پای درآمدند . صدها تن در زیر پرچم مبارزه مسلحانه بر ضد دیکتاتوری شاه جنگیده اند و در تمام مراحل مبارزه از آرمانهای خود دفاع کرده‌اند . در این مدت اولین جریانهای چریکی که جلوتر از همه آنها "چریکهای فدائی خلق" و "مجاهدین خلق" قرار دارند خود را تثبیت کرده اند . امروز مردم و افکار عمومی جهان جنبش مسلحانه ایران را که در این جریانهای کوچك و بزرگ شکل میگیرد ، می شناسند و بعنوان مهمترین

دشمن رژیم از آنها نام میبرند . اینها حقایق غیرقابل انکار است . جنبش که در دوره قبل تنها یك جریان اقلیت بشمار میرفت در این مدت تبدیل به مهمترین جریان در بین نیروهای فعال بشمار میرود . همراه با آغاز عملیات مسلحانه مبارزه ایدئولوژیك در درون پیشآهنگی که خصلت آن پراکندگی و عدم وحدتش در مشی مبارزه بود آغاز شد . مبارزه با نظرات تسلیم طلبانه ، با گرایشهای رفرمیستی و برخورد غیرفعال و مکانیکی با مساله مبارزه و انقلاب اولین هدفهای این مبارزه ایدئولوژیك بود . اپورتونیسم راست جنبش را متهم به ماجراجوئی میکرد و از شکست های تاکتیکی برای اثبات ادعای خود بهره می جست . اینجا دیگر می بایست نه تنها عناصر پیشرو بلکه توده ها در جریان مبارزه درونی جنبش قرار بگیرند . بنابراین جنبش مانعی نمیدید که در حالیکه با مسلسل و نارنجك بدشمن خلق یورش میبرد با برداشتی خلاق از مارکسیسم ــ لنینیسم به اپورتونیسم بتازد . این مبارزه تا امروز ادامه دارد و در آینده نیز بی گمان مطابق با ضرورتها و الویتها ادامه خواهد یافت . آنچه ما بدست آورده ایم اینست که جنبش مسلحانه بمثابه مرحله ای از جنبش رهائی بخش اکنون بخش مهمی از جنبش عمومی مردم بحساب میآید . اینك این جنبش بقیمت ده ها شهید و صدها اسیر توانسته است خود را بمردم معرفی کند . مردم اینك نیروئی را می بینند که میتوانند بآن اعتماد کنند . این تحول چشمگیر در کیفیت پیشاهنگ و مناسبات او با مردم است .

از نظر کمی ابعاد نیروهای فعال که بازگو کننده مفهوم پیشاهنگ خلق هستند ، چندین برابر شده است . در حالیکه طی دوره قبل تنها کمتر از ده گروه و جریان مبارزه با سرکوب روبرو شده و حاصل این سرکوب بطور متوسط وجود سیصد زندانی و کمتر از ده نفر شهید بوده است . طی سه سال اخیر بیش از سی جریان کوچك و بزرگ مبارزاتی با دشمن روبرو شده اند و حاصل سرکوب رژیم بطور متوسط سالانه دوهزار و پانصد زندانی و نزدیك به دویست تن شهید بوده است . علاوه بر این جنبش در سطح نسبتا وسیعی در سراسر کشور ، در شهرهای کوچك و بزرگ گسترش یافته است . این رشد چشمگیر در شرایطی بعمل نیامده که دیکتاتوری عقب نشسته باشد (مثل سالهای ۳۹ تا ۴۲) و امکاناتی برای حرکات سیاسی پیدا شده باشد .

www.iranarchive.com

این رشد سریع در شرایطی حاصل شده که هر قدر خشونت دیکتاتوری افزایش یافته شکنجه ابعاد کاملا بیسابقه ای پیدا کرده (تنها چندین نفر در زیر شکنجه جان سپرده اند) . سیستم کنترل ، مراقبت و تعقیب به مرزهای نهائی خود در جهان رسیده . رژیم منکر هرگونه حقی برای مردم شده و خودکامگی ، تجاوز و وحشیگری بحد غیرقابل تصوری رشد کرده است . در چنین شرایطی کدام عامل امکان چنین گسترش را بمبارزه داده است؟ بنظر ما بدون هیچ تردید این حاصل مبارزه مسلحانه ، این شیوه انقلابی است که کاملا با شرایط سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی جامعه ما مناسب بوده است . از این حیث مبارزه مسلحانه توانسته است بمیزان غیرقابل توصیفی بهدفهای پیش‌بینی شده دست یابد . معذالك در سطح کل جنبش و بطور اخص در میان پیشروترین جریانها اشتباهات ، نارسائیها و حتی گرایشهای ناسالم دیده شده است . هرکس چشم خود را باین اشتباهات و گرایشهای ناسالم ببندد نه مدافع مبارزه مسلحانه بلکه مسخ کننده و ویران گر آن خواهد بود . هم بدین سبب است که مبارزه با این گرایشهای ناسالم در سطح کل جنبش و بویژه در سازمان چریکهای فدائی خلق که عمده ترین جریان مارکسیستی جنبش است وظیفه تمام مبارزان بخصوص مارکسیست ـ لنینیستهای راستین است .

مبارزه مسلحانه بر پیشاهنگ اثر مثبت غیر قابل انکار گذاشته ولی پیشاهنگ ما هنوز مراحل ابتدائی حیات خود را میگذراند . در اینجا نیز باید بگوئیم آنچه بدست آورده ایم قابل پذیرش است و اما در مقابل آنچه باید بدست بیآوریم چیز بزرگی نیست . جریانهای مارکسیست لنینیست جنبش مسلحانه باید پروسه تکامل خود به سازمانی واحد ، با تجربه و قدرتمند تبدیل شوند . باید در رابطه با افزایش فعالیت مردم و از آنجمله طبقه کارگر این سازمان (یا سازمان ها) به پیشاهنگ متحد و انقلابی طبقه کارگر تبدیل شوند ، پیشاهنگی که میکوشد با در پیش گرفتن صحیح ترین برنامه استراتژیکی و تاکتیکی ، با شناخت درست شرایط و دادن بهترین پاسخ ها به ضرورت های جامعه و جنبش رهائی بخش به پیشاهنگ همه خلق تبدیل شود . ما هنوز تا رسیدن به چنین هدفی فاصله داریم . معذالك دوری ما از هدف نباید موجب سهل انگاری ما نسبت به هدف شود . وحدت نیروهای وابسته به طبقه کارگر امری نیست که خود بخود فراهم شود . در عین حال نمیتوان

www.iran-archive.com

از طریق مذاکرات "میز گرد" بآن دست یافت . مبارزه ایدئولوژیك خستگی ناپذیر ، درك ضرورت و اهمیت وحدت این نیروها در تعیین سرنوشت انقلاب و کوشش خستگی ناپذیر در انجام رسالت انقلابی در برابر مردم ، اینهاست عواملی که در یك پروسه مبارزاتی مارا به عالیترین مرحله تکامل پیشاهنگ طبقه کارگر رهنمون خواهد کرد . چنین پیشاهنگی در طی مراحل یك پروسه قهرآمیز ، اساسا خصلت سیاسی ـ نظامی خود را حفظ کرده فرم و محتوای ویژه‌ای خواهد داشت . همچنانکه پیشاهنگ طبقه کارگر ، حتی در فرم معین حزب طبقه کارگر ، در هر مرحله از یك جنبش و در هر سرزمین بنابر شرایط تاریخی و موقعیت اقتصادی و اجتماعی آن و بنا بر وظایف و رسالتی که این حزب برعهده گرفته است ویژگی خود را دارد . چنین است دورنمای تکامل پیشاهنگ طبقه کارگر در آینده جنبش ما . دورنمائی که ما از هم اکنون آنرا باید بشناسیم و آگاهانه و استوار بسوی آن گام برداریم .

مساله رهبری جنبش رهائی بخش امری نیست که جریانهای مارکسیستی در حرف از هم اکنون مدعی آن شوند . نیروهای ناسیونالیست با ایدئولوژی ملی و ایدئولوژی التقاطی خرده بورژوازی در جنبش رهائی بخش نقش تاریخی دارند و مدعی طبیعی جنبش رهائی بخش بشمار میروند . مارکسیست ـ لنینیستها که در حال حاضر نماینده جنبش کارگری هستند تنها در پروسه مبارزه است که میتوانند و می بایست شایستگی خود را برای احراز رهبری جنبش اثبات کنند . مادام که این نیروها پراکنده ، دچار دسته‌بندی های خرده بورژوائی و نارسائی ها و انحرافات اصولی هستند نمیتوانند رهبری طبقه کارگر را بدست گیرند چه رسد برهبری همه خلق را . معذالك برای جریانهای انقلابی مارکسیست ـ لنینیست یعنی آنها که به شناخت دیالکتیکی از شرایط خود دست یافته و به مشی انقلابی در مبارزه عمل میکنند ، امر تامین هژمونی طبقه کارگر در جنبش رهائی بخش هدفی مهم بشمار میرود . تنها راه رسیدن باین هدف اتخاذ شیوه انقلابی مبارزه ، سخت کوش و آگاهانه در جهت این هدف است . بنابراین کوشش در راه تامین رهبری طبقه کارگر از کوشش در راه رهبری همه خلق جدا نیست و راه دست یافتن بآن اساسا مبارزه پی گیر و اصولی با دشمن خلق و طبقه و فرعا مبارزه ایدئولوژیك پیگیر در درون جنبش کارگری و جنبش رهائی بخش با هرگونه انحراف به چپ و راست و فرصت طلبی است .

www.iran-archive.com

ظاهرا با بیان این آخرین مطالب بحث ما در باز شناختن مبارزه مسلحانه پایان یافته ولی هنوز یك مساله مهم مانده که باید بآن پاسخ داده شود . مساله اینست که نارسائی ها و احیانا گرایشهای نادرستی را که در جنبش مسلحانه بروز کرده بشناسیم و حداقل خصوصیات عمده این گرایش و ضرورت مبارزه با آنهارا مورد بحث قرار دهیم . بنابراین می پرسیم خصوصیات عمده اپورتونیسم در جنبش ما کدام است و راه مبارزه با آن چیست ؟

بنظر ما این مساله دارای اهمیت زیادی است بخصوص در شرایطی که هنوز مشی انقلابی نتوانسته برتری بی چون و چرا در جنبش عمومی پیدا کند و مبارزه ایدئولوژیك با حدت و شدت باید همراه با مبارزه سیاسی ادامه یابد . مبارزه ایدئولوژیك مانند مبارزه با دشمن در شرایط و مراحل مختلف از فرم و محتوای متنوعی تبعیت میکند . در شرایطی این مبارزه اساسا بصورت مبارزه درونی حزب در میآید . در شرایطی دیگر بصورت مبارزه بین جناحها و جریانهای مختلف یك جبهه و در شرایطی مثل موقعیت فعلی ما بصورت مبارزه ای چند جانبه از سوی گروهها و جریانهای مختلف و گاه جناحهای داخلی یك سازمان یا گروه ظاهر میشود . از آنجا که در حال حاضر جریانهای وابسته باید ئولوژی طبقه کارگر در یك حزب ادغام نشده و از وحدت سازمانی برخوردار نیستند بنابراین مبارزه با اپورتونیسم نمیتواند در چارچوب داخلی یك سازمان و یا درون سازمانهای مختلف انجام پذیرد و ناچار در سطح کل جنبش بدون قید و شرط گسترش میابد . از سوی دیگر مبارزه در راه رسیدن به مشی انقلابی تنها به جریانهای مارکسیست ـ لنینیست محدود نمیشود . هرگونه مشی نادرست که جنبش را از راه خود منحرف سازد و نیروهای ارزنده مردم را بهدر دهد ، خواه از جانب نیروهای ناسیونالیست پیش گرفته شده باشد ، و خواه از جانب جریان های مارکسیست ـ لنینیست حمایت شود باید ریشه کن گردد . بنابراین مبارزه ایدئولوژیك میدان بازعم وسیعتری پیدا میکند . بااین توضیح مقدماتی نگاهی به گذشته نزدیك مبارزه ایدئولوژیك می اندازیم :

حزب توده بمثابه مهمترین پروسه مارکسیستی از تاریخ جنبش رهائی بخش ایران طی یکدوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را بعهده داشت . معذالك این رسالت پیشاهنگی بمنزله انقلابی بودن حزب توده نبود . زیرا همه میدانیم که این حزب دچار اپورتونیسمی ریشه دار بود

که سرانجام طبقه کارگر و همه خلق را بشکست استراتژیك کشاند و پس از این شکست حزب توده پیشاهنگی خود را از دست داد و بیك سازمان اساسا در مهاجرت که خود را رسما مارکسیست ـ لنینیست میداند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد، تبدیل شد. در این دوره از حیات خود، حزب توده بیش از گذشته در غرقاب اپورتونیسم غوطه خورده و علیرغم امکانات بین المللی که در اختیار داشته کمتر از هروقت دیگر به جنبش خدمت کرده است. اگر آسیبهای دهساله تشکیلات پلیسی داخلی این حزب را بحساب آوریم آنوقت متوجه میشویم که چگونه اپورتونیسم ریشه‌دار درون حزب طی یك مدت طولانی از جانب دشمن بهائی گرفته شده است. عمده‌ترین خصلت اپورتونیسم حزب توده در این سالها عبارت بوده است از:

۱ ـ برخورد مکانیکی با مساله مبارزه و دچار شدن به سیاستی غیر فعال در برابر شرایط جامعه و عملا منتظر ماندن تا شرایط خود بخود و یا بر اثر دخالت عواملی که ارتباطی به حزب توده ندارد، بهبود یابد. این برخورد مکانیکی که بی عملی نام گرفته است هرگونه رسالت انقلابی و نقش آگاه سازنده حزب توده را نقض میکند و با داعیه رهبری حزب مغایرت دارد.

۲ ـ حزب توده بدنباله روی بی چون و چرا از سیاست دولت شوروی در ایران ادامه داده و با تغییرات این سیاست موضع تبلیغاتی خود را در برابر رژیم تغییر داده است.

۳ ـ بنابر گرایشهای نیروهای داخلی گاه وبیگاه سعی کرده است در تبلیغات (که مهمترین نمود حیات این حزب بوده است) از این زمینه ها برای کسب وجهه استفاده کند و در نتیجه در حرف مواضع مختلفی را بدون توجیه اصولی اتخاذ کرده است.

با ظهور جنبش مسلحانه حزب توده احساس کرد که اینبار با نیروئی سروکار دارد که مبارزه با آن بسیار دشوار است. و این دشواری از این واقعیت ناشی میشود که جنبش مسلحانه سخت بدشمن یورش میبرد و بدون هیچ تردید و تزلزلی از مواضع سیاسی و ایدئولوژیك خود دفاع میکند پس حزب توده نخست با این "جوانان کم تجربه" ابراز همدردی کرد و به "انتقاد پدرانه" از آنها پرداخت و سپس که خطر منفرد شدن خود را بیشتر احساس کرد به حملات خود افزود تا آنجا که

این حرکات را رسما ماجراجوئی خرده بورژوازی و حتی آب بآسیای دیکتاتوری ریختن نامید . در این مرحله ، چهره راست و سازشکارانه اپورتونیسم بوضوح از خلال تبلیغات و تعلیمات حزب توده آشکار شد . ویژگی اپورتونیسم راست حزب توده در خطوط زیر نمایان است :

۱ ــ شناخت حزب توده از سیستم سرمایه داری وابسته و بورژوازی کمپرادور شناختی نادرست است . علیرغم اینکه به کمپرادور بودن بورژوازی ووابسته بودن سیستم اذعان دارد معتقد است که این سیستم سرانجام بدمکراسی بورژوازی ویا چیزی شبیه آن روی خواهد آورد . در اینجا حزب توده از درک تفاوتهای این سیستم با سرمایه داری غربی عاجز است و بیهوده انتظار اعطای حقوق اساسی و دمکراتیک را از جانب رژیم میکشد . باین دلیل حزب توده با نوعی امیدواری تقاضای آزادی فعالیتهای سیاسی و سندیکائی را میکند و بیهوده بهبود شرایط بیمه های اجتماعی کارگران و مانند آنرا خواستار میگردد .

۲ ــ حزب توده معتقد است که باید در شرایط حاضر مبارزه تنها در شکل مسالمت آمیز آن انجام پذیرد .

این دگم از پذیرفته استدلال های رویزیونیستی ناشی میشود . عوامل سازنده این دگم عبارتند از : الف ــ مبارزه طبقه کارگر باید مرحله سه گانه مبارزه اقتصادی ، سیاسی و نظامی را در هر شرایطی بدون چون وچرا بپیماید . در این استدلال اولا روی نظام پروسه‌ای که طبقه کارگر و همه خلق ما طی چند دهه از سر گذرانده‌اند ، (از جمله بآنچه خود حزب توده طی بیش از دوازده سال گذرانده) خط بطلان کشیده شده و ثانیا بتکامل مبارزه طبقاتی و اشکالی که در شرایط مختلف بخود میگیرد بی توجهی شده است . ب ــ حزب توده امکان گذار مسالمت آمیز بحاکمیت را اساسا پذیرفته است و امیدوار است با اتکاء بقدرت جهانی سوسیالیسم بدون درد سر و خونریزی بحاکمیت برسد . ج ــ حزب توده هرگونه توسل به قهر را مدامیکه شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم نشده انحراف از مارکسیسم ــ لنینیسم و نمودی از ماجراجوئی خرده بورژوازی میشناسد . این حزب قادر بدرک این واقعیت نیست که اولا پیشاهنگ موظف است فعالانه در تسریع این شرایط شرکت کند و نقش جنبش میتواند و باید در خلق شرایط انقلاب بحساب آید . باین ترتیب حزب توده در

www.iran-archive.com

شرایط حاضر مخالف جدی کاربرد قهر انقلابی برای تسریع شرایط عینی و ذهنی انقلاب است .

حزب توده علیرغم تجارب طولانی جنبش کارگری ، نسبت برابطه این جنبش با جنبش رهائی بخش هنوز دچار یکنوع یکجانبه نگری طبقاتی است و نوعی اکونومیسم بر حزب مستولی است . اگر برخی جریانهای تازه مارکسیست شده دچار چنین پدیده‌ای که میتوان آنرا نوعی " کارگرگرائی " نامید ، بشوند امر بعیدی نیست ولی تاثرانگیز است که حزب توده علیرغم کهولت خود هنوز دچار این بیماری کودکانه است .

۴ــ حزب توده موقعیت واقعی خود را در جامعه و جنبش درک نمیکند . علیرغم اینکه طی دو دهه نقش عمده ای در تعیین سیر جنبش نداشته و محکوم به نوعی زندگی در مهاجرت شده است هنوز خود را بعنوان نماینده منحصر بفرد طبقه کارگر میشناسد و با طرح این ادعا بسهم خود بر سدّ نیروهای جدید که می بایست رسالت خود را در برابر طبقه و خلق بعهده بگیرند آسیب می رساند .

۵ــ بالاخره حزب توده همچنان از مناسبات انترناسیونالیستی برداشتی مکانیکی و غیر مارکسیست ــ لنینیستی دارد . حزب توده خود را ملزم به تبعیت بی قید و شرط نسبت به " قطب " جهانی میداند و از تصحیح موضع خود نسبت به مناسبات بین المللی و روابط بین احزاب و جنبشهای جهان عاجز است . نتیجه چنین اپورتونیسمی اینست که حزب توده نه بعنوان طبقه کارگر بلکه بعنوان یک سازمان کوچک نیز نتواند نقش و مسئولیت خود را بدوش بگیرد . نتیجه این میشود که جریانهای مارکسیست ــ لنینیست معتقد به مبارزه مسلحانه ناگزیر میشوند برضد مشی حزب توده بعنوان مهمترین مظهر اپورتونیسم راست طی سالهای اخیر دست بمبارزه ایدئولوژیک بزنند و بکوشند که چهره اپورتونیستی حزب را بر نیروی مبارز آشکار سازند .

اگر ما طی سه سال گذشته همراه با مبارزه‌ای خونین با اپورتونیسم حزب توده نیز مبارزه کرده‌ایم بدلیل اهمیتی است که برای این پروسه و تاثیر آن در جنبش ، بخصوص در بخش کارگری یا مارکسیست ــ لنینیستی آن قائلیم . تقریبا تمام معتقدان بمبارزه مسلحانه در این مبارزه ایدئولوژیک متحد بوده اند گرچه برخوردهای متفاوت و احیانا برخی موضع گیری‌های نادرست در این مبارزه ایدئولوژیک بجای سود به ما آسیب رسانده است . در این دوره ما با یک پروسه اپورتونیستی دیگر نیز

www.iran-archive.com

سروکار داشته‌ایم. این پروسه ظاهری‌چپ و باطنی راست داشته است . ما با سازمان انقلابی ، طوفان و دیگر هم مسلکان آنها نیز درگیر مبارزه ایدئولوژیک بوده ایم . در دوره قبل این جریانها خطر عمده‌ای محسوب نمیشدند . آنها بر سر "قطب‌گرائی" با حزب توده اختلاف داشته و دارند . اینها جریانهای طرفدار چین و معتقد به "اندیشه مائو" اند که میکوشند از موضع بین المللی و منطقه‌ای چین دفاع کنند و بدون توجه به شرایط میهن خود استراتژی انقلاب چین را در اینجا پیاده کنند . تصادفی نیست که تقریبا تمام این پروسه ها نیز از درون جریانهای مهاجران و دانشجویان مقیم خارج ، از جوّ دمکراسی های غربی ناشی میشود و رنگ آفتاب ایران را بر چهره ندارد . این جریانها که روزی در زیر شعارهای چپ نمای خود نیروهائی را جلب میکردند امروز حتی اقل در داخل کشور زمینه مساعد را از دست داده‌اند . کوششهائیکه این پروسه‌ها برای انتقال مبارزه بداخل کشور بعمل آورده‌اند اغلب با نتایجی منفی ، شکست خورده است . روزی بود که کسی جرأت نمیکرد باین دون کیشوتهای فرنگی مآب بگوید بالای چشمتان ابروست. آنها شوالیه های نجات بخشی بودند که با شمشیر چوبی بجنگ "سوسیال امپریالیسم" و حزب "وابسته "بآن می رفتند . ولی امروز واقعیت چهره خود را نمایان ساخته . سردمداران این پروسه‌ها پیایی برژیم تسلیم شده‌اند . پس از هیاهوی بسیار هریك همچون گوسفند از پی دیگری به مسلخ تبلیغاتی رژیم رفته‌اند . مخالفان سرسخت دکتر یزدی ها گوی سبقت را از آن‌ها ربوده‌اند . و بالاخره سازمان رهائی بخش که در زیر فشار واقعیتها میخواست پلی بین دو مشی بزند . گروهی که پایگاه دهقانی و مزارع تربیت را با قصد ربودن سفیر امریکا توأم ساخته بود ، وآخرین امید طرفداران این پروسه ها بشمار میرفت، پروسه‌ای که ممکن بود بعنوان یك استثناء خود را از سقوط نجات دهد ، متاسفانه سربزنگاه ، بسازش‌کشیده شد و رسالت انقلابی خود را بزیر پای رژیم افکند . بنحو تاثرانگیزی این استثناء نیز قاعده از آب درآمد . بی شك عدم درك واقعیتهای اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی ایران و موضع‌غیراصولی این پروسه ها ، بی ریشگی ایدئولوژیك و در یك کلام اپورتونیسمی که بر پروسه چیره شده است در این تسلیم طلبی ها ، در این ناکامی های اجتناب ناپذیر سهم دارد .

www.iran-archive.com

اینك ببینیم خصوصیات عمده اپورتونیسم در این پروسه ها کدام است :

این پروسه اپورتونیستی که ظاهری چپ و باطنی راست دارد با خصوصیات زیر مشخص میشود :

۱ ــ در شناخت سیستم مسلط بر جامعه دچار دگماتیسم قشری است . این پروسه‌ها سیستم فعلی را نیمه فئودال ــ نیمه مستعمره میشناسند و معتقدند اصولا امکان تغییر خصوصیات آن طی دهه های گذشته (از جمله در جریان رفرم) ممکن نبوده است و بنابراین فئودالیسم همچنان در ایران نقش عمده را در ساخت اقتصادی جامعه دارد . این برخورد را از آنجا دگماتیستی مینامیم که قادر بدرك تغییرات محیط اجتماعی خود نیست و بجای اینکه چشم و خرد خود را بسوی واقعیت بگشاید و از دانش عام مارکسیسم برای درك این واقعیت استمداد جوید بچند عبارت آیه مانند چسبیده است که در چند دهه قبل از جانب رهبری حزب کمونیست چین درباره سیستمهای حاکم بر جهان صادر شده است . بنظر این پروسه ها اگر سیستمی جز فئودال ــ نیمه مستعمره در کشورهای تحت سلطه بظهور رسیده باشد قبلا رهبری خدشه ناپذیر حزب کمونیست چین میبایست آنرا درك کرده و اعلام کرده باشد . ازاین گذشته الغای مناسبات فئودالی در " صلاحیت " بورژوازی کمپرادور نیست و تنها یك طبقه انقلابی قادر به حل این مساله است . پس " اصول " ما حکم میکند که اعتقاد ثابت خود را تغییر ندهیم و سیستم را نیمه فئودال نیمه مستعمره بشناسیم بخصوص که تنها استراتژی جنبش انقلابی در ایران نیاز مبرمی به ادامه این مناسبات فئودالی در روستا دارد . می بایست بروستاها تکیه کرد و پایگاههای دهقانی بوجود آورد . متاسفانه این یکدندگی تحجرآمیز مباحثات درونی جنبش ادامه می یابد ولی در برابر استدلالهای عناصر سازمان امنیت این اعتقاد درهم میریزد و آنچنان " دگرگونی " در عقاید رهبران این پروسه ها بوجود میآید که لازم میبینند آنچه را که تنها خود از درك آن عاجز بوده اند ، از وسائل ارتباط جمعی بگوش همه مردم و همه جریانهای مبارزاتی برسانند .

۲ ــ در تعیین خط مشی جنبش و در پاسخ به چه باید کرد مبارزه نیز این پروسه‌ها دو روئی خود را نشان میدهند . آنها با قاطعیت میگویند ما مخالف هرگونه اعتقاد بگذار مسالمت آمیز هستیم . این تز که با روح مارکسیسم مطابقت ندارد از آنجا

مورد تکذیب قرار میگیرد که یکی از خصوصیات رویزیونیسم معاصر ما در جهان ، پذیرفتن امکان گذار مسالمت‌آمیز بسوسیالیسم است . اما پذیرش اصل گذار قهر آمیز از جانب این پروسه ها دردی از جنبش دوا نمیکند . زیرا که توسل به قهر انقلابی از دیدگاه این پروسه ها نیز عینا مثل حزب توده تنها هنگامی مجاز است که کلیه شرایط عینی و ذهنی انقلاب آماده شده باشد . بنابراین در حال حاضر مبارزه جنبه مسالمت‌آمیز خواهد داشت و بنابراین مبارزه مسلحانه مغایر با اصول تلقی شده و زیر عنوان ماجراجوئی قرار میگیرد . این پروسه ها نیز مانند حزب توده سعی میکنند از آثار کلاسیك مارکسیسم نقل و قولهائی در ردّ مبارزه مسلحانه بیآورند . بدون اینکه این نقل و قولها را با شرایط خاص ایران انطباق دهند و آنهارا با توجه بروح مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق تفسیر کنند .

این پروسه ها در تعیین خط مشی خود روی مساله حزب تاکید میورزند و وصول بآنرا مقدم بر یك حرکت عمومی میشناسند و در این مورد تفاوتشان با رقیبشان یعنی حزب توده در اینست که حزب توده معتقد است که هم اکنون چنین حزبی وجود دارد ولی این پروسه ها هنوز بر سر تشکیل ، ایجاد و یا احیای حزب با یکدیگر اختلاف دارند و بهر حال ایجاد حزب طبقه کارگر را مقدم بر یك مبارزه واقعی با دشمن طبقاتی و امپریالیسم میدانند . اینها باین اصل که حزب انقلابی طبقه کارگر حاصل یك مبارزه انقلابی است و اینکه نمیتوان مبارزه را تا ایجاد چنین حزبی معلق گذاشت اعتقاد ندارند . این برخورد مکانیکی و دگماتیستی با مساله حزب است .

در تعیین استراتژی جنبش (اگر بتوان از چنین استراتژی اصلا سخن گفت) ، این پروسه ها روی کار توده‌ای ، رفتن بمیان دهقانان ، ایجاد پایگاههای دهقانی و بالاخره در مرحله نهائی دست زدن بیك جنگ چریکی دهقانی و محاصره شهرها از سوی روستا هارا تاکید میکنند . تاکنون عملا این جریان‌ها مقادیر هنگفتی سرمایه را خرج ایجاد پایگاه (مزارع و دامداریها) در نقاط مختلف کرده‌اند و برای نفوذ در میان کارگران نیز گاه "سرمایه‌گزاری" کرده‌اند . چه بسا اشخاص صادقی که چند سال وقت خود را صرف نفوذ در دهقانان کرده‌اند و سرانجام صادقانه اعتراف کرده‌اند که این کوشش بیهوده و نادرست بوده است . این پروسه ها نه بخصوصیات اقتصادی و اجتماعی جامعه توجه دارند و نه از موقعیت سیاسی جامعه .

www.iran-archive.com

از نقش دیکتاتوری رژیم و موقعیت جریانهای پیشرو برداشتی واقعی ندارند . آنها پای خود را در یک کفش کرده‌اند تا آنچه را که چند دهه قبل در چین گذشته است در اینجا پیاده کنند آنهم از راه چنین تاکتیکهای مردود و شناخته شده‌ای . تعجب انگیز است کسانی که با چراغ دارند دنبال " ماجراجوئی " میگردند تا آنرا رسوا کنند ، خود چنین در ورطه عمیق گرایشها و تاکتیکهای ناردنیکی سقوط کرده‌اند .

در برخورد با مسائل بین المللی این پروسه ها دنباله روی بی چون و چرای سیاست و شعارهای حزب کمونیست چین‌اند . اینها عملا تمام مناسبات احزاب کمونیست را با حزب کمونیست شوروی در زمان استالین صحه میگذارند و امروز همان رسالت را برای حزب کمونیست چین و رهبران آن قائلند . عجیب است که این سرسپردگی غیرمارکسیستی در جنبش خلق ما با تمام خصوصیات مضحك آن باید تکرار شود . این پروسه ها در برخورد با مسائل داخلی حزب کمونیست چین بدون قید و شرط از "جریان حاکم" تبعیت میکنند . هنگامیکه لین پیائو کتاب سرخ را همچون آیات مُنزَل و یا اوراد و طلسمات برای رفع هرگونه اپورتونیسم و کشف راه حل هر مسالهٔ سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی عرضه میکند ، اینان نیز در اینجا این عبارات را از بر میکنند و هنگامیکه اعلام میشود لین پیائو خائن بوده و سالها چهره خود را پنهان کرده است این حکم را تکرار میکنند . اینان چشم خود را بر نارسائیها و اشتباهات دولت توده‌ای چین در برخورد با مسائل جهانی بسته‌اند . اینان انقلاب کوبا را قبول ندارند زیرا پروسه‌ای که این انقلاب طی کرده با نتیجه چینی انقلاب عینا مطابقت ندارد .

پس از ایجاد رابطه بین ایران و چین ، پس از مسافرتهای پر معنای خانواده سلطنتی به چین و مشاهده آن استقبال‌ها و خلاصه پس از آنکه چین توده‌ای در لاس زدن با رژیم مخوف دیکتاتوری ایران گوی سبقت را از شوروی سوسیالیستی ربود ، این پروسه ها دچار دردسر شدند و برای تفسیر این پدیده‌ها بدست و پا افتادند . این ها برای توجیه سیاست جدید چین در منطقه سعی کردند به "خطر وحشتناك سوسیال امپریالیسم" متوسل شوند . هنگامیکه چین اعلام میکند که "خطر سوسیال امپریالیسم" بیش از امپریالیسم است و "سوسیال امپریالیسم" را دشمن درجه یك در جهان اعلام میکند ، هنگامی که در منطقه ما وزیر خارجه چین اعلام میکند که سیاست ایران در منطقه و اقیانوس‌هند را

www.iran-archive.com

درك میکند و میکوشد ایران و پاکستان را باتحاد محکمتری دعوت کند ، هنگامیکه کمکهای چین به جمهوری یمن ، ظفار و جنبش اریتره قطع میشود و مقارن آن نیروی نظامی ایران بفرمان امپریالیستها نقش ژاندارمی خود را در ظفار انقلابی آغاز میکند پروسه های طرفدار چین می بایست بین پیوند با مبارزه ضد امپریالیستی خلق خود و دنباله‌روی از این سیاست نادرست یکی را انتخاب کنند . دولت چین بخاطر مصالح خود و رقابت با شوروی ، رقابتی که بدشمنی کشیده شده است ، در این منطقه میخواهد ولو با کمك امپریالیستها و متحدان آنها در منطقه از نفوذ شوروی و "پیشروی" آن جلوگیری کند . حال در این میان تکلیف خلقهای منطقه چیست ؟ آیا ما در زیر ستم "سوسیال امپریالیسم" بسر میبریم یا در زیر سلطه امپریالیسم امریکا و انگلیس و دیگران ؟ مصالح جنبش انقلابی ایجاب میکند که ما با سیاست نادرست هر کشور سوسیالیستی ، خواه چین باشد یا شوروی در کشورمان مخالفت ورزیم . این درعین حال کوششی است در تصحیح سیاست نادرست این دولت ها . فقدان تشخیص انقلابی و بی ریشگی ایدئولوژیك در این پروسه ها باعث شده که نتوانند درك درستی از اصل "عدم مجذوبیت به قطب های جهانی" که ما سالهاست بر آن تاکید می کنیم ، داشته باشند . اینها از تجارب جنبش کارگری در ایران هیچ پندی نگرفته‌اند . اغلب آنها با این تجارب بیگانه‌اند و از تجارب انقلابی خلق چین نیز در دوران انقلاب بهره‌ای نبرده‌اند . این نحوه برخورد با روابط بین‌المللی جنبش کارگری آشکارا مغایر آموزشهای مائوتسه دون در پروسه انقلاب چین است .

این جریانها در مجذوبیت نسبت بچین کار را بآنجا کشانده‌اند که بدون توجه باینکه ما در چه مرحله‌ای بسر میبریم میخواهند برنامه های داخلی حزب کمونیست چین را نیز تقلید کنند . اگر در چین پس از قریب دو دهه از پیروزی انقلاب دمکراتیك ، مساله انقلاب فرهنگی مطرح میشود ، این جریانها میخواهند در شرایط فعلی خود را با اسلوبهای انقلاب فرهنگی چین انطباق دهند . اینان با مسایل فرهنگی برخوردی جدا غیرمارکسیستی میکنند . روشنفکر را با اعزام بکوره‌پز خانه در مدت ۱۵ روز پرولتریزه میکنند و ژستهای پزشکان پابرهنه را تقلید میکنند .

ژنده پوشی ، زهد و ریای خرده بورژوائی و تلقین آیاتی که از متون مختلف حتما باید از بر کرده باشند راه هائیست برای ریشه کردن خصلتهای خرده بورژوائی در فرد! اینجاست که بار دیگر ظاهر چپ پوش بر باطن راست پوشی پیروز میشود . اینجاست که این شترمرغهای جنبش در زیر پوششی از مارکسیسم یك فرقهٔ مسلکی ضد مارکسیستی را پنهان میکنند و باین لحاظ ضرورت ایجاب میکند ماسك آنها برداشته شود ، تا نیروهای فعال جنبش آنها را برای یکبار و همیشه بشناسند .

ممکن است این نحوه برخورد با جریانهای اپورتونیستی که در بیرون جنبش مسلحانه قرار دارند این تصور را بوجود آورد که این جنبش در معرض هیچ خطر اپورتونیستی قرار ندارد . کسانی ممکن است ساده اندیشانه فکر کنند علم بر خصوصیات اپورتونیستی دیگران خود بخود موجب مصونیت از ابتلای به اپورتونیسم در خود میشود . تجربه نشان داده که چنین نیست . علم بر این خصوصیات تنها میتواند تا حدودی از ابتلای بهمین نوع اپورتونیسم جلوگیری کند ، ولی راه برای نفوذ اپورتونیسم باشکال دیگر را نمی بندد .

اصولا در شرایطی که ساخت عمده نیروهای متشکله جنبش از قشرهای خرده بورژوازی برخاسته است . در شرایطی که این خرده بورژوازی در یك پروسه انقلابی تربیت ایدئولوژیك نشده است . در شرایطی که حزب طبقه کارگر و یا هر شکل دیگر از پیشاهنگ این طبقه که دارای تربیت وتجربه انقلابی باشد وجود ندارد که نقش رهبری و تربیتی خود را برای نیروی وسیع خرده بورژوازی (عمدتا روشنفکر) اعمال کند ، جنبش در مجموع در معرض انحراف از مشی انقلابی قرار دارد و جریانهای مارکسیست ـ لنینیست آن در خطر سقوط به ورطه اپورتونیسم هستند . باین عوامل عواملی چون عکس العمل شدید نیروهای جدید نسبت به اپورتونیسم حاکم برجریانهای سنتی ، فقدان یك جنبش انقلابی کارگری در منطقه که دیگر جنبشها را تحت تاثیر ایدئولوژیك خود قرار دهد و برعکس آن همجواری با جنبشهای اساسا ناسیونالیستی خلقهای عرب میتواند گرایشهای اپورتونیستی را در جریانهای مارکسیستی تقویت کند . نفوذ تاریخی بورژوازی ملی و سنتهای ایدئولوژیك آن در جنبش رهائی بخش ، نقش خرده بورژوازی در کلیه پروسه های گذشته و بالاخره رشد برخی ایدئولوژی های خرده بورژوائی در سطح جهانی از تروتسکیسم گرفته تا

www.iran-archive.com

نظرات مارکوزه و فـــانون که رنگ تند انقلابی را با تخطئه مارکسیسم ــ لنینیسم در هم می آمیزند ، دیگر عواملی هستند که زمینه‌های گرایشهای اپورتونیستی را در اشکال مختلف در جنبش حاضر تقویت میکنند و در مجموع راه را برای برداشتهای ناسالم از مبارزه مسلحانه میگشاید . باید باین زمینه ها با هوشیاری نگریست و نارسائیها را بطور جدی بحساب آورد . از آنجا که جنبش در دوره های گذشته به اپورتونیسم راست و در مجموع سازشکاری و بی عملی دچار شده است ، از آنجا که دیکتاتوری رژیم ما را بهر گونه اعمال خشونت میکشاند ، از آنجا که گرایشهای تند و رادیکال خرده بورژوائی که در بخش‌های مهمی از جهان روشنفکران را در بر گرفته است ، با ایدئولوژی طبقه کارگر درهم میآمیزد و از آنجا که جنبش ما بسیار جوان و کم تجربه است ، در شرایط حاضر مـــا در معرض گرایشهای چپ روی ، ایـــن بیماری کودکانه قرار داریم و نه در معرض اپورتونیسم راست .

آیا مـــا از یک خطر احتمالی صحبت میکنیم یا واقعا با این گرایشهای چپ رو سرکار داشته‌ایم ؟ اگر این گرایشها در درون جنبش مسلحانه وجود داشته بچه صورتی و در چه پدیده‌هائی ظاهر شده است ؟

بنظـــرما ، این گرایشها عملا در درون جنبش ما وجود داشته و هم اکنون نیز ما با این گرایشها درگیر هستیم . وجود همین گرایشها بسهم خود برشد جنبش آسیب رسانده و چنانچه با آن مبارزه جدی نشود میتواند کل جنبش را بخطر بیاندازد . ظهور این گرایشها محدود بدوسال اخیر نمیشود و تقریبا از همان دوره جنینی رشد جنبش با آن همراه بوده است . با همه اینها در سالهای اخیر بخصوص در مقطع ظهور جنبش این گرایشها در پیکرشته مسائل و پدیده ها شکـــل نسبتا مشخصی بخود گرفته است . طی دوره قبل ، این گرایشهای خفیف مورد اغماض قرارگرفته و در سالهای اول ظهور جنبش مسلحانه مبارزه با این گرایشها تحت الشعاع مبارزه با اپورتونیسم راستی که از بیرون به جنبش می تاخت قرار داشت . در آن زمان می بایست اپورتونیسم راست سرکوب شود زیرا خطر عمده از سوی گرایشهای سازشکارانه و تسلیم طلبانه بود . طی دوسال اخیر آثار و نتایج این گرایشها ، گرچه هیچگاه نتوانسته‌اند بر جنبش بطور کامل حاکم شوند و همواره جریانهای سالم در برابر آنها قرار داشته ، معلوم شده و نقطه ضعفهائی که وجود این گرایشها در

www.iranarchive.com

جنبش ایجاد کرده است مورد استفاده اپورتونیسم راست قرار گرفته و جنبش را ضربه پذیر ساخته است . ضرورت مبارزه جدی با این گرایشها از اینجا ناشی میشود که اولا رشد و تکامل جنبش در گرو ریشه کن ساختن این انحراف است . ثانیا مبارزه با اپورتونیسم راست در این مرحله بطور اجتناب ناپذیری از کانال مبارزه با این انحراف به چپ در درون جنبش میگذرد زیرا از یکسو این انحرافها مستمسکی برای کوبیدن جنبش ، به اپورتونیستهای خارج از آن میدهد (و حتی رژیم نیز از این نقاط ضعف ما بخوبی استفاده میکند) ، و از سوی دیگر این گرایشهای ناسالم نیروهای جنبش را به ناکامی و نومیدی میکشاند که خود میتواند نقطه عطفی در تغییر ماهیت این چپ روی به راست روی و سازشکاری باشد .

انحرافهای درونی جنبش مسلحانه بنا بر ماهیت ایدئولوژیک جریانهای مختلف آن از دوگونه است : اول انحرافهائی که در جریانهای مارکسیست ـ لنینیست بصورت گرایشهای اپورتونیستی چپ ظهور کرده است و دوم انحراف در جریانهای ناسیونالیست که نمیتوان آنهارا زیر نام اپورتونیسم گنجاند ولی با انحرافهای دسته اول بطور کلی از یک منشاء سرچشمه میگیرد . بسبب خصوصیات عمده این گرایشها میتوان آنهارا بطور کلی گرایشهای ماجراجویانه (آوانتوریستی) و آوانگاردیستی نامید . ما در اینجا سعی میکنیم خصوصیات عمده این گرایشهای غیر انقلابی را در جنبش حاضر نشان دهیم و جنبش را به مبارزه آگاهانه با این گرایشها دعوت میکنیم . اولین پایه این انحراف در جریان مارکسیستی بر یک برخورد نادرست با تحلیل شرایط عینی و ذهنی انقلاب و درک نادرست از موقعیت قرار دارد . در حالیکه اپورتونیسم راست (همانطور که در مورد دو پروسه اساسی آن نشان دادیم) برای آغاز یک مبارزه قاطع با رژیم منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب میماند و هرگونه توسل به قهر را در نبود موقعیت انقلابی محکوم میکند برخی رفقای ما بعنوان پاسخ باین نظریه تسلیم طلبانه مدعی شده‌اند که در دوره قبل یعنی فاصله سالهای ۴۲ تا ۴۹ شرایط عینی انقلاب فراهم بوده است . عده‌ای نیز علیرغم واقعیتهای غیرقابل انکار سالهای اخیر همچنان اصرار میورزند که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم است و توسل بقهر را با این استدلال مجاز میشناسند . ما در مواردی با این استدلال روبروشده‌ایم که فقدان جنبشهای توده‌ای و

حرکات خودبخودی در توده‌ها، کمبود حرکات اعتراضی و نبود حالت اعتراضی و تهاجم در توده ها دلیل برکمبود شرایط عینی انقلاب نیست . فقدان جنبشهای توده‌ای از یکسو ناشی از اختناق رژیم وابسته بامپریالیسم و تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیك آن و از سوی دیگر ناشی از ضعف طولانی پیشاهنگ یعنی سازمان‌ها و جریانهای مخالف رژیم میباشد . بنابراین وجود جریانهای محدود مبارزه که طی این سالها با دشمن روبروشده‌اند (صرفنظر جریانهای پیش‌از ظهور جنبش‌است) وجود شکنجه‌ها و مقاومتها ، وجود جنبشهای پراکنده جرقه‌وار دال بر وجود شرایط عینی انقلاب است . بدنبال این استدلال گفته میشود که عدم وجود جنبشهای خودبخودی نه ناشی از وجود ناکامی تضادها بلکه نتیجه سرکوب مداوم پلیس و ضعف عمل پیشاهنگ است . نتیجه نهائی این استدلال اینست که اولا : موقعیت انقلابی یعنی شرایط عینی انقلاب اساسا فراهم است . ثانیا : پیشاهنگ با حرکت جسورانه خود به بی عملی سازمانهای سیاسی قبلی خاتمه میدهد و شرایط ذهنی را از عقب ماندگی میرهاند . ثالثا : با وجود چنین شرایطی اعمال قهر انقلابی بمنزله آغاز انقلاب است و توده ها به ندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ داده به مبارزه‌ای قهرآمیز و توده‌ای برضد دشمن خود دست میزنند و بالاخره این تصور در طرفداران مبارزه مسلحانه بوجود میآید که برای دست یافتن به حمایت مادی مردم و آغاز یك پروسه نبرد توده‌ای همه چیز آماده است و تنها حرکت ما میتواند جامعه را بانفجار بکشاند . در یك جای دیگر بی آنکه نیازی برعایت این ملاحظات باشد (زیرا که جریان خود را مارکسیست ـ لنینیست نمی داند) خیلی ساده استدلال میشود : خشم و نارضائی توده‌ها همچون فنری که سخت فشرده شده زیر کنترل رژیم بی حرکت مانده است . کافیست ما ضرباتی برژیم بزنیم تا این فنر ناگهان منفجر شود . همهٔ این استدلالات بما این تصور را میدهد که مبارزه مسلحانه بسرعت در سطح توده‌ای گسترش‌میابد و اگر مبارزه طولانی خواهد بودبدلیل مقاومت رژیم و نیروهای امپریالیستی است که یك نبرد طولانی توده‌ای را بما تحمیل میکنند والا فاصله بین شروع مبارزه مسلحانه و توده‌ای شدن آن کوتاه خواهد بود .

واقعیت اینست که اگر بپذیریم که شرایط عینی انقلاب وجود دارد جز این هم نباید توقعی داشته باشیم . حال ببینیم از این نحوه برخورد با شرایط عینی

انقلاب چه بر میخیزد و نادرستی این برخورد در کجای آن است .

مقدمتا باید بگوئیم که روح این استدلال بخصوص در شرایطی که جنبش در سال ۴۹ داشته ، پاسخگوئی به نظرات تسلیم طلبانه ایست که نه تنها کاربرد عملیات قهری را بدون فراهم بودن شرایط عینی انقلاب انحراف میشناسد بلکه اصولا هرگونه فعالیت پیگیرانه پیشاهنگ را موکول به نوعی فراهم شدن این شرایط از طریق مکانیکی میکنند . بنابراین ضمن آنکه ما به تحلیل و رد این نحوه برخورد با موقعیت انقلابی میپردازیم از روح آن غافل نیستیم بخصوص که در آن شرایط صاحبان این استدلال چنان نتایج نادرست را از آن بیرون نمیکشیدند . متاسفانه در دوره جدید جنبش برخی رفقا در پشت این نحوه برخورد سنگر گرفته‌اند و براساس آن یک تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه را در سطح جنبش مطرح میکنند . بهمین دلیل ما مقابله با این گرایش ناسالم را وظیفه خود میدانیم . اساس استدلال بر این قضیه قرار گرفته است که دیکتاتوری رژیم ، تبلیغات آن و ضعف تاریخی پیشاهنگ باعث شده که جنبش‌های خود انگیخته توده‌ای در جامعه ما بسیار نادر و کم وسعت باشد و از آنجا که ظهور این جنبشها دال بر وجود موقعیت انقلابی است یعنی از نشانه های پیش درآمد انقلاب است ، بسبب عوامل یاد شده نباید فقدان این جنبش‌ها بمعنی فقدان موقعیت انقلابی تلقی شود . ضعف این استدلال در این مقدمات نهفته است : الف ــ نقش دولت و در اینجا دیکتاتوری رژیم بعنوان یک عامل ذهنی در تکامل اجتماعی نباید از محاسبه روی شرایط عینی انقلاب حذف شود . رژیم دیکتاتوری عاملی کند کننده و ارتجاعی در تکامل جامعه و بمعنی اخص در جلوگیری از رشد و تکامل انتاگونیسم خلق با دشمن خود بشمار میرود و میتواند روی تکامل تضادها اثر بگذارد و از عمق ، حدت و شدت برخورد طرفین تضاد بکاهد و بسهم خود مانع بلوغ نهائی و برخورد وسیع و شدید تضاد گردد .

ب ــ شرایط عینی انقلاب از یک رشته پدیده‌های عینی ظاهر میشود که از آنجمله است : بحران اقتصادی و سیاسی ، تشدید تضادهای درونی طبقات حاکم ، ضعف دولت در اعمال حاکمیت خود و اداره و کنترل سیستم و در صف مردم نارضائی شدید که ادامه وضع موجود و تحمل ستم طبقه حاکم و رژیم را غیر ممکن میسازد و توده‌ها را به حرکاتی بیسابقه و تاریخی که در شرایط عادی از آن اجتناب

میورزند میکشاند . در چنین موقعیتی اگر حتی شرایط ذهنی یعنی سازمانها و عوامل آگاه سازنده و اجرا کننده آماده نباشد و جنبشهای خود انگیخته نتوانند به یکپارچگی ، وسعت و هماهنگی و بالاخره جهت، هدف و مشی انقلابی در نابود ساختن دشمن دست یابند ، رژیمها ، هرقدر مستبد باشند نمیتوانند مانع ظهور این جنبشها شوند . برای نمونه به موقعیت بنگال پس از یک فاجعه طبیعی (طوفان و سیل) بنگریم . یک فاجعه طبیعی سیستم تولیدی جامعه را بشدت مختل میکند . بیش از سه میلیون نفر تلف میشوند و چند ده میلیون نفر بی خانمان میشوند . سطح زندگی ناگهان بحد بسیار نازلی سقوط میکند . بحران اقتصادی سراسر جامعه را فرا میگیرد . دولت پاکستان ضعف خود را در برخورد با فاجعه طبیعی و سپس در برابر بحران اقتصادی آشکار میسازد . رژیم که قادر به هیچ کمکی بمردم نبوده تنها در برابر آنها نیروی سرکوب را تقویت میکند . با اینکه پیشاهنگ انقلابی در میان مردم نیست مردم پشت سر حزب عوامی مجیب الرحمان بصورت انبوه متحد میشوند . دیکتاتوری نظامی وحشیانه در برابر بحران سیاسی از خود عکس العمل نشان میدهد . نزدیک بیک میلیون نفر در فاصله ۹ ماه قتل عام میشوند . این یک نمونه گویا از وجود شرایط عینی است . نه دیکتاتوری نظامی یحیی خان ، نه فقدان پیشاهنگ انقلابی و نه سکون و سکوت طولانی مردم در زیر فشار رژیم دیکتاتوری نظامی ایوب خان و یحیی خان باعث ادامه سکوت و بی حرکتی توده ها نشد . اخیرا در اتیوپی شاهد بودیم که چگونه بحران اقتصادی به بحران سیاسی تبدیل شد و جامعه‌ای که سالهای طولانی در زیر اختناق دیکتاتوری سلطنتی و نظامی بسر میبرد چگونه در فاصله‌ای کوتاه بحرکت و تلاطم درآمد در حالیکه از پیشاهنگ تقریبا خبری نبود .

تمام تعاریف و توضیحاتی که از شرایط عینی و موقعیت انقلابی داده شده جز این شناختی بما نمیدهد که این شرایط عینی از آنچنان ویژگی هائی برخوردار است که تعیین وجود یا عدم آن به میکروسکوپهای قوی نیاز ندارد . به موقعیتهای انقلابی در روسیه طی سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳ ، سال ۱۹۰۵ و بالاخره سال ۱۹۱۷ بنگریم . در ایران به موقعیت انقلابی در سال ۱۹۰۶ (در آستانه انقلاب مشروطیت) در سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۱ و بالاخره در سالهای ۱۹۵۱ تا ۵۳ (۳۰ تا ۳۲) توجه کنیم .

ج ـ استدلال میشود که فقدان این جنبشها نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه اساسا به سبب سرکوب و . . . است . وجود ناکافی تضادها چه معنی میدهد؟ تضادها از آغاز یک «پروسه» از لحظه استقرار یک سیستم اقتصادی در بطن این سیستم وجود دارد و این تضاد ها با رشد سیستم تکامل مییابد و از آنجا که ماهیتا این تضادها انتاگونیستی است با رشد خود به عمق و شدت بیشتری میرسند . از اینجاست که نارضائی یعنی انعکاس این تضادها همواره در حد معینی وجود دارد . از اینجاست که مبارزه طبقاتی از سادهترین و ابتدائی ترین شکل آن تا عالیترین شکل آن از این تضادها ناشی میشود . باین دلیل مبارزه تعطیل بردار نیست . ولی اینکه این مبارزه بتواند وسعت توده‌ای و حدّت نهائی خود را پیدا کند مستلزم رشد نهائی و بلوغ این تضادهاست . باید رشد تدریجی جامعه در معرض دگرگونی کیفی در آستانه جنبش قرار گیرد . باید تحول بانقلاب تبدیل شود . و در بالغ ساختن این تضادها ، در فراهم شدن چنین موقعیتی پیشاهنگ باید نقش تاریخی خود را بازی کند . همچنانکه دولتها به مثابه مدافع سیستم حاکم نقش ارتجاعی خود را در این زمینه بازی میکنند . باینترتیب باید بگوئیم که تضادهای موجود برای آغاز مبارزه مسلحانه ، برای ادامه و تکامل مبارزه ای که از مدتها قبل شروع شده کافیست . اما برای اینکه توده ها بدنبال پیشاهنگ دست به حرکاتی فوق العاده بزنند ، برای اینکه توده ها پشت سر پیشاهنگ خود متحد شده و بدشمن خود هجوم ببرند ، تضادها هنوز عمق و حدّت لازم را نداشته و به برخورد شدید منجر نشده است . اینکه مردم چند دهه برضد امپریالیسم و متحدان آن مبارزه کرده‌اند و این مبارزه دوره های اوج و حضیض را از سر گذرانده ، اینکه جریانهای مبارزاتی طی دوره اخیر یعنی پس از تهاجم دیکتاتوری به مبارزه خود ادامه داده‌اند و بالاخره اینکه ما گاه و بیگاه شاهد جرقه‌های اعتراض‌های خودبخودی مردم در مقیاس کوچکی بوده‌ایم انعکاس وجود تضادها ، رشد آنها و بالاخره نماینده ضرورت مبارزه است . مبارزه اینه در شرایط فعلی اساسا به اعمال قهر متکی است .

باین ترتیب مبارزه جوئی جریانهای پیشرو در شرایط اختناق انعکاس فعالیت پیشاهنگی است و جرقه های پراکنده اعتراضهای خودانگیخته انعکاس نارضائی

مردم از وضع موجود بشمار میرود و هر دو این پدیده ها دال بروجود تضادهای اجتماعی و حرکت رشد یابنده آنهاست . اما اینکه شرایط عینی انقلاب و بطورکلی نشانه های عینی انقلاب که از قبل آنرا خبر میدهند در شرایط دیکتاتوری و در حالیکه پیشاهنگ بر ضد این دیکتاتوری میجنگد و مبارزه مسلحانه در جنبش تثبیت شده است ، در چه نمودهائی بروز و ظهور میکند مساله ایست که باید بآن پاسخ داده شود . تردیدی نیست که در تمام شرایط فراهم شدن شرایط عینی انقلاب به یکسان منعکس نخواهد شد . رژیم دیکتاتوری علیرغم اعمال خشونت و سرکوب قهری مردم ، قادر نیست جلوی ظهور هرگونه اعتراض توده‌ای را بگیرد بخصوص هنگامی که توده ها از ستم طبقات حاکم بستوه آمده باشند . معذالك این تصورکه در این شرایط ما شاهد ظهور امواج سهمگین شورش‌ها و اعتراضهای خود انگیخته خواهیم بود نادرست است . رشد و بلوغ تضاد سیستم سرمایه داری وابسته همراه با گسترش جنبش مراحل تکامل خود را خواهد گذراند و نقطه عطفهائی وجود خواهد داشت که هریك بنوبهٔ خود نزدیك شدن موقعیت انقلابی را خبر خواهد داد . گسترش حرکات اعتراضی مردم ، گرایش مردم باشکال قاطع تری از اعتراض ، پذیرفتن رهبری جنبش مسلحانه که بمثابه پیوند پیشاهنگ با توده است و بالاخره توسل توده ها به قهر انقلابی برای واژگون ساختن رژیم و بدست گرفتن قدرت . همه نقطه عطفهائی است که آخرین آن (یعنی پاسخ دادن توده ها به فرمان پیشاهنگ مسلح خود آغاز توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه) انعکاس وجود کامل شرایط عینی همراه با وجود شرایط ذهنی انقلاب شناخته میشود . در این پروسه بهمان اندازه که تضادها رشد کرده و فعال میشوند . بهمان اندازه که توده ها به مبارزه روی میآورند و بهمان اندازه که مبارزه آنها آگاهانه‌تر میشود ، جنبش وسعت مییابد ، سازمان یافته‌تر میگردد و بسوی یك انقلاب پیش میرود و در این پروسه هر قدر نیرو آزاد میشود ، هر قدر به نیروی بالفعل مردم افزوده میشود ، جنبش ظرفیت جذب آنرا خواهد داشت و با کنترل و هدایت خود از هدر رفتن نیرو جلوگیری خواهد کرد . باین ترتیب با رشد و تکامل پیشاهنگ ، حرکات مطلقا خود انگیخته ، شورشهای کور و بی هدف بندرت در جامعه ظاهر خواهد شد . اما اگر جنبش مسلحانه از رشد و تکامل باز ماند ، اگر دیکتاتوری رژیم مانند گذشته مطلق شود و توده ها بدون هیچ سازمان

www.iran-archive.com

شایسته رهبری کننده بمانند و در یک کلام اگر شرایط ذهنی نتواند اثر خود را بر شرایط عینی بگذارد ، در این صورت تضادهای اجتماعی برشد پنهان خود ادامه میدهند و در یک موقعیت بحرانی ، هنگامیکه دیگر جان مردم بلبشان رسید ، هنگامیکه ستم و استثمار غیر قابل تحمل شد ، هر قدر دیکتاتوری خشن باشد ، بحران ظهور خواهد کرد و شورشهای کور و یا نیمه آگاه جامعه را در بر میگیرد . در چنین شرایطی امکان ندارد که عناصر پیشرو که از میدان مبارزه خارج شده بودند ، بتوانند این جنبشها را کنترل و رهبری کنند . این جنبشهای خود انگیخته بدون رهبری در برابر سرکوب سازمان یافته رژیم از پای در میآیند . تودهها بزیر یوغ رانده میشوند و به تسلیم و نومیدی کشیده میشوند . قاعدتا پس از یک چنین سرکوبهائی رژیم و در مجموع کل سیستم ضرورت تغییراتی کم و بیش موثر را احساس میکنند و به رفرمهائی دست میزنند و باینترتیب سیستم بحیات خود تا ظهور بحران دیگر ادامه میدهد . اینجاست که ضرورت ایجاد و تکامل پیشاهنگ ملموس میگردد . اینجاست که هیچ عنصر پیشرو و هیچ جریان انقلابی نمیتواند برای شروع مبارزهای موثر با دشمن خلق و طبقه منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ظهور جنبشهای وسیع خود انگیخته بماند .

اگر مساله بر سر رفع یک اختلاف در فهم شرایط عینی و موقعیت انقلابی بود ، مطلب در همین جا خاتمه مییافت . ولی متاسفانه امروز نحوه بخورد با شرایط عینی اساس یک تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه شده است . در اثبات وجود شرایط عینی با این نظریه روبرو میشویم که تضادها در شهر و روستا بسرعت رشد کرده است. میگویند که در روستا پس از رفرم تضادهای جدید طی چند سال بکمال خود نزدیک شده و اصولا انجام رفرم ارضی تضادها را در روستا شدت بیسابقهای داده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته . همه این مقدمات باین نتیجه منجر میشود که تودهها آمادهاند تا تقریبا بلافاصله بما بپیوندند . در اینجا این تصور پیش میآید که گویا با تاکید برخی رفقای پیشگام ما باینکه : مبارزه طولانی و سخت خواهد بود ، تعارفی بیش نیست . هنگامیکه ما میشنویم : با آغاز مبارزه مسلحانه انقلاب شروع شده است ناگزیریم اعتراف کنیم که معتقدان باین مطلب دو چیز را نمیشناسند اول مبارزه مسلحانه را در مرحله حاضر و دوم انقلاب را بطور عام و انقلابی را که ما در پیش داریم بطور خاص.

www.iranarchive.com

با این زمینه است که ما شاهد نمودهائی دیگر از برخورد چپ با مسائل جنبش میشویم . بی توجهی بشرایط عینی منجر بتاکید بر نقش پیشاهنگ میشود . به موقعیت واقعی توده‌ها ، بحالت و امکانات آنها وقعی گذاشته نمیشود . این تصور پیش میآید که گویا انقلاب در گرو آغاز حرکت پیشاهنگ است و بس . اعمال قهر انقلابی از نقش محوری خود به نقشی مطلق تبدیل میشود . اشکال دیگر مبارزه که در ایجاد رابطه بین پیشاهنگ و توده ها در این مرحله اهمیت خاص دارند مورد بی اعتنائی قرار میگیرد و از اشکال غیرنظامی مبارزه تنها به "تبلیغات سیاسی" پیشاهنگ در جنب اعمال قهر اشاره میشود . ما تا آنجا پیش میرویم که توده‌ها را از توسل به شیوه های اقتصادی و سیاسی مبارزه منع کنیم و تصور میکنیم گویا این منع آنها سلاح بدست میگیرند و همراه ما با دشمن خود میجنگند . نتیجه اینست که ما در حالیکه موکدا روی نقش تاریخی توده ها تاکید میکنیم عملا به نقش آنها بی توجه میمانیم . این پدیده‌ایست آوانگاردیستی که بجدائی پیشاهنگ از توده ها منجر تواند شد .

بدنبال چنین گرایشهائی است که ما تصور میکنیم هم اکنون در آستانه انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار داریم . تصور میکنیم که زحمتکشان بخصوص کارگران و دهقانان آماده‌اند که نقش عمده خود را در این انقلاب بعهده بگیرند . بنابراین در بسیاری موارد روی تضاد کارگران و دهقانان با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور تاکید یکجانبه‌ای میکنیم و در مقابل از درک محتوای فعلی جنبش یعنی خصلت ضد دیکتاتوری آن ، از نقش نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در این مبارزه و از درک تضادهای درونی طبقات و عوامل حاکم غافل میمانیم و بعد باین نارسائی ها ، درک نادرست ، بسیار کلی و مبهم از امپریالیسم و نقش آن در شرایط فعلی ایران ، علاوه میگردد . همه اینها دست بدست هم میدهد و شناختی ایده‌آلیستی از شرایط و راه حلی میکانیکی برای مسائل جنبش را در زیر پوشش مارکسیسم لنینیسم ارائه میدهد . باینترتیب عناصر مارکسیست در شناخت واقعیت از مردم عادی عقب میمانند . سوبژکتیویسم جای خود را جای شناخت و برخورد دیالکتیکی را میگیرد ، و در عمل از رشد بموقع مبارزه مسلحانه ، از جذب نیروهائی که بر اثر حرکت این جنبش آزاد شده اند و از تامین یک رهبری قوی و همه جانبه ممانعت بعمل میآورد .

برداشت نادرست از مبارزه مسلحانه باعث ظهور یکرشته پدیده‌های منفی در

جنبش‌شده است . این تصور در عده‌ای وجود دارد که هرگونه عمل قهری ، هر انفجار و هر ترور بهد فهای مبارزه مسلحانه کمك میکند . تردیدی نیست که همراه با رشد سالم جنبش ، حرکاتی پراکنده از جانب هسته‌ها یا جریانهای کم تجربه و غیر مسئول بروز خواهد کرد که میتواند از جنبش نیرو بگیرد تا به آن نیرو ببخشد . این حرکات پراکنده موضوع بحث ما نیستند . برداشتهای نادرست از مبارزه مسلحانه در برخی جریانهای مهم جنبش باعث بروز حرکاتی ناسالم ، کور و منفی شده است . اگر ما تصور جذب سریع توده ها را نداشتیم در آغاز ظهور جنبش دست بسربازگیری از میان عناصر بسیار ساده نمیزدیم و شتابزده در صدد گسترش کمّی عملیات مسلحانه بر نمی آمدیم ، برای وظایف استراتژیك خود و تامین یك رهبری سالم برای جنبش ارزش بیشتری قائل میشدیم و کادرهای ارزنده را برای عملیات یا تماس‌های پیش پا افتاده قربانی نمیکردیم . در بخش دیگری از جنبش بدنباله روی از تمایلات قشرهای معینی از خرده بورژوازی کشیده نمیشدیم و به سینماها و فروشگاهها و فلان مجله که عکس لخت چاپ میکند حمله نمیبردیم . اینها تاوان برداشتهای نادرست از مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی است . اگر بموقع با این پدیده ها مبارزه نشود ، اگر نتوانیم با قاطعیت خود را از نارسائیها و اشتباهات خود برهانیم هیچ عامل متافیزیکی مارا از سقوط بیك مشی انحرافی باز نخواهد داشت . همه جانبازیها ، فداکاریها و جسارتی که در مبارزه با دشمن از خود نشان داده‌ایم باین شرط میتواند از انحراف جلوگیری کند که با صداقت و شجاعت سیاسی ما همراه گردد و راه را برای تکامل کیفی جنبش بگشاید .

این گرایشها در مجموع زمینه مساعدی برای دچار شدن جنبش به آوانتوریسم بشمار میروند . اعتقاد به مارکسیسم ـ لنینیسم خود بخود نمیتواند در برابر این انحراف مصونیت ایجاد کند . در جنبش ما که در حال حاضر اساسا یك جنبش روشنفکری است زمینه طبیعی برای این قبیل انحرافات وجود دارد . یکرشته پدیده های فرعی‌تر نشان میدهد که ما به نارسائیهای جدی ایدئولوژیك نیز مبتلا هستیم . برخی رفقای ما زیر عَلَم قانون و مارکوزه دانسته یا ندانسته سینه میزنند ولی خود را مارکسیست میدانند . به همه چیز از دیدگاه فرهنگی مینگرند . جامعه شناسی توصیفی و ذهنی امریکائی را با جامعه شناسی ماتریالیستی تفاوتی نمیگذارند و

www.iran-archive.com

در عین حال خود را مرجع قضاوت دیالکتیکی قلمداد میکنند . اینها نارسائیهائیست که در پروسه مبارزه باید جبران شود . بشرط آنکه ما آگاها نه و با احساس مسئولیت نسبت بآنها برخورد کنیم .

حال از جنبه دیگری باین گرایشهای چپ در جنبش بنگریم : تکلیف کسانی که شرایط عینی انقلاب را آماده میدیدند و انتظار داشتند که بسرعت از حمایت توده ها برخوردار شوند در روبرو شدن با واقعیت موجود چیست ؟

بیش از سه سال از ظهور جنبش مسلحانه میگذرد و ماهنوز با توده ای شدن این مبارزه فاصله زیادی داریم . این چگونه موقعیت انقلابی آماده ایست که علیرغم فعالیت چشمگیر پیشاهنگ ، توده ها بآن پاسخ نمیدهند ؟ ما انتظار حمایت کارگران و دهقانان را میکشیم حال آنکه روشنفکران ، کسبه ، روحانیون بما پاسخ مساعدتری میدهند . آیا مشی ما یعنی مبارزه مسلحانه که در این مدت توانسته است جنبش مارا بیك انقلاب دمکراتیك توده ای تبدیل کند اشتباه نبوده است ؟ این پرسشی است که در ذهن تمام کسانی که چنین انتظاریی موقعی از مبارزه مسلحانه داشته اند ، قرار دارد . رژیم هنوز از درون متلاشی نشده است ، او بخشونت خود میافزاید ، قربانیهای ما افزایش مییابند ، توده ها بحرکت وسیع دست نمیزنند ، توقع ها و انتظارات ما بی موقع از آب در میآید ، آنگاه عنصر روشنفکری که با عشق به نجات توده ها پای در میدان نبرد با غول رژیم گذاشته بود خسته و نومید میشود ، در حرکت خود ، در صحت راه خود شك میکند و در این موقع اپورتونیسم چپ آماده است که با پورتونیسم راست بدل شود . امیدی بانقلاب نیست . باید به لاك خود بر برگشت و باز مطالعه کرد ، مگر نه آنکه ما در شناخت جامعه خود عاجز بوده ایم . مبارزه مسلحانه غلط از آب درآمده است . چنین است سرانجام پدیده ای بنام چپ روی در درون جنبش مسلحانه . این سرانجام میتواند بر تمام جنبش سایه اندازد بشرط آنکه عناصر انقلابی در درون جنبش از مبارزه با آن باز بمانند و مواضع ناسالم اپورتونیسم را در صفوف خود درهم نکوبند .

خوشبختانه در جریانهای پیشگام ، بمیزان زیادی ، بطور رسمی و یا غیر رسمی با این گرایشها مبارزه شده و این پدیده در حال عقب نشینی است . باید این مبارزه بتمام صفوف جنبش گسترش یابد . جریانهای ناسیونالیست نیز باید خود را از

شر این گرایشها رها سازند . اگر ما نارسائیها و انحرافهای جریانهای غیر مارکسیست-لنینیست را زیر عنوان "اپورتونیسم" قرار نمیدهیم تنها بدین دلیل است که این انحرافها در چارچوب جنبش سیاسی طبقه کارگر نمیگنجد ولی آنجا که جنبش رهائی بخش مطرح است ، هرگونه انحراف، خواه گرایش آوانتوریستی باشد یا رفرمیستی ، خواه این انحراف در بخش مارکسیستی جنبش روی دهد یا در بخش ناسیونالیستی آن به مردم آسیب میرساند . متاسفانه در پیشروترین جریانهای ناسیونالیستی حاضر نیز بی توجهی به محتوای واقعی مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی با بی توجهی به سرشت تبلیغی عملیات مسلحانه و بی توجهی بامر توده‌ای شدن مبارزه بچشم میخورد . وقتی ما از یك جریان پیشگام میشنویم که جنبش هم اکنون توده‌ایست و وجود ما (یعنی نیروی پیشرو) بمعنی حضور توده‌ها در این مبارزه است ، در می یابیم که اصولا تصور روشنی از مبارزه توده‌ای برای این رفقا وجود ندارد و اهمیت مسئله هنوز درك نشده است حال آنکه باید راه توده‌ای شدن جنبش گام بگام با شکیبائی کوبیده شود . هرگونه امید به نیروی سریع ، هرگونه بی توجهی به تربیت عمیق کادرهای جنبش و غفلت از درك واقعیات و ضرورتها و محتوای جنبش در مرحله فعلی جبران ناپذیر است .

بدیهی است در این مبارزه آتش بس وجود ندارد . همانطور که جنبش با رژیم پیگیرانه میجنگد ، همانطور که تداوم اعمال قهر انقلابی سنگ بنای حیات جنبش و شرط لازم برای تکامل آن است ، همان طور هم مبارزه با اپورتونیسم و هرگونه گرایش انحرافی در درون جنبش باید دائما ادامه یابد ، با دگماتیسم بدون هراس مبارزه شود و امکان داده نشود که جنبش در این آغاز جوانی خود به "عوارض پیرانه" دچار شود . و باین خاطر است که در حال حاضر مبارزه با اپورتونیسم راست که در بیرون از جنبش مسلحانه کمین کرده است ، از کانال مبارزه با اپورتونیسم چپ درون جنبش انقلابی مسلحانه میگذرد و از این طریق است که میتوان اپورتونیسم را در چهره راست و چپ آن به ورشکستگی کشاند .

پایان

www.iran-archive.com

از انتشـــــارات "۱۹ بهمـــن"

* "آنچه یک انقلابی باید بداند" نوشته علی اکبر صفائی فراهانی ، فرمانده دسته جنگل در نبرد سیاهکل

* "تز گروه حزنی ــ مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران وعمده ترین وظایف کمونیستهای ایران در شرایط کنونی .

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۱ شامل سه مقاله تحت عنوان : در بـــاره "مشی سیاسی و کار توده ای" ــ در باره حزب طبقه کارگر در ایـران ــ در باره وحدت و نقش استراتژیک چریکهای فدائی خلق .

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۲ شامل یک رساله تحت عنوان : چگونـــه مبارزه مسلحانه توده ای میشود .

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ ، در باره گروه حزنی ــ طریقی پیشتاز جنبش مسلحانه ایران .

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۵ شامل بخش اول رساله : جمع بنـــدی مبارزات سی ساله اخیر ایران .

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۶ شامل بخش دوم جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران .

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۷ ، در باره گروه احمدزاده ــ پـویـــان ــ مفتاحی پیشاهنگ جنبش مسلحانه ایران .

www.iran-archive.com

19 BAHMAN

THEORIC

www.iran-archive.com

No. 3 August 1976 Price DM4.50$1.70£.80